آقای محمدرضا حمزوی
۸۵/۱۱/۱۵

قربانت وفا و محبت قلبیه است محترم بعد از طی مراتب ارادت و ادعیه

صمیمانه بمناسبت مهاجرت و دوری دیدار فقط اشارت میشاید به موسعه

این مختصر که یک لحظه مجال بیش تاریخ فراق ندارم فکر و عاطفه از وجود

محترم را تصدیع میدهم در موقعیکه تقاضای این چرخ کج رفتار اسباب

مسافرت و مهاجرت بنده را پیش کشیده و گویا [illegible] در توفیق

بنی خانواده قدم جرئت پیش نهاده و از این قصبه بطرف تهران حرکت

باور فرمایید در هوای حسن حرکت که با چشم اشکبار و زار

در آمده و رو بسوی مرقد در تمام قسمتهای این مسافرت تا وارد

قصبه گشته جامع خاطرات و هوای منزلوی وجود محترم جنابعالی

بوده گاهی با نیت پاک خود مشغول دعای خیر برای سلامتی

وجود شریف و متعلقان بوده و گاهی بواسطه فراق و هجران

در ملاقات شریف آه سوزناک کشیده و سیل اشک جاری

و شوکت در گریه ام که بجای شاهد مدعا بار شوکی شده

آن روز بود چه عرض کنم که آرزوی لقای شریفت آتشی در قلب

حزینم شعله ور نموده که برای ضعیفم طاقت مقاومت و صبر را در مقابل

آن نگذارد و کثرت مشغله متراکمه دنیوی هم مجالم نمیدهد که از آرزوی

قلبی خود را بشرف حضور محترم تسکینی داده شاید دستی از فراق خالی

و به اثر غیر فقط [illegible] قلب خود را [illegible] وجود شریف و متعلقین

دانسته و برعایای ذوات یک عریضه را فاقه [illegible]

[illegible]

از روی کتاب حلیة المتقین مرحوم مجلسی نوشته شد

در بیان حقوق مردگان بر زندگان بدانکه بر کسی آثار موت ظاهر شود
اول کسی باید که باحوال او بپردازد آن شخص خود است که سفر
ابدی و آخرت در پیش دارد و در جهان سفر او را توشه میباید
پس اول چیزی که او را ضرور است اقرار بگناه و اعتراف بتقصیر و ندامت
از گذشتها و توبه کامل کردن است و تضرع و زاری بجناب مقدس ایزدی
کردن که از گناهان گذشته او درگذرد و احوال و اهالی که در پیش
دارد او را بخود و دیگران نگذارد پس متوجه وصیت شود و حقوق خدا
و خلق آنچه در ذمه او باشد ادا کند و بدیگران نگذارد که بعد از مردن اختیار
از دستش بدر رود و بحسرت در اموال خود نگرد و شیاطین جن و انس
وسوسه ها کنند اوصیا و وارثان او را مانع شوند که ذمه او را بری
سازند و او را چاره نباشد و گوید که برگردانید مرا آنقدر که آنچه
از اعمال شایسته خواهم در مال خود بکنم و از او نشنوند و حسرت
و ندامت سود نبخشد پس بقدر ثلث مال خود از برای خویشان و تصدقات
و خیرات و آنچه مناسب حال خود داند وصیت کند که زیاده از ثلث را
اختیار ندارد پس ابرای ذمه از برادران مؤمن خود بطلبد و هر که را
غیبت کرده باشد یا اهانتی یا آزاری باو رسانیده باشد اگر حاضر باشند
از ایشان التماس کند که او را حلال کنند و اگر حاضر نباشد از برادران

مؤمن التماس کند که برای او ابرای ذمه بخواهند پس امور اطفال و عیال خود را
بعد از توکل بر جناب مقدس الهی با امینی بگذارد و وصی برای اولاد صغیر خود
تعیین نماید پس کفن خود را مهیا کند و از شهادتین و عقاید حق و اذکار
و ادعیه و آیات آنچه در کتب مبسوطه مذکور است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد به تربت حضرت امام حسین علیه السلام باید که بنویسند و این
در صورتیست که پیشتر غافل شده باشد و کفن را مهیا نکرده باشد و اگر نه
مؤمن را باید که همیشه کفنش مهیا باشد و نزد او حاضر باشد چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که کفنش با او باشد در خانه اش او را از غافلان
ننویسند و هر گاه که نظر کند بآن کفن ثواب یابد و باید که بعد از آن
دیگر در فکر زن و فرزند و مال نباشد و متوجه جناب اقدس ایزدی شود
و بیاد آورد و تفکر کند که این امور فانی بکار او نمیآید و بغیر لطف
حق و رحمت پروردگار در دنیا و آخرت چیزی بفریاد او نمیرسد
و بداند که چون توکل بر خدا کند امور بازماندگان باحسن وجوه
صورت خواهد یافت و بداند که اگر خود باقی بماند بدون مشیت
الهی نفعی بایشان نمیتواند رسانید و ضرری از ایشان دفع نمیتواند
کرد و آنخداوندیکه ایشان را آفریده است از او بایشان مهربان
تر است

ترست باید که در آنحال در مقام رجا و امید باشد و از رحمت الهی بسیار امیدوار
باشد و از شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام امید
عظیم داشته باشد و منتظر قدوم شریف ایشان باشد و بداند که ایشان در
آنوقت حاضر میشوند و شیعیان خود را بشارتها میدهند و ملک الموت
را سفارشها میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در
وقت مرگ وصیت نیکو کند علامت نقصان عقل و مروت اوست گفتند
یا رسول الله چگونه وصیت کند فرمود که چون نزدیک وفات او شود و مردم
نزد او جمع شوند بگوید اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک انی اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک وان محمدا صلی الله علیه وآله عبدک
ورسولک وان الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی
القبور وان الحساب حق وان الجنة حق وما وعد الله فیها
من النعیم من المأکل والمشرب والنکاح حق وان النار حق
وان الایمان حق وان الدین کما وصفت وان الاسلام کما
شرعت وان القول کما قلت وان القرآن کما نزلت وانک
انت الله الحق المبین وانی اعهد الیک فی دار الدنیا انی
رضیت بک ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله

نبیا وبعلی اماما وبالقرآن کتابا وان اهل بیت نبیک علیه
وعلیهم السلام ائمتی اللهم انت ثقتی عند شدتی ورجائی
عند کربتی وعدتی وعند الامور التی تنزل بی وانت ولی
فی نعمتی والهی واله آبائی صل علی محمد واله ولا تکلنی الی نفسی
طرفة عین ابدا وآنس فی قبری وحشتی واجعل لی عندک عهدا
یوم القاک منشورا پس حضرت رسول ص فرمود که این عهد وپیمان میت
از روزی که میخواهد وصیت کند ووصیت لازم وواجب است بر هر مسلمانی
پس حضرت صادق ع بعد از نقل این حدیث فرمود که تصدیق این سخن در
سورهٔ مریم است که حق تعالی میفرماید که لا یملکون الشفاعة الا من
اتخذ عند الرحمن عهدا یعنی در قیامت مالک شفاعت نیستند مگر
کسی که گرفته باشد نزد پروردگار بخشنده عهدی واین آن عهد است از
حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این وصیت را تو یاد گیر
وبیاد اهل بیت خود وشیعیان خود بده چنانچه جبرئیل تعلیم من نمود واگر
صحیفهٔ خود را پیشتر درست نکرده باشد جمعی از مؤمنان را حاضر کند
وبر اعتقادات خود ایشان را گواه بگیرد باین نحو بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
وان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه واله وان الجنة حق

وان

وان النار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور پس بنویسد بر پارچه یا کاغذی بسم الله الرحمن الرحیم
شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز
وجل فلان فلان ونام خود را بنویسد اشهدهم واستودعهم
واقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان
محمدا صلی الله علیه واله عبده ورسوله وانه مقر بجمیع الانبیاء
والرسل علیهم السلام وان علیا ولی الله وامامه وان الائمة من
ولده الائمة وان اولهم الحسن ع والحسین ع وعلی بن الحسین ومحمد
بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن
علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم الحجة علیهم السلام وان الجنة
حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور وان محمدا رسوله جاء بالحق وان علیا ولی الله
والخلیفة من بعد رسول الله صلی الله علیه واله ومستخلف فی
امته مؤدیا لامر ربه تبارک وتعالی وان فاطمة بنت
رسول الله صلی الله علیه واله وابنیها الحسن والحسین ابنا رسول الله
صلی الله علیه واله وسبطاه واماما الهدی وقائدا الرحمة وان
علیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا ومحمدا وعلیا وحسنا

والحجة عليهم السلام ائمة وقادة ودعاة الى الله عز وجل وحجة
على عباده پس بگويد بگواهان كه نامشان در ان صحيفه نوشته خواهد شد
يا فلان يا فلان ونامشان را بگويد واثبتوا الى هذه الشهادة
عندكم حتى تلقوني بها عند الحوض پس گواهان باو بگويند يا فلان
نستودعك الله والشهادة والاقرار والاخاء وموعود
عند رسول الله صلى الله عليه واله ونقرء عليك السلام
ورحمة الله وبركاته پس صحيفه را بپيچند ومهر كنند بمهر شخص
وبمهر گواهان واز جانب راست ميت با جريده بگذارند واز حضرت
رسول صلعم منقولست كه بر سر شخصى از انصار در وقت جان كندن
حاضر شدند وازاو پرسيدند كه خود را چون ميابى گفت اميد
از رحمت الهى دارم واز گناهان خود ميترسم فرمود كه اين
دو حالت در اين وقت در دل كسى نميباشد مگر انكه خدا اميدش را
ميدهد واز انچه ميترسد اورا ايمن ميگرداند ودر حديث ديگر
منقولست كه حضرت رسول صلعم حاضر شدند نزد شخصى كه در حال احتضار
بود وفرمود كه بگو اللهم اغفر لى الكثير من معصيتك
واقبل منى اليسير من طاعتك واما انچه متعلق بخويشان
وبرادران مؤمن است بايد كه اورا درچنين حالى تنها نگذارند ونزد

او قرآن

او قرآن بخوانند ودعا وسوره يس والصافات نزد او بخوانند واعتقاد بوحدانيت
خدا ورسالت حضرت رسول صلعم وامامت ائمه معصومين عم وساير عقايد
حق را از بهشت ودوزخ وصفات كماليه الهى وتنزيه خدا از نقايص
مكرر بگويند كه او بگويد واگر نتواند گفت براو بخوانند ودعاء عديله را براو
بخوانند ومعنيش را اگر عربى نداند براو القا كنند وپايش را بسوى قبله
كنند ودر آن وقت حايض وجنب نزد او نيايند كه ملائكه از ايشان
نفرت ميكنند واگر كسى ديگر حاضر نباشد براى اضطرار نزد او باشند وچون
نزديك شود كه جانش بيرون رود ودر احاديث معتبره وارد شده است
كه اگر جان كندن براو دشوار شود اورا ببرند بانجائيكه هميشه نماز ميكرده است
يا بر روى جانمازيكه براو نماز ميكرده است اورا بخوابانند كه اگر اميد شفا هست
شفا مييابد واگر نه جانش باسانى بيرون ميايد ودر حديث معتبر ديگر
منقولست كه حضرت رسول صلعم داخل شدند بر شخصى از فرزندان عبد المطلب واو در
حال احتضار بود فرمود كه پاى اورا بسوى قبله كنيد تا ملائكه باو رو آورند ورحمت
الهى متوجه او گردد واز حضرت امام رضا عم منقولست كه زنهار در حال احتضار
دست براو مگذاريد واگر دست وپا زند مانعش مشويد چنانچه جاهلان
ميكنند ونزد او قرآن بخوانيد ويادخدا بكنيد وصلوات بر محمد وآل

او لبو نسته و در حدیث دیگر منقولست که فرزندی از امام جعفر صادق ع در احتضار
بود و حضرت امام محمد باقر ع در کنار جنازه نشسته بودند و هرگاه کسی نزد او
میرفت منع میفرمودند که دست بر او مگذارید که او در اینحال در نهایت
ناتوانیست و هر که دست بر او میگذارد چنان است که او را کشته است
و در حدیث معتبر از حضرت رسول ص منقولست که تلقین کنید مردگان خود را که
لا اله الا الله بگویید که هر که آخر سخنش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود
و در حدیث دیگر فرمود که لا اله الا الله تلقین ایشان بکنید که گناهان را
در هم میشکند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
که هرگاه کسی را در وقت جان کندن بیابید این کلمات فرج را تلقین کنید
که او بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما
فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
و در حدیث دیگر منقولست که هر که از اهل خانه حضرت امیر المؤمنین ع
محتضر میشد آنحضرت کلمات فرج را تلقین ایشان میکرد که بگویند
چون میخواندند میفرمود که برو دیگر بر تو باکی نیست و در حدیث حسن
دیگر منقولست که حضرت رسول ص بنزد شخصی از بنی هاشم حاضر شدند که
در حال جان کندن بود و فرمودند که اینکلمات را بخوان یعنی کلمات فرج را

چون

چون خواند گفتند الحمد لله که خدا او را از آتش جهنم نجات داد و در حدیث
معتبر دیگر از حضرت صادق منقولست که هیچکس نیست مگر آنکه شیطان
جمعی از شیاطین را موکل میکرداند بر او و در وقت مردن که او را
بشک اندازند در دین خود تا جانش مفارقت کند اگر کسی مومن
کامل باشد نمیتوانند او را بشک اندازند پس در آنحال تلقین ایشان
بکنید بکلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین علیهم السلام
کند و دین تشیع را اختیار کند آتش جهنم بهیچ عضو او نرسد و در
حدیث دیگر فرمود که شخصی امر کرد در تشیع یک یک را تا از سخن گفتن
باز ماند و در حدیث دیگر فرمود که اگر بت پرستی در وقت مردن اقرار بامامت
ائمه معصومین علیهم السلام کند و دین تشیع را اختیار کند آتش جهنم
بهیچ عضو او نرسد و در حدیث دیگر فرمود که شخصی را مرگ در رسید
و حضرت رسول خدا نزد او حاضر شدند با جماعتی از صحابه و او بیهوش بود
پس حضرت فرمودند که ای ملک الموت دست از او بردار تا از او سؤال
کنم پس آن شخص بهوش آمد حضرت فرمود چه چیز میبینی گفت سفیدی
بسیار و سیاهی بسیار می بینم فرمود که کدام یک بتو نزدیک
ترند گفت سیاهی حضرت فرمود که بگو اللهم اغفر لی الکثیر

من معاصیک واقبل من الیسیر من طاعتک پس آن شخص
بیهوش شد باز ملک الموت فرمود که دست از او بردار پس او
بهوش آمد حضرت فرمود چه چیز می‌بینی گفت سفیدی بسیار و سیاهی
بسیار می‌بینم فرمود که کدام یک بتو نزدیکتر است گفت سفیدی
حضرت فرمود که او را آمرزیدند پس حضرت فرمود که نزد هر که
حاضر شوید در آنحال بگوئید که این دعا بخوانند و در حدیث دیگر
منقولست که حضرت رسول نزد جوانی حاضر شدند در وقت مردن
و با و گفتند بگو لا اله الا الله و او زبانش بند شده بود و
نتوانست گفت حضرت پرسیدند از زنی که بر بالین او نشسته بود
که این مادر دارد گفت بلی من مادر اویم فرمود که از او خشنودی
یا بر او غضبناکی گفت شش سال است با او سخن نگفته‌ام فرمود که از او
راضی شو گفت راضی شدم پس حضرت با آن جوان گفت که بگو لا اله الا الله
زبانش گشوده شده بود و گفت پس حضرت از او پرسیدند که
چه چیز می‌بینی گفت مرد سیاه بدبوئی و بدروئی و جامه چرکینی را
می‌بینم که نزدیک من است و گلوی مرا گرفته تو حضرت فرمود
که بگو

که بگو یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف
عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم چون آن جوان این دعا
را خواند حضرت فرمود که چه چیز می‌بینی گفت مرد سفید خوش روئی
خوشبوئی خوش جامه را می‌بینم که نزدیک من است و آن مرد سیاه میرود
فرمود که بار دیگر این دعا را بخوان چون خواند فرمود که چه چیز می‌بینی
گفت آن سیاه را نمی‌بینم و سفید را می‌بینم که نزدیک من است پس آن جوان
وفوت شد پس چون شخصی فوت شود سنت است که دهانش را برهم گذارند
و چانه‌اش را به بندند و چشمش را برهم گذارند و دستهایش را بپهلویش
بکشند و جامه را بر رویش بیندازند و قرآن نزد او بخوانند و زود
بردارندش و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سزاوار آنست که برادران
مؤمن را خبر کنند بمردن او تا بجنازه او حاضر شوند و بر او نماز کنند
و از برای او استغفار کنند و میت ثواب ببرد و ایشان ثواب ببرند
و در حدیث حسن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون مؤمن را در قبر
میگذارند ندا میکنند او را که اول عطائی که ترا دادیم بهشت است
و اول عطائی که دادیم اینها را که بجنازه تو آمدند آمرزش گناهان

و در حدیث دیگر فرمود که اول تحفه که بمؤمن میدهند در قبر آنست که می آمرزند
هر کس را که همراه جنازهٔ او بوده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که
همراهی جنازهٔ مؤمنی بکند تا او را دفن کنند حق تعالی در قیامت مثقال
ملک را با او بگمارد که همراهی او بکنند و استغفار از برای او کنند
از قبر تا بموقف حساب و فرمود که هر که یکطرف جنازه را بگیرد بیست و
پنج گناه کبیره اش آمرزیده شود و اگر چهار طرف را بگیرد از گناهان
بیرون آید و بهتر آنست که اول دست راست میت که جانب چپ جنازه است
بدوش راست خود بردارد پس چون خواهد که دیگر تربیع کند از
پیش رو جنازه نرود بلکه از جانب پشت جنازه برگردد و باز
بهمان روش تربیع بجا آورد و بهتر آنست که پشت جنازه یا پهلو
جنازه راه رود و پیش جنازه نرود و ظاهر احادیث آنست
که اگر جنازهٔ مؤمن باشد پیش آن راه رفتن خوبست و در جنازهٔ
خلاف مذهب پیش آن نباید رفت زیرا که ملائکه او را استقبال
بعذاب میکنند و با جنازه سواره رفتن مکروهست و از حضرت رسول ص
منقولست که هر که جنازه را ببیند و اینه عانجه اند هیچ ملکی در آسمان
نماند مگر آنکه گریه کنند از برای ترحم باواز او الله اکبر هذا

ما وعد

ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا
وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت
و از حضرت رسول ص منقولست که هر که تشییع جنازه بکند بهر قدمی که بر دارد
صد هزار حسنه برای او نوشته شود و صد هزار گناه از او محو شود و صد هزار
درجه برای او بلند شود و اگر بر جنازه اش نماز کند حق تعالی بعد از فوت
او صد هزار ملک را بفرستد که بر جنازهٔ او نماز کنند و از برای او استغفار
کنند تا وقتی که دفن شود و اگر بماند تا وقت دفن همان صد هزار ملک را
حق تعالی مقرر نماید که از برای او استغفار کنند تا از قبرش بیرون آید در
قیامت و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مؤمنی را
غسل دهد چون او را از پهلو به پهلوی دیگر بگرداند باید دعا
بخواند گناهان یکساله او آمرزیده میشود مگر گناهان کبیره
اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه
منه وفرقت بینهما فعفوک عفوک و در حدیث دیگر فرمود که هر
میتی را غسل دهد و آنچه از عیبهای آن میت بر او ظاهر شود
بکسی نقل نکند گناهانش آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت موسی ع از پروردگار خود پرسید که چه ثواب

داره کسیکه میتی را غسل دهد وحجما ورسید که اورا از گناهان
بیرون آید مانند روزیکه از مادر متولد شده است ودر حدیث
حسن از حضرت صادق ع منقولست که هر مؤمنی که مؤمنی را
غسل دهد در وقت غسل دادن مکرر بگوید رب عفوک
عفوک خدا اورا بیامرزد ودر فقه الرضا مذکورست
که در وقتیکه دست بر شکمش بمالد این دعا بخواند اللهم
انی سلکت حب محمد وآله صلوات الله علیهم فی بطنه
فاسلک به سبیل رحمتک ودر حدیث معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که کفن کند مؤمنی را چنانست که
ضامن پوشش او شده باشد تا روز قیامت وهر که بکند
قبری از برای مؤمنی چنان باشد که اورا در خانهٔ موافقی
جا داده باشد تا روز قیامت واز حضرت رسول منقولست
که هر که بر جنازهٔ میتی نماز کند هفتاد هزار ملک بر او نماز
کنند وگناهان گذشته اش آمرزیده شود پس اگر همراهی کند تا
او را دفن کنند بهر قدمیکه بردارد قیراطی از ثواب باو دهند
که آن قیراط مانند کوه احد باشد ودر حدیث دیگر فرمود که
هر مؤمنیکه

هر مؤمنیکه بر جنازهٔ نماز کند بهشت اورا واجب گردد مگر آنکه
منافق یا عاق والدین باشد ودر سند معتبر از حضرت صادق منقولست
که چون مؤمنی بمیرد ودر جنازهٔ او چهل نفر از مؤمنان
حاضر شوند وبگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا یعنی خداوندا ما از او بغیر از نیکی نمیدانیم
وتو داناتری باحوال او از ما چون این آیه را بگویند حق تعالی
فرماید که من شهادت شما را قبول کردم وآمرزیدم از
گناهانی را که میدانم وشما نمیدانید ودر حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که اول چیزیکه در عنوان نامهٔ مؤمن مینویسند
بعد از مرگش آنچیزیست که مردم در حق او میگویند اگر نیک میگویند
نیک مینویسند واگر بد میگویند بد مینویسند ودر حدیث حسن از حضرت صادق ع
منقولست که چون میت را بقبر سپاری اورا از پیش پا بقبر داخل کن
پس چون در قبرش گذاری آیة الکرسی بخوان وبگو بسم الله وفی سبیل الله
وعلی ملة رسول الله اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم
ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فاغفر له
وارحمه وتجاوز عنه واستغفار از برایش بسیار بکن وحضرت

علی بن الحسین علیه السلام چون میت را داخل قبر میکردند ایستاده میخواندند
اللهم جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک
رضوانا و در حدیث دیگر فرمود که چون میت را بقبر گذارند باید که اولی
مردم باو نزدیک سرش باشد و نام خدا ببرد و صلوات بر محمد و آل
محمد بفرستد و پناه ببرد بخدا از شر شیطان و سوره حمد و قل اعوذ برب الناس
و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند و اگر
تواند رویش بگشاید و بر خاک گذارد و در آنجا تلقین کند او را
بشهادتین و اقرار بائمه معصومین ع و سایر اعتقادات حق
و در حدیث دیگر فرمود که چون خاک بر میت بریزی بگو ایمانا بک و
تصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله تا آنکه
بعدد هر ذره از خاک حسنه در نامه اعمالت نوشته شود و چون قبر را
پر کنند و مردم برگردند نزدیکترین مردم باو نزدیک سر قبر
بنشیند که باواز بلند او را تلقین کند این تلقین باعث این میشود
که منکر و نکیر از او سؤال نکنند و سنت مؤکد است که در نزد قبر بعد از دفن
میت اهل او را تعزیه بگویند و پیش از دفن نیز مستحب است و در حدیث
معتبر از حضرت رسول صلعم منقول است که هر که اندوهگینی را تعزیه بگوید

و در روز

و در روز قیامت او را حله بپوشانند و مثل ثواب آن صاحب مصیبت
او را باشد بی آنکه از ثواب صاحب مصیبت کم شود و در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقول است که مردگان را زیارت کنید که ایشان خبر میشوند
از رفتن شما و شاد میشوند و بشما انس میگیرند و چون بنزدیک قبر
بروید بگوئید اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد الیک
ارواحهم ولقهم منک رضوانا و اسکن الیهم من رحمتک
ما تصل به وحدتهم و تونس به وحشتهم انک علی کل شیء
قدیر و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که نزد قبر برادر
مؤمن خود برود و رو بقبله دست بر قبرش بگذارد و هفت مرتبه سوره انا
انزلناه فی لیلة القدر بخواند از ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد و در
روایت دیگر منقول است که حق تعالی او را و صاحب قبر را بیامرزد و در حدیث
معتبر منقول است که حضرت امام محمد باقر ع نزد قبری از شیعیان ایستادند
و این دعا خواندند اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته
و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها
عن رحمة من سواک و الحقه بمن کان یتولاه و در روایت
دیگر منقول است که هر که سوره انا انزلناه نزد قبر مؤمنی بخواند هفت
مرتبه حق تعالی ملکی را بفرستد که عبادت الهی کند بنزد قبر او و ثواب

عبادت آنگاه برای آن میت بنویسند و چون او از قبرش محشور شود هر هولی
از اهوال قیامت که برسد حق تعالی بسبب آن ملک آن هول را از او دفع کند
تا داخل بهشت شود و منقولست که مستحب است نزد قبر سوره حمد و قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی هر یک
را سه مرتبه و سوره انا انزلناه را هفت مرتبه بخوانند و از حضرت رسول
منقولست که هر که بر قبرستان بگذرد یازده مرتبه سوره قل هو الله
احد بخواند و ثوابش بمردگان آن قبرستان ببخشد بعدد
آن مردگان اجر و ثواب بیابد بدانکه چون این رساله محل ذکر احکام
احتضار و غسل و کفن و نماز و دفن نبود قلیلی از آداب در اینجا
مذکور شد که این رساله از این فواید خالی نباشد و مفصل همگی
در کتاب بحار الانوار مذکورست و از حضرت رسول
منقولست که چهار چیزست که دل را میمیراند گناه بعد از گناه کردن
و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که تو گوئی و او گوید
و بحق بر نگردد و هم نشینی با مردگان کردن گفتند یا رسول الله
مردگان کیستند فرمود هر توانگری که خدا را فراموش کرده باشد
و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که فرزندان خود منع نمود
که با اهل دین و معرفت هم نشینی کنید و اگر بدست شما
نیایند

نیابید تنهائی مونس‌تر و سالم‌تر است از مصاحبت غیر ایشان و اگر ناچار باشید
از هم نشینی مردم پس با صاحبان مروت بنشینید که ایشان در مجالس خود
فحش نمیگویند و از حضرت امام موسی ع منقولست که سزاوار نیست که آدمی
مصاحبان پدر خود را نگاه دارد که نیکی او با ایشان مانند نیکی با پدر است
حضرت لقمان با پسر خود فرمود که ای فرزند بدیدهٔ بصیرت نظر کن در مجالس
اگر جماعتی را ببینی که یاد خدا میکنند با ایشان بنشین زیرا که اگر تو
عالمی علم تو بتو نفع میدهد و از هم نشینی ایشان علم تو زیاده میشود
و اگر جاهلی ترا علم می‌آموزند و شاید که خدا رحمتی بر ایشان نازل کند و ترا
هم با ایشان فرو گیرد و اگر ببینی جماعتی را که یاد خدا نمیکنند با ایشان منشین
که اگر تو عالمی علمت بتو نفع نمیرساند و اگر جاهلی جهلت زیاده میشود و شاید
عذابی از خدا نازل شود و ترا هم با ایشان فرو گیرد و از حضرت صادق ع
منقولست که مسلمان را بر برادرش حق لازم هست که چون او را ملاقات
کند بر او سلام کند و چون بیمار شود او را عیادت کند و در غیاب او
خیر خواه او باشد و چون عطسه کند او را دعا کند و باید آنکه عطسه
میکند بگوید الحمد لله رب العالمین لا شریک له و دیگران باو بگویند
یرحمک الله و او در جواب بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم
و از حضرت رسول ص منقولست که چون کسی عطسه کند او را دعا کنید

اگرچه دریا در میان ایشان فاصله باشد و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا
منقولست که دهن دره از شیطانست و عطسه از جانب خداوند
عالمیانست از حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نیکو چیزیست عطسه
نفع میرساند بیدن و خدا را بیاد میاورد و در حدیث حسن از آنحضرت
منقولست که چون کسی عطسه کند بگوید الحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی محمد و اهل بیته و در حدیث حسن دیگر فرمود که چون کسی عطسه کند
باو بگویند یرحمک الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و
یرحمکم یا اینکه الحمد لله لا شریک له و دیگران باو بگویند یرحمکم الله
و او در جواب بگوید یغفر الله لکم ولنا و از حضرت صادق ع منقولست
که طفل نابالغی نزد حضرت رسول ص عطسه کرد و گفت الحمد لله
حضرت باو فرمود بارک الله فیک و در حدیث دیگر منقولست
که حضرت صادق ع عطسه کردند پس فرمودند الحمد لله رب العالمین
پس انگشت را بر بینی گذاشتند و گفتند رغم انفی لله رغما داخرا
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که بعد از عطسه بگوید
الحمد لله العالمین علی کل حال درد گوش و درد دندان نبیند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که عطسه کند و دست ابر روی و بینی
گذارد و بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما اهله و صلی الله

علی محمد

علی محمد النبی و آله و سلم از سوراخ بینی چپ او مرغی بیرون آید از ملخ
کوچکتر و از مگس بزرگتر تا برود بزیر عرش و استغفار کند برای
او تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود کسیکه عطسه کند تا
هفت روز از مردن ایمن است و در حدیث دیگر منقولست
که چون کسی عطسه کند سزاوار آنست که انگشت شهادت بر روی بینی گذارد
و بگوید الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله اجمعین و رغم انفی لله
رغما داخرا صاغرا غیر مستنکف و لا مستحسر و هر گاه دیگری عطسه
کند تا سه مرتبه بگوید یرحمکم الله و چون زیاده شود بگوید شفاک الله
و چون مرد مؤمنی عطسه کند بگوید یرحمک الله و اگر زن باشد بگوید
عافاک الله و اگر طفل باشد بگوید زرعک الله و اگر بیمار باشد بگوید
شفاک الله و اگر کافر ذمی باشد بگوید هداک الله و اگر
پیغمبر یا امام باشد بگوید صلی الله علیک و در جواب بگویند یغفر الله
لنا و لکم و از حضرت صادق ع منقولست که بسیار عطسه کردن ایمن
میگرداند از پنج درد اول خوره دوم لقوه سیم نزول آب
در چشم چهارم صلابت و خشونت برهای بینی پنجم بیرون آمدن
مو در چشم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
که چون خنده قهقهه بکنی بعد از فارغ شدن بگو

اَللّٰهُمَّ لَا تُمْقِتْنِی و از حضرت صادق ع منقول است که مزاح کردن آبرو را
میبرد و مهابت مردان را بر طرف میکند و در حدیث دیگر فرمود
که مجادله مکن که حشمت را میبرد و خوش طبعی مکن که باعث جرات مردم
میشود بر تو و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی ع منقول است که
مزاح مکن که نور ایمانت را میبرد و مروت مردیت را سبک میکند
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت یحیی ع میگریست و نمیخندید و حضرت عیسی ع
میگریست و میخندید و آنچه عیسی ع میکرد بهتر بود از آنکه یحیی میکرد
و در حدیث دیگر منقول است که حضرت داود بحضرت سلیمان میگفت که ای
فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که بسیار خندیدن آدمی را فقیر میکند
در روز قیامت و حضرت رسول ص فرمود که عجب دارم از کسیکه ایمان بجهنم دارد
چرا میخندد و حضرت صادق فرمود چه بسیار کسیکه بسیار خندد از روی
لعب و بازی در روز قیامت گریه اش بسیار باشد و چه بسیار کسیکه بسیار
گرید بر گناه خود در بهشت خوشحال و خنده اش بسیار باشد پس از این
اخبار و اخبار دیگر چنین ظاهر میشود که مؤمن میباید که عبوس و گرفته
نباشد و گشاده رو و خندان باشد و قدری از مزاح مطلوب است اما
بسیار خندیدن و بسیار خوش طبعی کردن مذموم است و فعل
بیخردان و سفیهان است و فرمود که چون کسی را دوست
داری

داری با او مزاح و مجادله مکن از حضرت منقول است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه
در او مزاح و خوش طبعی میباشد و در حدیث دیگر منقول است که از آنحضرت
شخصی پرسید که خوش طبعی کردن شما با یکدیگر چون است گفت کم است
حضرت فرمود که نیکو است که مزاح کردن از نیکی خلق است و موجب خوشحالی
برادر مؤمن میشود و بسیار بود که حضرت رسول ص مزاح میکردند با شخصی
او را شاد گردانند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که خدا دوست
دارد کسی را که خوش طبعی کند میان مردم مادام که فحش نگوید و از حضرت صادق ع
منقول است که خندیدن مؤمن میباید تبسم باشد و صدا اندکی باشد و در
حدیث دیگر فرمود که بسیار خندیدن دل را میمیراند و دین را میگدازد
چنانچه آب نمک را میگدازد و فرمود که از نادانی است خندیدن بی
آنکه تعجبی باشد از حضرت رسول ص منقول است که هر که در میان سخن برادر مسلمان خود
سخنی بگوید چنان است که خدشه و خراشی در روی او کرده است و خندیدن
انبیا و اولیای معصومین علیهم السلام تبسم بوده است هرگز خنده قهقهه نکرده
اند و از حضرت رسول ص منقول است که زینت دهید مجالس خود را بذکر
فضایل علی بن ابیطالب ع که در او هفتاد خصلت از خصلتهای پیغمبران هست
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای برادرم علی بن ابیطالب فضیلتی چند

قرار داده است که از بسیاری احصای آنها نمیتوان کرد پس هر که یک فضیلت از فضایل
او را بنویسد تا علامتی از آن کتابت باقی است ملائکه از برای او استغفار
کنند و هر که گوش دهد بفضیلتی از فضایل آنحضرت خدا بیامرزد گناهانی
را که بگوش دادن کرده باشد و هر که نظر کند بنوشته که فضیلتی از فضایل
آنحضرت است خدا بیامرزد از او گناهانی را که بچشم کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود
که هر که بگیرد راهی برای طلب علم حقتعالی راهی برای او بگشاید بسوی بهشت بدرستیکه
ملائکه بالهای خود را میگذارند از برای طلب کننده علم با رضا و خوشنودی و استغفار
میکنند از برای طلب کننده علم هر که در آسمان و هر که در زمین است حتی ماهیان
دریا و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه است در شب چهارده بر سایر
ستارگان و در حدیث دیگر فرمود که اف بر هر مردی که در هر جمعه خود را
از کارهای دنیا فارغ نسازد برای یاد گرفتن مسائل دین خود و در حدیث
دیگر فرمود که حقتعالی میفرماید که مذاکره علم در میان بندگان من دلهای
مرده را زنده میکند و در حدیث دیگر فرمود که با یکدیگر مذاکره کنید و
ملاقات کنید و حدیث نقل کنید که حدیث جلا میدهد دلها را و بدرستیکه
دلها زنگ میگیرد چنانچه شمشیر زنگ میگیرد و جلای دلها
بحدیث است و از حضرت امام محمد باقر منقول است که مذاکره علم ثواب نماز
مقبول دارد

و از حضرت امیر

حکایت مشورت کردن است

و از حضرت امیر المؤمنین فرمود که هلاک میشود کسیکه مشورت کند و در حدیث
دیگر منقولست که بسیار بود که حضرت امام رضا عم با آن عقل کامل مشورت
مینمود با سیاهی از غلامان خود و میفرمود که بسا باشد که خدا خیر ما را
بر زبان او جاری کند و در احادیث معتبره منقولست که با عاقل دیندار
پرهیزکار مشورت کن و چون چیزی بگوید خلاف آن مکن که موجب فساد
دنیا و آخرت تو میشود و از حضرت صادق عم منقولست که هر که برادر مؤمنش را
با او مشورت کند و آنچه محض خیر او داند نگوید خدا عقل و رایش را برطرف
میکند و در حدیث دیگر فرمود که مشورت کردن حدی چند دارد که هر که
آنها را بداند مشورت برای او بیش از منفعت است اول آنکه
آنکسیکه با او مشورت میکند عاقل باشد دویم آنکه آزاد و متدین باشد
سیم آنکه برادر و دوست و یار او باشد چهارم آنکه او را بر تمام سر خود
مطلع کرده باشد که چنانچه خود جانب آنرا میداند او هم بداند اما پنهان دارد
و بکسی نقل نکند زیرا که اگر عاقل است منتفع میشوی بمشورة او و اگر آزاد
و دیندار است آنچه حق سعی است میکند در خیر خواهی تو و اگر یار و دوست
دار است سری را که از خود با او گفتی افشا نمیکند و بدانکه از برای فضیلت
و اهتمام در آن همین کافیست که حقتعالی پیغمبر خود را که اعقل مکونات
بود در قرآن مجید امر بمشورت فرموده است که وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ

در نامه نوشتن است

فاذا عزمت فتوکل علی الله یعنی مشورة کن با اصحاب خود در امور
پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا و از حضرت امام رضا ع
منقولست که چون نامه را نوشتید خاک بر روی نامه بپاشید که حاجت
بهتر روا میشود در حدیث دیگر منقولست که حضرت امر فرمود که نامه
بجای بنویسند چون بدست آنجناب دادند فرمود که چگونه امید داری که
آنچه در نامه نوشته اند تعجیل آید و حال آنکه انشاء الله در آنجاها که
مناسب است ننوشته اید پس فرمود که ببین هر جا که انشاء الله ندارد بنویس
و در حدیث دیگر منقولست که حضرت امام علی النقی ع در اول نامه
مینوشتند بسم الله الرحمن الرحیم اذکر انشاء الله والامر
بید الله و فرمودند که اگر بگویم کسی ترک میکند گفتن و نوشتن
بسم الله را در کارها و نوشتنها مثل کسیست که نماز را ترک کند
هر آینه راست گفته ام و از حضرت صادق ع منقولست که از نامه
نوشتن هر کس استدلال بر عقل و بینائی او میتوان کرد و از رسول
و ایلچی او استدلال بر فهم و زیرکی او میتوان کرد و در حدیث
دیگر فرمود که چون رقعه یا نامه برای حاجتی نویسی و خواهی که آن حاجت
برآید بقلم بی مد بر سر رقعه بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد
الصابرین

در گشادگی خانه گوید

الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لا یحتسبون
وجعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
راوی گفت که هر گاه چنین میکردم حاجتم بر آورده میشد فصل
در گشادگی خانه و در حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که از سعادت آدمی آنست که خانه او گشاده باشد و در حدیث صحیح
منقولست که حضرت امام موسی ع خانه خریدند و یکی از موالیان خود را
فرمودند که در آنخانه ساکن شو که خانه تو تنگست آن شخص گفت که
اینخانه ایست که پدرم احداث کرده است بدر نمیتوانم کرد فرمود
که هرگاه پدر تو احمق باشد تو نیز میباید احمق باشی و از حضرت صادق ع
منقولست که سه خیر است که موجب راحت مؤمن است خانه گشاده
که عیبها و امور مخفی او را از مردم پنهان دارد و زن صالحه که بر
امور دنیا و آخرت او را یاری نماید و دختری یا خواهری که او را از خانه
بیرون کند یا بمردن یا بشوهر دادن و از حضرت امام موسی ع منقولست
که نیکی زندگانی در گشادگی خانه و بسیاری خدمتکاران است
و در حدیث دیگر فرمود که زیادتی لذت دنیا در فراخی خانه و بسیاری دوستان است
و از حضرت صادق ع منقولست که از مشقت زندگانی نیست خانه تنگ

ودر روایت دیگر منقولست که شخصی از انصار از تنگی خانه شکایت کرد برسول خدا ص
حضرت فرمود که باواز بسیار بلند از خدا بطلب که گشادگی در خانه
تو بدهد و در حدیث دیگر فرمود که از سعادت آدمی آنست
که فرزندش باو شبیه باشد و زن خوش روی دیندار داشته باشد و
چارپای رهوار داشته باشد و خانه گشاده داشته باشد و در حدیث
دیگر فرمود که شومی خانه در تنگی ساحت و بدی همسایگان و بسیاری
عیبها آنست و در حدیث دیگر فرمود که چهار چیز است که از
سعادتست زن صالحه و خانه فراخ و همسایه شایسته
و مرکب نیکو و چهار چیز است که از شقاوتست همسایه بد
و زن بد و خانه تنگ و مرکب بد و از حضرت صادق منقولست
از تلخی زندگانیست از خانه بخانه نقل کردن و نان از بازار
خریدن فصل دویم در مذمت تکلف بسیار در خانه کردن
و بسیار بلند ساختن و در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست
که هر که مالی را از غیر حلال کسب کند حقتعالی براو مسلط میگرداند عمارت
کردن و خاک و آب را که آن مال حرام در آنجا ضایع کند و در
حدیث دیگر فرمود که هر بنائی که زیاده بر قدر احتیاج باشد
در قیامت وبالست بر صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هر که عمارت
کند

کند زیاده از آنچه در آن سکنی نماید در قیامت او را تکلیف میکنند که آنرا
بردارد و از حضرت امام علی النقی ع منقولست که خدا در زمین خود بقعه
چند قرار داده است که آنها را مرحومات مینامند که دوست میدارد که
نام او را در آن بقعها ببرند و او را بخوانند و اجابت دعای ایشان بکند
و خدا در زمین بقعه چند قرار داده است که آنها را منتقمات مینامند
پس چون کسی مالی را از غیر حلال کسب کرده باشد خدا یکی از زمین از آن
زمینها را براو مسلط میگرداند که آن مال را در آنجا صرف نماید و در حدیث
معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چون مگس در ظرف طعام یا آب
بیفتد آنرا غوطه دهید و بیندازید که در یک بالش زهر است و در
بال دیگرش شفاست و آن بال زهرآلود را در آب و طعام فرو میبرد
تا آن بال دیگر را هم فرو برید که ضرر نرساند حضرت صادق ع
میفرمایند از پدرش از جدش که رسول ص نهی فرمود از کشتن
شش جانور مگس عسل و مورچه و وزغ و صرد و هدهد و پرستک
اما مگس عسل زیرا که پاکیزه میخورد و پاکیزه از او جدا میشود و آن
چیزیست که خدا باو وحی کرده است که نه از جنست و نه از انس
چنانچه فرموده است واوحی ربک الی النحل و اما مورچه

زیرا که قحطی در زمان حضرت سلیمان بهم رسیده و بطلب باران آنحضرت با اصحاب
خود بیرون رفتند ناگاه مورچه را دید آنحضرت که بر پا ایستاده است
و دست دراز کرده و میگوید پروردگارا ما از جملهٔ آفریدهای توایم
و از روزی تو بی‌نیاز نیستیم پس روزی بده ما را از نزد خود و ما را مگیر
بگناهان بیخردان از فرزندان آدم پس حضرت سلیمان گفت که برگردید که
حق تعالی بدعای دیگری شما را باران داد اما وزغ زیرا که چون نمرود آتش
برای حضرت ابراهیم افروخت جانوران زمین از خدا رخصت طلبیدند که
آب بران آتش بریزند حق تعالی هیچکس را رخصت نفرمود بغیر از وزغ پس
دو ثلث آن از آتش سوخت و یک ثلث آن باقی ماند و اما هدهد زیرا
که از دلیل حضرت سلیمان بود بسوی ملک بلقیس و اما صرد مرغیست که
سر بزرگی دارد و گنجشک را شکار میکند زیرا که رهنمای حضرت آدم ع بود
از بلاد سراندیب تا بلاد جده یکماه و اما پرستک زیرا که گردیدن
آن در هوا تأسف و اندوهیست که بر مظلومیت اهل بیت رسالت
پناه ع دارد و تسبیحش خواندن سورهٔ حمد است مگر نمی‌بینی که در آخر خواندنش
میگوید ولا الضالین و امر فرمود بکشتن پنج جانور کلاغ
و کورکوره و مار و عقرب و سگ درنده و در حدیث فرمود که حضرت
رسول فرمود که هر که ماری را بکشد چنانست که کافری را کشته است

واز حضرت

و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی عذاب فرمود زنی را از برای آنکه گربه را
بسته بود تا آنکه از تشنگی مرده بود در حدیث معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که مخورید هوچه را و دشنام مدهید باطفال که بازی کنند که تسبیح
خدا میگوید تسبیحش اینست که لعن الله مبغضی آل محمد یعنی خدا لعنت
کند دشمنان آل محمد را و در حدیث دیگر از حضرت علی بن الحسین ع منقولست
که آن کاکلی که بر سر هوچه است از دست مالیدن حضرت سلیمان بهم
رسیده است زیرا که روزی نر با ماده خود خواست که جمع شود
ماده مضایقه میکرد نر گفت میخواهم که فرزندی بهم رسد که
خدا را یاد کند پس ماده راضی شد چون خواست که تخم بگذارد نر
گفت که کجا تخم میگذاری گفت میخواهم دور از راه بگذارم نر گفت که اگر
نزدیک راه بگذاری بهتر است که اگر کسی بیاید گمان کند که برای جمع دانه
باینجا آمده اینچنین کرد چون نزدیک شد که جوجه را بیرون آورد ناگاه
دیدند که حضرت سلیمان ع با لشکرش میاید و مرغان بر سرش سایه کرده اند
ماده گفت که اینک سلیمان با لشکرش و میترسم که ما را و تخم
ما را پامال کند نر گفت که حضرت سلیمان ع مرد رحیم مهربانیست
آیا نزد تو چیزی هست که برای جوجه خود پنهان کرده باشی گفت بلی
ملخی دارم که از تو پنهان کرده ام برای جوجهٔ خود آیا تو چیزی برای

جوجهٔ خود ذخیره کردهٔ تو گفت بلی من خرمائی دادم ماده گفت
پس تو جوجهای خود را بدار و من ملخ را دهم و هر دو بخدمت
سلیمان میرویم و هدیهٔ خود را میگذرانیم و حاجت خود را عرض میکنیم
و سلیمان هدیه را دوست میدارد پس نر خرما را در منقار گرفته و ماده
ملخ را بچنگال گرفت و هر دو پرواز کردند و بنزد حضرت سلیمان آمدند
و آنحضرت بر روی تخت خود نشسته بود چون ایشانرا دید دستهارا
گشود نر بر دست راست آنحضرت نشست و ماده بر دست چپ و حضرت
از حال ایشان سؤال فرمود قصهٔ خود را نقل کردند سلیمان
هدیهٔ ایشان را قبول نمود و لشکر خود را از جانب تخم ایشان
بجانب دیگر گردانید و دست بر ایشان مالید و دعا کرد
برای ایشان ببرکت پس باین سبب آن کاکل بر سر ایشان هم
رسید حضرت فرمود که هیچ حیوانی حسنش زیاده از خروس
سفید نیست و خروس حرف او ترا از آنست و برکتش بیش
ترا است و ترا آگاه میکند در وقت نمازها و در حدیث حسن
منقولست از حضرت صادق ع که مکروهست که در خانهٔ مرد مسلمان
سگ بوده باشد و در حدیث موثق از آنحضرت منقولست که هیچکس نیست
که سگی در خانه نگاه دارد مگر آنکه هر روز از ثواب اعمالش
یکقراط

یکقراط کم میشود و از حضرت رسول منقولست که سگها از ضعیفان جنند
هرگاه طعام خورید و سگی حاضر باشد یا طعامش بدهید یا دورش کنید که
نفسهای بد دارند و از حضرت صادق ع منقولست که سگی که سیاه یک
رنگ است یا سفید یکرنگ یا سرخ یکرنگ باشد اینها از جنند و سگهای
ابلق مسخ شده اند از جن و انس و از حضرت صادق و حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلام منقولست که پنج چیز است که ضایع میشوند چراغی در آفتاب
روشن کنند روغن ضایع میشود و از روشنائیش منتفع نمیشوند
و بارانی که بر زمین شوره زار ببارد باران ضایع میشود و از
زمین نفعی عاید نمیشود و طعامی که شخصی در آن تکلف کند و نزد کسی
بیاورد که او سیر باشد و منتفع نشود و زن خوشروی را عروس کنند
و برای شوهر عنین ببرند و نیکی که با شخصی بکنند که شکر نکند و در حدیث
دیگر از صادق آل محمد منقولست که چراغ روشن کردن پیش از غروب آفتاب
پریشانی را بر طرف میکند و روزی را زیاد میکند و از حضرت صادق ع
منقولست که چون چراغ را باندرون خانه بیاورند این دعا بخوانند
اللهم اجعل لنا نورا نمشی به فی الناس ولا تحرمنا نورك
يوم نلقاك واجعل لنا نورا انك نور لا اله الا انت و چون

چراغ را خاموش کنند این دعا بخوانند اللهم اخرجنا من الظلمات
الی النور از حضرت رسول منقولست که بعد از بیدار شدن از خواب اول شب
از خانه بیرون مروید که جند از اخلقی چند هست که در این وقت
پهن میشوند در زمین و آنچه میفرمایند میکنند و در حدیث صحیح
از حضرت امام رضاء منقولست که چون از خانه بیرون روی
بگو بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول
ولا قوة الا بالله که چون این را بگوئی ملائکه بر تو و شیاطین میزنند
و ایشانرا از تو دور میکنند و در حدیث معتبر از حضرت امام رضاء ع
منقولست که چون پدرم از خانه بیرون میامد این دعا میخواند
بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله وقوته لا بحولی وقوتی بل
بحولك وقوتك یا رب متعرضا لرزقك فاتنی به فی
عافیة وچون کسی خواهد بحاجتی رود بامداد روز پنجشنبه برود
و آیات سوره عمران را که پیش گذشت ان فی خلق السموات والارض
تا انك لا تخلف المیعاد بخواند وآیة الکرسی و سوره انا انزلناه
و سوره حمد از حضرت صادق ع منقولست که چون از خانه بیرون روی
بگو بسم الله توکلت علی الله ما شاء الله لا قوة الا بالله اللهم
انی اسئلك خیر ما خرجت له واعوذ بك من شر ما خرجت
الیه

الیه اللهم اوسع علی من فضلك واتم علی نعمتك واستعملنی فی طاعتك
واجعلنی راغبا فیما عندك وتوفنی فی سبیلك وعلی ملتك وملة
رسولك و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که در
وقت بیرون آمدن از در خانه این دعا بخواند حق تعالی گناهانش را بیامرزد
وتوبه اش را قبول کند وکارهایش را بسازد و او را از بدیها و شرور
نگاه دارد دعا اینست اعوذ بما عاذت به ملئکة الله ورسله
من شر هذا الیوم الجدید الذی اذا غابت شمسه لم تعد من
شر نفسی ومن شر غیری ومن شر الشیاطین ومن شر من نصب
لاولیاء الله ومن شر الجن والانس ومن شر السباع والهوام
ومن شر رکوب المحارم کلها اجیر نفسی بالله من کل سوء
حضرت صادق منقولست که هر که در وقت بیرون رفتن از خانه ده مرتبه
سوره قل هو الله احد بخواند پیوسته در حفظ وحمایت الهی باشد تا بخانه
خود برگردد و در حدیث معتبر دیگر منقولست که آنحضرت بوقت
بیرون رفتن از خانه این دعا میخواندند اللهم بك خرجت ولك
اسلمت وبك آمنت وعلیك توکلت اللهم بارك لی فی یومی
هذا وارزقنی فوزه وفتحه ونصره وطهوره وهداه وبرکته
واصرف عنی شره وشر ما فیه بسم الله وبالله والله

خروج

اکبر والحمد لله رب العالمین اللهم انی خرجت فبارک فی
خروجی وانفعنی به و در حدیث حسن از آنحضرت منقولست که چون آدمی از
خانه بیرون آید الله اکبر بگوید پس سه مرتبه بگوید بالله اخرج
و بالله ادخل و علی الله اتوکل سه مرتبه پس بگوید اللهم افتح
لی فی وجهی هذا بخیر واختم لی بخیر وقنی شر کل دابة انت
اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم چون این دعا بخواند
پیوسته در ضمان حق تعالی باشد تا برگرداند او را بآن مکان که در آنجا بوده است
و در حدیث موثق از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در وقت
بیرون آمدن از خانه این دعا بخواند حق تعالی کارهای دنیا و آخرت
او را بر آورد بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی
اسئلک خیر اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا و
عذاب الاخرة و در روایت دیگر که چون آنحضرت از خانه بیرون
می آمدند این دعا میخواندند بسم الله خرجت و علی الله توکلت
لا حول و لا قوة الا بالله و از حضرت امیر المؤمنین منقولست
که هر که در وقت بیرون آمدن از خانه نگین انگشتر خود را بکف دست
برگرداند و در او نظر کند و سوره انا انزلناه بخواند پس بگوید
امنت

امنت بالله وحده لا شریک له امنت بسر آل محمد و علانیتهم
در آن روز نبیند چیزی که مکروه او باشد و در روایت دیگر منقولست که
هر که در وقت بیرون آمدن از خانه بگوید بسم الله و بالله و لا حول و لا
قوة الا بالله توکلت علی الله پس سوره حمد و قل هو الله احد و قل
اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی هر یک را از جانب
پیش و در پشت سر و جانب راست و جانب چپ و بر بالای سر و پایین
پا بخواند و در وقت داخل شدن خانه بگوید بسم الله و بالله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله پس سلام بر اهل خانه بکند و اگر کسی در خانه نباشد بگوید از آن
دعا بگوید السلام علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین السلام
علی الائمة الهادین المهدیین السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع و امام موسی
منقولست که هر دابه که صاحبش خواهد بر او سوار شود در آن وقت
بگوید اللهم اجعل لی رحیما یعنی خداوندا او را بمن مهربان گردان
و از ابوذر رضی الله عنه منقولست که چهارپایان میگویند که خداوندا
مالک نیکوئی بما کرامت فرما که وقتی مدارا کند با ما و نیکی کند با ما
و آب و علف بما بخوراند و عنف و تعدی بر ما نکند و در روایت دیگر

از حضرت صادق ع منقولست که شخصی دید ابوذر رضی الله عنه را
که در ربذه الاغ خود را آب میداد از او پرسید که مگر کسی نداری
که تو را آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا ع که فرمود
هیچ دابه نیست مگر آنکه هر صبح از خدا سؤال میکند که خداوندا
روزی کن مرا صاحب شایسته نیکوئی که مرا از علف سیر و از آب
سیراب گرداند و زیاده از توانائی مرا تکلیف نکند باین سبب میخواهم
که خود او را آب دهم   و از علی بن الحسین ع منقولست که حیوانات از
چهار چیز غافل نمیباشند پروردگار خود را میشناسند و مرگ را
میدانند و نر و ماده را میشناسند و چراگاه خوب را میدانند
از حضرت سید ع منقولست که چون کسی بر چهارپائی سوار شود و بسم الله بگوید ملک
ردیف او میشود و او را نگاه میدارد تا فرود آید و اگر در وقت سوار شدن بسم الله
نگوید شیطان ردیف او میشود و باو میگوید که خوانندگی بکن و اگر نتواند خوانندگی
کرد باو میگوید که آرزوهای باطل و محال بکن پس او پیوسته در آرزو است تا پائین آید
و فرمود که هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله لا حول و لا قوة الا بالله
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین البته محفوظ باشد خود و چهار
پایش

پایش تا فرود آید و از حضرت رسول ص منقولست که هر که سوار شود آیة الکرسی
بخواند پس بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب
الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق تعالی
بملائکه خطاب فرماید که بنده من میداند که گناهان را بغیر از من کسی نمی آمرزد
پس گواه باشید که گناهان او آمرزیدم   و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که چون سوار شوید بر چهارپایان خدا را یاد کنید و بگوئید سبحان الذی
سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و از
علی بن ربیعه منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع چون پا در رکاب
گذاشت گفت بسم الله پس چون درست سوار شد این دعا خواندند
الحمد لله الذی کرمنا و حملنا فی البر والبحر ورزقنا من الطیبات
وفضلنا علی کثیر ممن خلق تفضیلا سبحان الذی سخر لنا هذا
وما کنا له مقرنین پس سه مرتبه سبحان الله و سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه
الله اکبر و فرمودند پس این دعا خواندند رب اغفر لی فانه لا یغفر الذنوب
الا انت   و در روایتی چون حضرت صادق ع پا در رکاب میگذاشتند میفرمودند
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین و هفت مرتبه سبحان الله
و هفت مرتبه الحمد لله و هفت مرتبه لا اله الا الله میگفتند و در روایتی
منقول است که چون آنحضرت سوار شتری میشدند این دعا میخواندند بسم الله

ولا حول ولا قوة الا بالله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و در حدیث معتبر منقول است
که چون چهار پا حضرت امیر المومنین بسر در رفتی آمد با هاش میلغزید
این دعا میخواند اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک ومن
تحویل عافیتک ومن فجاة نقمتک و در حدیث دیگر منقول است
که شخصی بخدمت حضرت صادق ع شکایت کرد که دابه ام که هست و در
هنگام رفتار رکید و بسیار ایستد حضرت فرمود که این آیه در گوش
بخوان اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما
فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها
یاکلون

خاتمه در بیان بعضی از اداب متفرقه و فواید با فقره از حضرت
امام صادق علیه السلام منقول است که بسیار است که بعضی از شیعیان
ما در افتتاح بعضی از کارها فراموش میکنند گفتن بسم الله
الرحمن الرحیم را پس حق تعالی ایشان را امتحان نماید ببلائی تا متنبه شوند
و بیاد آورند و شکر الهی و ثنا بر او را و حق تعالی بسبب آن بلا
محو مینماید از ایشان منقصت آن تقصیری را که از ایشان صادر گردیده است
میباید

پس باید که آدمی در ابتدای هر کاری افتتاح نماید بگفتن بسم الله و از حضرت
امام محمد باقر ع منقول است که چون حق تعالی حضرت آدم را نهی فرمود از خوردن
میوه اندر جنت بهشت گفت بلی پروردگارا نگفت انشاء الله پس
از اندر جنت خورد و از بهشت بیرون آمد ابن حقتعالی فرمود بپیغمبر
را که ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله واذکر
ربک اذا نسیت پس فرمود که یعنی مگو هر چیز برا که اینرا میکنم
فردا مگر آنکه مقید به مشیت الهی گردانی که بگوئی مگر آنکه خدا خواهد
که نکنم و یاد کن پروردگار خود را هرگاه که فراموش کنی او را یعنی
هرگاه که گفتن انشاء الله را فراموش کنی در هر وقت که بخاطرت
بیاید بگو اگر چه بعد از یکسال باشد و در حدیث معتبر از
حضرت موسی بن جعفر ع منقول است که نه چیز است که کردن آنها
موجب غلبه فراموشی است خوردن سیب ترش و کشنیز و پنیر
و نیم خورده موش و بول کردن در آب ایستاده و خواندن نوشته
قبرها و راه رفتن در میان دو زن و شپش را انداختن و حجامت
کردن در گودی پشت و از حضرت امیر المومنین ع منقول است که سه چیز است
که حافظه را زیاد میکند مسواک کردن و روزه داشتن و قرآن
خواندن و در حدیث معتبر منقول است که روزی آنحضرت غمگین خندید

فرمودند که عیدی ام بجز سبب غمگین شده ام بر عتبه در نشستم
و میانه کله گوسفندان نگذشتم و زیر جامه را ایستاده نپوشیدم
و دست در روی دامن جامه پاک نکرده ام و از حضرت صادق ع منقولست
که ده چیز است که اندوه را برطرف میکند راه رفتن و سوار شدن
و سر در زیر آب کردن و بسبزه زار نظر کردن و خوردن و آشا
میدن و جماع کردن و مسواک کردن و سر شستن با خطمی و نظر
بروی زن مقبول کردن و با مردان سخن گفتن و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که چند چیز است که باعث پریشانی میشوند و چند
چیز است که باعث توانگری میشود اما آنها که موجب فقر و پریشانی
میشود تار عنکبوت را در خانه گذاشتن و در حمام بول کردن و در
حال جنابت چیزی خوردن و با چوب گز خلال کردن و ایستاده
شانه کردن و خاکروبه را در خانه گذاشتن و قسم دروغ
خوردن و زنا کردن و اظهار حرص کردن و خواب کردن در
میان نماز شام و خفتن و خواب کردن پیش از صبح و پیش از
طلوع آفتاب و دروغ بسیار گفتن و غنا و خواننده گی کردن
و مردی که در شب سؤال کند چیزی ندادن و خرجی را زیاده از
اندازه کردن و با خویشان بد کردن و اما آنها که موجب
توانگری زیادتی مال میشود نماز پیشین و پسین و نماز شام
وخفتن.

وخفتن را با یکدیگر کردن و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر تعقیب خواندن
و با خویشان بنیکی و احسان کردن و ساحت خانه را جاروب کردن
و مال خود را با برادران مؤمن قسمت کردن و بامداد بطلب روزی
رفتن و استغفار بسیار کردن و خیانت در مال مردم نکردن
و سخن حق و راست گفتن و آنچه مؤذن در اذان گوید آنچه او گفتن
و در بیت الخلا سخن نگفتن و حرص در طلب دنیا نداشتن و شکر کسی که نعمتی
برای کسی داشته باشد کردن و از قسم دروغ اجتناب کردن و پیش از
طعام دست شستن و ریزه ها که از سفره ریزد خوردن و هر که هر روز
سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی هفتاد نوع بلا را از او دور گرداند
که کمتر آنها پریشانی باشد و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هر که در مدح اهل بیت ع یک شعر بگوید حق تعالی برای او خانه در
بهشت بنا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که در مدح ما
اهل بیت شعری بگوید مؤید بروح القدس گردد و در حدیث
دیگر از حضرت امام رضا ع منقولست که هر مؤمنی که یک بیت شعر در
مدح اهل بیت بگوید حق تعالی برای او در بهشت شهری بنا کند بزرگتر
از هفت برابر دنیا و چون در آن شهر در آید هر ملک مقرب و هر
پیغمبر مرسل بدیدن او بیاید و در حدیث معتبر از حضرت رسول ع
منقولست که شکم کسی پر از ریم و چرک باشد بهتر است از آنکه پر از

چیزی
شعر باشد و در حدیث معتبر منقولست که حضرت رسول صلعم نهی فرمود از
خوردن در حال جنابت و فرمود که موجب پریشانیست و
نهی فرمود از گرفتن ناخن بدندان و از مسواک کردن در حمام
و از آب بینی انداختن در مساجد و از خوردن نیمخورده موش
و فرمود که مسجدها داد میکنند که از دری [illegible] اید و از دری
بدر رود مگر آنکه دو رکعت نماز بگذارد و نهی کرد از آنکه بول
کنند در زیر درخت میوه دار یا در میان راه و نهی فرمود
از آنکه بدست چپ یا بر پهلو تکیه کرده چیزی بخورند و نهی فرمود
از تکیه کردن بر قبرها و نماز کردن در قبرستانها و فرمود که
هر که در فضای غسل کند با خبر باشد که عورتش گشوده نشود و نهی فرمود
از آب خوردن از پیش دسته کوزه که در آنجا چرک جمع میشود و نهی
نمود از بول کردن در آب ایستاده که باعث برطرف شدن عقل میشود
و نهی فرمود از آنکه کسی با یکتای نعلین راه رود یا ایستاده نعلین
بپوشد و نهی فرمود از آنکه کسی بول کند و فرجش محاذی آفتاب
باشد و فرمود که چون داخل بیت الخلا شوید اجتناب کنید
نشستن رو بقبله و پشت بقبله و نهی فرمود از گریه بلند و نوحه
کردن در مصیبت و نهی فرمود از رفتن زنان از پی جنازها
و یا آنکه چیزی از قرآن را با آب دهان محو کند یا آنکه قرآن را
از آب دهان بتراشند و نهی فرمود از خوابیده دروغ بستن
و فرمود که

کرد
و فرمود که هر که چنین کند حق تعالی او را تکلیف میکند که بر جو گره بزند و او نتواند
و باین سبب معذب باشد و نهی فرمود از ساختن صورتها و فرمود که هر که
صورتی بسازد حق تعالی او را در قیامت تکلیف کند که جان در این صورت
بدمد و نتواند و نهی فرمود از آنکه حیوانی را باتش بسوزانند و نهی فرمود از
دشنام دادن خروس زیرا که از برای نماز بیدار میکند و نهی فرمود از آنکه
مؤمنی خواهد چیزی کم شده بخرد دیگری بیاید و بگوید من متاعی بهتر
دارم از من بخر یا این متاع را بیشتر میخرم و نهی فرمود از بسیار سخن گفتن
در وقت جماع و فرمود که از این [illegible] لال بودن فرزند و فرمود
که خاکروبه را شب در خانه مگذارید و روز بیرون برید که
شیطان در آنجا جای میکند و نهی فرمود از آنکه در شب کسی با دست
آلوده بطعام بخوابد پس اگر چنین کند شیطان او را دیوانه کند ملامت
نکند مگر خود را و نهی فرمود از آنکه کسی استنجا کند با سرگین و استخوان و نهی
از آنکه زن بی رخصت شوهر از خانه بیرون رود پس اگر برود لعنت کنند او را
ملائکه آسمانها و هر که بر او بگذرد از جنیان و آدمیان تا بخانه برگردد
و نهی فرمود از آنکه زن برای غیر شوهر خود زینت کند پس اگر بکند بر خدا
لازم است که او را باتش جهنم بسوزاند و نهی فرمود از آنکه زن نزد
غیر شوهر و نامحرمان خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخن بگوید و نهی فرمود
از آنکه زنی در پهلوی زن دیگر بخوابد و جامه در میان ایشان حایل

نباشد ونهی نمود از انکه زنی با زن دیگر نقل کند انچه در خلوت میانه
او وشوهرش گذشته است ونهی نمود از انکه کسی با زن خود
رو بقبله جماع کند ونهی فرمود از انکه در میان راه با زن خود جماع کند
پس اگر چنین کند خدا و ملائکه وهمه مردمان او را لعنت کنند ونهی کرد
از انکه بروند بنزد جماعتیکه خبرها از آینده میدهند مانند منجمان
وکاهنان ورمالان وصوفیان کذاب هر که بنزد ایشان رود
وتصدیق کند ایشانرا پس او بیزار شده است از چیزهائیکه بر حضرت رسالت
پناه نازل شده است ونهی فرمود از بازی کردن نرد وشطرنج
وطبل وتنبک وطنبور وعود ونهی فرمود از غیبت کردن
وگوش دادن بآن واز سخن چینی وگوش دادن بآن وفرمود
که سخن چین داخل بهشت نمیشود ونهی فرمود از رفتن بضیافت
فاسقان ونهی فرمود از قسم دروغ وفرمود که اهل خانهها را
از خانهها بر میاندازد وفرمود که هر که قسم دروغ بخورد برای
انکه مال مسلمانی را ببرد در قیامت خدا با او در غضب باشد مگر انکه
توبه کند ومال انشخص را پس دهد ونهی فرمود از نشستن بر سر خوانی
که بر آن شراب خورند ونهی فرمود از انکه کسی زن خود را بحمام فرستد
یعنی در بلادیکه احتیاج بحمام نباشد ونهی فرمود از داخل شدن
حمام

حمام بی لنگ ونهی فرمود از طپانچه بر رو زدن در وقت مصیبت ونهی فرمود
از سخن گفتنی که آدمی را از یاد خدا غافل گرداند ونهی فرمود از آشامیدن
در ظرف طلا ونقره ونهی فرمود از پوشیدن حریر ودیبا وگحینه بر مردان
را اما زنان را باکی نیست ونهی فرمود از فروختن خرما در درخت پیش
از انکه سرخ یا زرد شود ونهی فرمود از انکه رطب را در درخت بخرما
بفروشند وانگور را از درخت بمویز بفروشند ونهی فرمود از فروختن
آلت نرد وشطرنج ونهی فرمود از خریدن وخورانیدن شراب
وفرمود که حق تعالی لعنت کرده است شراب را وانرا که درخت انگور
را بقصد شراب میکارد وانکه انگور را برای شراب میفشارد وانکه
میخورد وانکه قیمتش را میخورد وانکه بو میدارد وانکه از برای او
میبرد همه ملعونند وفرمود که هر که شراب بخورد تا چهل روز نمازش
مقبول نیست واگر بمیرد ودر شکمش چیزی از شراب باشد بر خدا لازم است
که بخوراند باو آنچه از فرج زناکاران از چرک وریم بیرون آمده
باشد وسالها در دیگهای جهنم جوشیده است چون بخورد بگدازد
احشا وامعا وپوست ایشانرا ونهی فرمود از خوردن سود واز
شهادت ناحق دادن واز نوشتن کاغذ سود ولعنت کرده است
خدا گیرنده ودهنده سود ونویسنده سود وگواه سود را
ونهی فرمود از مصافحه کردن با کافران اهل ذمه ونهی کرد از

از خواندن شعر در مسجد و برای گم شده فریاد کردن در مسجد ونهی فرمود از آنکه
در مسجد شمشیر برهنه کنند و از آنکه چیزی بر روی جانوران بزنند ونهی نمود از آنکه
کسی بعورت مسلمانی نظر کند و فرمود که هر که دانسته بر عورت مسلمانی نظر کند
هفتاد هزار ملک او را لعنت کنند ونهی فرمود از آنکه زنی بعورت زنی
نظر کند ونهی فرمود از آنکه بدمند در طعام یا آب یا بر موضع سجده ونهی
نمود از نماز کردن در قبرستان و در میان راه و در آسیاها و در رودخانها
و در جایها که شتران را ببندند و بر بام کعبهٔ معظمه ونهی فرمود از کشتن هر کس
غسل و از داغ کردن بر روی چارپایان ونهی فرمود از آنکه کسی بغیر خدا
قسم بخورد و فرمود که هر که بغیر خدا قسم خورد از رحمت خدای بی بهره شده است
ونهی فرمود از قسم یاد کردن بسورهٔ قران و فرمود که هر که بسورهٔ
از قران قسم یاد کند بهر آیه آیهٔ از آن یک کفاره لازم است
خواه راست قسم خورده باشد و خواه دروغ و علما حمل بر استحباب
کرده اند کفاره را ونهی فرمود از آنکه کسی قسم بخورد بجان تو و بجان فلان
ونهی فرمود از آنکه جنب در مسجد بنشیند ونهی فرمود از برهنه شدن
در شب و در روز ونهی فرمود از حجامت کردن در روز چهارشنبه
و در روز جمعه ونهی نمود از سخن گفتن در روز جمعه در هنگامیکه
پیشنماز خطبه خواند پس اگر چنین کند او را ثواب جمعه کامل نیست
ونهی نمود

ونهی نمود از آنکه صورت حیوان در نگین نقش کنند ونهی فرمود از نماز
نافله کردن نزد بیرون آمدن و فرو رفتن آفتاب و در نزدیک زوال
ونهی نمود از روزه گرفتن در عید رمضان و عید قربان و سه روز
بعد از عید قربان در منی و یوم الشک بقصد ماه رمضان ونهی نمود
از آنکه بر پشت چارپایان دهن بر آب گذارند و بیاشامند و فرمود که
با دستهای خود بردارید و بیاشامید که بهترین ظرفهای شما است
ونهی نمود از آب دهن انداختن در چاهی که آب از آن خورند ونهی
فرمود از آنکه مزدور را بکاری فرمایند پیش از آنکه دو کس با یکدیگر
بآزردگی دوری کنند و اگر ناچار باشند زیاده از سه روز نکنند که
هر که چنین باشد آتش جهنم باو اولی است ونهی فرمود از آنکه طلا
را بطلا و نقره را بنقره بفروشند با زیادتی بلکه می باید برابر یکدیگر
بفروشند ونهی فرمود از مدح کردن مردم در برابر ایشان و فرمود که
خاک بپاشید بر روی مدح کنندگان و فرمود که هر که مزد مزدوری را
ظلم کند و باو ندهد حق تعالی ثواب اعمالش را حبط کند و بوی بهشت را
بر او حرام گرداند و فرمود که هر که قرآنرا یاد گیرد و از روی عمد آنرا
فراموش کند در قیامت دستهایش در گردنش بسته باشند و حق تعالی بهر آیه

ماری مسلط گرداند مگر آنکه خدا اورا بیامرزد و فرمود که هر که قرآن را
بیاموزد پس بعد از آن حرامی بخورد یا محبت دنیا و زینت دنیا را
بر عمل کردن بقرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند
و اگر بی توبه بمیرد قرآن با او خصمی کند و هر که زنا کند با زن مسلمانی
یا زن ترسائی یا جهودی یا گبری خواه آزاد باشد و خواه بنده و بی توبه
بمیرد حق تعالی در قبرش سیصد در از جهنم بگشاید که از آنها مار و عقرب
و اژدها از جهنم بقبرش در آیند و او در آتش بسوزد تا روز قیامت
پس چون از قبرش مبعوث شود مردم از گند او متاذی باشند و همه
کس اورا باین عمل قبیح بشناسند تا بجهنم رود و فرمود که هر که در
خانهٔ مؤمنی نظر کند که برابر مستور او مطلع شود خدا اورا محشور
گرداند با منافقانی که عیبهای مسلمانان را تفحص میکردند و از
دنیا بیرون نرود تا خدا اورا رسوا کند مگر آنکه توبه کند و فرمود
که هر که راضی نباشد با آنچه خدا روزی او گردانیده است و شکایت
کند از برای خدا و صبر بر تنگی روزی نکند هیچ حسنه از او بالا نرود
و در قیامت خدا از او در خشم باشد مگر آنکه توبه کند و فرمود که هر که ظلم
کند بر زنی که مهر اورا ندهد او نزد خدا زناکار است و حق تعالی در قیامت

بادعتاب

با و عتاب میفرماید که من کنیز خود را بعقد تو در آوردم بر مهری و پیمانی تو وفا بپیمان
من نکردی و بر کنیز من ستم کردی پس از حسنات او بگیرند و در عوض مهر آن
زن میدهند و اگر حسنه اش تمام شود اورا امر کنند که بجهنم برند و نهی نمود از
پوشیدن گواهی و فرمود که هر که گواهی نزد او باشد و بپوشاند حق تعالی در قیامت
در حضور خلایق گوشت بدن اورا بخورد او دهد و فرمود که پیوسته جبرئیل مرا
وصیت میکرد در باب حق همسایگان که من گمان کردم که میراثی برای او قرار
خواهد داد و مرا وصیت میکرد در باب غلامان و کنیزان که من گمان
کردم که حدی مقرر خواهد کرد که چون آنقدر خدمت کنند آزاد شوند
و وصیت میکرد مرا بمسواک کردن تا آنکه گمان کردم که واجب خواهد کرد
و وصیت میکرد مرا بنماز شب تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من
اصلا در شب نخواهند خوابید و فرمود که هر که سبک شمارد مسلمان
فقیر را حق خدا را سبک شمرده است و حق تعالی اورا در قیامت
سبک شمارد مگر آنکه توبه کند و هر که مسلمانی بی چیز را گرامی
دارد در قیامت خدا از او راضی و خوشنود باشد و هر که گناهی
و خواهش حرامی او را پیش آید و از ترس خدا آنرا ترک نماید حق تعالی جهنم را
بر او حرام گرداند و اورا از ترس بزرگ قیامت ایمن گرداند و در دو بهشت
که در قرآن آنرا وعده فرموده است با و عطا فرماید و هر که در میان

دنیا و آخرت معتمد شود پس دنیا را بر آخرت اختیار کند در قیامت
او را حسنه نباشد که بسبب آن از جهنم نجات یابد و هر که آخرت را
اختیار کند بر دنیا خدا از او خوشنود گردد و گناهانش را بیامرزد
و هر که چشمش را پر کند از نظر کردن بسوی کسی که بر او حرام باشد دیدن
او حق تعالی در قیامت دیدهٔ او را از آتش پر کند مگر آنکه توبه کند
و هر که مصافحه کند با زنی که بر او حرام باشد خدا از او خشمناک گردد
و هر که زنی را بحرام در بر گیرد او را با شیاطین در یک زنجیر آتش
بکشند و هر دو را بجهنم اندازند و هر که فریب دهد مسلمانی را در
خرید و فروش از ما نیست و در قیامت با یهودان محشور شود
و فرمود که هر زنیکه شوهر خود را بزبان آزار دهد حق تعالی هیچ حسنهٔ
او را قبول نفرماید تا او را از خود راضی گرداند هر چند روزها بروزه
باشد و شبها بنماز بایستد و بنده‌ها را آزاد کند و مردان را
بر اسبان سوار کرده بجهاد فرستد و همچنین است حال مرد اگر بر زن
خود ستم کند و هر که خشمی از کسی فرو خورد که تواند از او انتقام بکشد
حق تعالی باو ثواب شهید کرامت کند و نهی فرمود از خیانت کردن در
اموال مردم و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و باهلش
پس ندهد تا مرگ او را دریابد بر غیر ملت من مرده باشد و حقتعالی
در قیامت از او در خشم باشد و هر که شهادت ناحقی بر احدی
از مردم

از مردم بدهد حقتعالی او را بزبانش در آویزد در درک اسفل جهنم با منافقان
و هر که مال خیانتی را بخرد دانسته چنان است که خود خیانت کرده باشد
و هر که حق برادر مؤمن را حبس کند حقتعالی برکت روزی را بر او حرام گرداند
مگر آنکه توبه کند و هر که گناهی از کسی بشنود و آنرا فاش کند چنان است که
خود کرده باشد و هر که برادر مسلمانش باو محتاج شود در قرضی و او
قادر باشد و ندهد حقتعالی بوی بهشت را بر او حرام گرداند و هر که صبر کند
از برای بد خلقی زن خود حقتعالی ثواب شاکران او را کرامت فرماید
و هر زنیکه سازگاری و مدارا با شوهر خود نکند و او را بدارد بر
چند که بر آنها قادر نباشد حقتعالی هیچ حسنهٔ او را قبول نفرماید
و در قیامت از او در خشم باشد و هر که گرامی دارد برادر مسلمان
خود را چنانست که خدا را گرامی داشته باشد و نهی فرمود از
آنکه کسی پیش نمازی گروهی کند که ایشان باو راضی نباشند و هر که
پیش نمازی گروهی برای ایشان بکند و در وقت مناسب حاضر شود و نماز
را نیکو بجا آورد مثل ثواب آن گروه داشته باشد بی آنکه از ثواب آنها کم
شود و هر که برود دیگری از خویشان خود بدیدن او یا برای آنکه
مالی از برای او ببرد حقتعالی ثواب صد شهید او را کرامت فرماید
و بهر گامی چهل هزار حسنه برای او نوشته و چهل هزار گناه از او محو شود

و چهل هزار درجه برای او بلند شود و چنان باشد که چهل سال از برای خدا عبادت
کرده باشد و هر که از برای کوری حاجتی از حوائج دنیای او را بر آورد
و از برای او در آن حاجت بر آورده شود حق تعالی برات بیزاری از نفاق و
بیزاری از آتش جهنم باو عطا فرماید و هفتاد حاجت از حاجات
دنیای او را بر آورد و پیوسته در رحمت الهی باشد تا برگردد و هر که یک روز
و یک شب بیمار بکشد و بعیادت کنندگان خود شکایت نکند
حق تعالی او را با حضرت ابراهیم خلیل مبعوث گرداند تا آنکه بر صراط
بگذرد مانند برق لامع و هر که سعی نماید از برای بیماری در حاجتی خواه
بر آورده شود و خواه نشود از گناهان بیرون آید مانند روزی که از
مادر متولد شده باشد پس شخصی از انصار عرض کرد که اگر آن بیمار از
اهل خانه او باشد آیا ثوابش بیشتر هست فرمود که بلی و فرمود که
هر که از مؤمنی شدتی و غمی از غمهای دنیا بردارد حق تعالی هفتاد و دو غم
از غمهای آخرت را از او بردارد و هفتاد و دو بلا از بلاهای دنیا را
از او دفع کند که آسان ترین آنها درد شکم باشد و فرمود که هر که شخصی
از او چیزی طلبد و قادر بر دادن آن باشد و تأخیر کند هر روز گناه
تمغاچی از برای او نوشته شود و هر که احسانی بر برادر مؤمن
خود بکند و بر او منت گذارد حق تعالی عملش را حبط کند و او را ثواب
ندهد و حق تعالی فرماید که بهشت را حرام کرده ام بر منت نهنده
و بر بخیل

و بر بخیل و سخی چین و هر که تصدقی بکند بوزن هر درهمی برای او مثل کوه احد باشد
از نعیم بهشت و هر که تصدقی برد برای محتاجی مثل ثواب آنکسی داشته باشد
که آن تصدق را داده است بی آنکه از ثواب او چیزی کم شود و هر که
از ترس خدا آب از دیدهای او جاری شود بهر قطره که از دیده او بیرون
آید حق تعالی قصری در بهشت باو عطا فرماید که مزین باشد بمروارید و
سایر جواهرات و در آن قصر باشد آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و
خاطری خطور نکرده باشد و هر که بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر گامی
که بردارد هفتاد هزار حسنه برای او نوشته شود و هفتاد هزار درجه برای
او بلند شود و باین حال اگر در او بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک باو موکل
کند در قبر او را عبادت کنند و مونس او باشند در تنهائی و از برای او طلب آمرزش
کنند تا مبعوث شود و هر که اذان بگوید از برای خدا حق تعالی باو ثواب
چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق کرامت فرماید و شفاعت چهل هزار گناه
کار داخل بهشت شوند و بدرستیکه چون مؤذن اشهد ان لا اله الا الله
میگوید برای او هفتاد هزار ملک صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند
و در روز قیامت در سایه عرش الهی باشد تا حقتعالی از حساب خلایق
فارغ شود و ثواب گفتن او اشهد ان محمداً رسول الله چهل هزار
ملک باشد و اگر در نماز جماعت محافظت نماید بر صف

اوّل و تکبیر اوّل و اذان مسلمانی نکنند حق تعالی مثل ثواب مؤذنان
در دنیا و آخرت او را کرامت فرماید و فرمود که هیچ بدی را
حقیر مشمارید هر چند در نظر شما کوچک نماید و هیچ کار نیکی
را بزرگ مشمارید هر چند در نظر شما بزرگ نماید بدرستی که
گناه کبیره نمیماند با استغفار و گناه صغیره نمیباشد با اصرار
بلکه چون بر گناه صغیره اصرار کردی و توبه نکردی کبیره خود
و در حدیث دیگر منقولست که نهی فرمود از کشتن مارها که در خانها
میباشند و نهی فرمود از آنکه کسی گوش بسخن جماعتی که نخواهند او سخن
ایشان را بشنود اگر چنین کند در قیامت در گوشش سرب
خواهند ریخت و نهی فرمود از خندیدن در قبرستانها
و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که حق تعالی در
قیامت نظر رحمت بسوی ایشان نمیکند و اعمال ایشان را قبول نمیفرماید
و بعذاب دردناک ایشان را معذب میگرداند مردیکه دیوث
باشد و کسیکه فحش گوید و بشنود پروا نکند و کسیکه چیزی
داشته باشد و از مردم سؤال کند و از حضرت رسول ص منقولست
که بهشت حرامست بر هر فحش گوینده کم حیائی که پروا نکند از
آنچه خود گوید و از آنچه باو گویند چنین کسی را اگر تفتیش کنی

از احوال

از احوال او یا ولد الزنا است یا شیطان در نطفه او شریک گشته است
و در حدیث معتبر دیگر فرموده که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد
و عاق پدر و مادر و دیوث آنرا نمیشنوند پرسید که دیوث کیست
فرمود که کسیکه زنش زنا کند و او داند و تغافل کند و در حدیث
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که زنانی که با یکدیگر سحق میکنند در
قیامت ایشان را میآورند و جامهای از آتش و مقنعهای از آتش
بر ایشان میپوشانند و عمودی از آتش در شکم ایشان میکنند و در جهنم
میاندازند ایشان را اوّل کسیکه این عمل کرد قوم لوط بودند و از
حضرت رسول ص منقولست که کافر بخدای عظیم ده کس از امّت من
کشنده مردم بناحق و جادوگر و دیوث و کسیکه در دبر زن
بحرام جماع کند و کسیکه با حیوانی جماع کند و کسیکه با محرمان
خود مانند مادر و خواهر جماع کند و کسیکه سعی فتنه و فساد کند
و کسیکه حربه بکافران بفروشد و کسیکه زکوة مال خود ندهد و کسیکه
توانائی حج رفتن داشته باشد و بر او واجب شده و نرود و از
حضرت امام موسی ع منقولست که هر که مست شود از
شراب و بعد از آن تا چهل روز بمیرد نزد خدا مانند بت پرست
باشد و در حدیث دیگر منقولست که هر که در خانه او طنبور

یا عود یا چیز دیگر از آلتهای ساز یا نرد یا شطرنج چهل روز نبازند
مستوجب غضب الهی گردد و اگر در این چهل روز بمیرد فاجر و فاسق
مرده باشد و جای او در جهنم باشد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که کبوتر در خوانند و کسی که میکند تفرج میکند برایشان که سازها
میزنند و کنیزان خوانندگی نگاه میدارند و عود و نی مینوازند
و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل روز در خانه او طنبور
بنوازند حق تعالی بر او مسلط گرداند شیطانی را که او را قفندر
میگویند پس هیچ عضوی از اعضای او نماند مگر آنکه شیطان بر آن
بنشیند پس چون چنین شود حیا از او برطرف شود و پروا نکند
از آنچه گوید یا شنود و غیرت از او زایل شود تا آنکه اگر دانند
که با زنانش زنا میکنند غیرت نورزد و از حضرت صادق ع
پرسیدند از تفسیر این آیه کریمه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْ
ثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ که ترجمه لفظش اینست که اجتناب
کنید از نجس و بد که آنها بتهاست و اجتناب کنید از گفتار
باطل و فرمود که آن بتها شطرنج است و گفتار باطل
غنا و خوانندگی است و نرد بدتر از شطرنج است و اما
شطرنج پس نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن

شرک

شرک و یاد دادنش یکی از گناهان کبیره هلاک کننده است و سلام کردن بر کسیکه
بازی کند گناه است و کسیکه دست در میان نرد داخل کرده چنان است که
دست در میان گوشت خوک کرده باشد و کسیکه نظر بسوی آن کند چنان است
که بفرج مادر خود نظر کند و کسیکه نرد بازی کند بقمار مثل
کسی است که گوشت خوک خورد و کسیکه بی قمار و گرو بازی کند
چنان است که دست در میان گوشت و خون خوک گذاشته باشد و جایز
نیست نکته بازی و تخته که بر رویش ریگها چینند و بازی میکنند و
اینها و امثال اینها تمام قمار است حتی بازی اطفال بگردکان و زنهار
که سنج مزن که شیطانها با تو میروند و ملائکه از تو دوری میکنند و از حضرت
امام رضا ع منقولست که هر که با پسر لواطه کند حدش آنست که یا او را
با آتش بسوزانند یا دیوار بر سرش خراب کنند یا شمشیری بر آن زنند که کشته شود
و خواهر و مادر آن پسر بر آن مرد حرام میشوند و در قیامت او را الحق
بکشند در کنار جهنم تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود پس او را در آتش
اندازند پس در هر طبقه از طبقات جهنم او را عذاب کنند تا باخر
طبقات جهنم برسد و لواطه بدتر از زنا است زیرا که حق تعالی
امتی را بزنا هلاک نگردانید و بلواطه شهری چند را هلاک
کرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که لواطه آنست که
در غیر دبر با پسر عمل بکند اما اگر در دبر فرو برد پس آن

کفر است بخدا و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که مصر باشد
بر وطی در دبر پسران میمیرد تا آنکه مبتلا شود بآنکه مردم
را تکلیف کند که با او این عمل قبیح بکنند و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود
سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت ننشیند کسیکه
در دبر او وطی کند و در حدیث موثق منقولست که شخصی
بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد و گفت مرا موعظه بگو فرمود که
اگر حق تعالی متکفل روزی مردم شده است پس غم خوردن تو برای
چیست و اگر روزی از جانب خدا قسمت شده است پس حرص تو برای
چیست و اگر حساب قیامت حق است پس جمع کردن مال از برای چیست
و اگر آنچه در راه خدا دهند عوض میدهد پس بخل ورزیدن
برای چیست و اگر عقوبت خدا با آتش جهنم است پس نافرمانی خدا
برای چیست و اگر مرگ حق است پس شادی برای چیست و اگر همه چیز بر خدا
عرض میشود پس مکر برای چیست و اگر شیطان دشمن است پس غافل
شدن از آن برای چیست و اگر همه کس از صراط میباید گذشت
پس عجب و خودستائی برای چیست پس اگر همه چیز بقضا و قدر
الهی است پس اندوه برای چیست و اگر دنیا فانی است پس دل بدنیا
بستن

بستن برای چیست و در حدیث معتبر از حضرت رسالت پناه صلعم منقول است که
عابدترین مردم کسی است که آنچه خدا بر او واجب کرده است بجا
آورد و سخی ترین مردم کسی است که زکوة مال خود را بدهد
و زاهدترین مردم کسی است که آنچه خدا حرام کرده است ترک کند
و پرهیزکارترین مردم کسی است که در همه جا حق بگوید خواه برای
او نفع داشته باشد و خواه ضرر داشته باشد و عادل ترین
مردم کسی است که از برای مردم بپسندد آنچه از برای خود می پسندد
و از برای مردم نخواهد آنچه از برای خود نمیخواهد و زیرک ترین مردم
کسیست که یاد مرگ بیشتر کند و محسود ترین مردم کسی است
که بزیر خاک رفته باشد و از عقاب الهی ایمن شده باشد و امید ثواب
خدا داشته باشد و غافل ترین مردم کسیست که از گردیدن حالهای
دنیا از حالی بحالی پند نگیرد و صاحب قدرترین مردم کسیست که دنیا
را نزد او قدری نباشد و داناترین مردم کسیست که بر خواهشهای
نفس خود غالب شود و گرانبهاترین مردم کسی است که علمش
نیکوتر و فراوان تر باشد و کم بهاترین کسی است که علمش کمتر
باشد و کم لذت ترین مردم کسیست که رشک مردم برد و کم
راحت ترین مردم کسیست که بخیل است و بخیل ترین مردم

کسی است که بخل ورزد در چیزیکه خدا بر او واجب کردانیده است
واولای مردم بحق کسی است که عمل بحق بیشتر کند و بی
حرمت‌ترین مردم فاسقست و بیوفاترین مردم
پادشاهست و کم دوست‌ترین مردم پادشاهست
و فقیرترین مردم صاحب طمع است و بی‌نیازترین مردم
کسی است که اسیر حرص نباشد و کسیکه ایمانش بهتر است
خلقش نیکوتر باشد و کرامی‌ترین پرهیزکارترین
ایشانست و کسیکه قدرش عظیم‌تر است که چیزها که
فائده باو نداشته باشد متعرض نشود و پرهیزکار
ترین مردم کسی است که مجادله و منازعه نکند هر چند
حق با او باشد و بیمروت‌ترین مردم دروغ گوست و شقی‌ترین
مردم پادشاهانند و دشمن‌ترین مردم نزد خدا و خلق متکبرانند
و کسیکه در طاعت الهی بیشتر سعی کرده است آنستکه ترک
گناهان کرده باشد و داناترین مردم کسی است که از جاهلان
بگریزد و سعادتمندترین مردم کسیستکه با نیکان خلطه نماید
و عاقل‌ترین مردم کسی است که با مردم مدارا بیشتر کند و
سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت

هم نشینی

هم نشینی کند و طاغی‌ترین مردم کسی است که بکشد کسی را که قصد کشتن
او ندارد و بزند کسی را که او را نزند و سزاوارترین مردم بعفو
کردن کسی است که قدرت بر عقوبت بیشتر داشته باشد
و سزاوارترین مردم بگناهکاری کسی است که در حضور مردم
سفاهت کند و در غایبانه غیبت کند و ذلیل‌ترین مردم
مردم کسیست که مردم را خوار کند و دوراندیش‌ترین مردم
کسیستکه خشم خود را بیشتر فرو خورد و شایسته
ترین مردم کسیستکه نوای مردم شایسته‌تر
باشد و بهترین مردم کسیست که مردم از او
منتفع شوند و باینجا ختم کردیم
این رساله را در دهم شهر ربیع
المولود در بلده حقیر آباد علی
فی یوم جمعه و شکر میکویم بود
دکار خود داود رفد

پیغمبر ختم نجاتم انبیا و آل کرام او صلوات الله و سلام علیه و علیهم
اجمعین که در حالت ناخوشی بدستگیری و تبرکی که عموم اهل بیت و دوستان بر احوال
حقیر دلسوخته و کرم میکردند مشغول کتابت این نسخه شریفه کردیده که حکم
بتوسط اسم و شفاعت آل محمد و امید دارم آن بزرگواران راه نجات سید اخود
و همکاهان مردم در شب القدر یاد کنند و در دعای ... خویشان ذکر کنند

زفاف کردن عروس و ...

فصل در بیان آداب زفاف و مجامعت بدانکه زفاف کردن در وقتیکه
ماه در برج عقرب باشد یا تحت الشعاع باشد مکروهست و جماع کردن
در فرج زن در وقتیکه حایض باشد یا با خون نفاس باشد حرامست و از
مابین ناف تا زانو از ایشان تمتع بردن مکروهست و بعد از پاک شدن
و پیش از غسل کردن جماع را نیز بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است
مگر اگر ضرور باشد و امر کند زن را که فرج را بشوید و با او مقاربت کند
و زن مستحاضه اگر غسل و سایر اعمالی که او در ملیا... بجا آورد با او
جماع میتوان کرد و در وطی و دبر زن خلافست و بعضی حرام میدانند و
اکثر علما مکروه میدانند و احوط اجتنابست حضرت امام موسی ع فرمود
که هر که جماع کند با زن خود در تحت الشعاع پس باخود قرار دهد افتادن
فرزند را از شکم پیش از آنکه تمام شود و حضرت صادق ع فرمود که جماع مکن
در اول ماه و میان ماه و آخر ماه که باعث این میشود که فرزند سقط شود
و نزدیکست که اگر فرزندی بهم رسد دیوانه باشد یا صرع داشته باشد
نمی بینی کسیرا که صرع میگیرد اکثر آنست که یا در اول ماه یا در میان ماه
یا در آخر ماه میباشد و حضرت رسول ص فرمود که هر که جماع کند با زن خود
در حیض پس فرزندی که بهم رسد مبتلا شود بجذام یا پیسی پس ملامت نکند
مگر خود را و حضرت صادق ع فرمود که دشمن ما اهل بیت نیست
مگر کسیکه ولد الزنا یا مادرش در حیض با و حامله شده باشد و در
حدیثی

حدیث معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چون کسی خواهد با زن خود جماع کند
بروش مرغان بنزد او نرود بلکه اول با او بازی کند و خوش طبعی کند و بعد از
آن جماع بکند و از حضرت منقولست که در وقت جماع سخن مگوئید که بیم آنست که فرزندی
که بهم رسد لال باشد و در آنوقت نظر بفرج زن مکنید که بیم آنست فرزندی که بهم رسد
کور باشد حضرت صادق فرمود که مرد با زن و کنیز خود جماع نکند در خانه
که طفل باشد که آن طفل زناکار میشود یا فرزندی که از ایشان بهم رسد زناکار
باشد و از حضرت رسول ص منقولست که فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت
اوست اگر شخصی با زن خود جماع کند و در آنخانه شخصی بیدار باشد که ایشان را
ببیند یا سخن و نفس ایشانرا بشنود فرزندی که از ایشان بهم رسد رستگار نباشد
و زناکار باشد و از حضرت صادق پرسیدند که آیا مرد عریان جماع میتواند
کرد فرمودند که نه و رو بقبله و پشت بقبله جماع نکند و در کشتی جماع نکند
و حضرت رسول ص نهی فرمود از آنکه کسی که محتلم شده باشد پیش از آنکه غسل
کند جماع کند و فرمود اگر بکند و فرزندی بهم رسد دیوانه باشد ملامت نکند مگر
خود را حضرت صادق ع فرمود که مکروهست جنب شدن در وقتیکه آفتاب
طلوع میکند و زرد میباشد و همچنین در زردی آفتاب وقت فرو رفتن و
حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که مستحب است در شب اول ماه رمضان جماع کردن
و از ابو سعید خدری منقولست که حضرت رسالت پناه ص وصیت نمود بحضرت
امیر المؤمنین ع یا علی چون عروس داخل خانه تو شود کفشهایش را بکن

چنین
تا بنشیند و پاهایش را بشوید آن آب را از در خانه تا منتهای خانه بپاش چون
کنی خدا هفتاد هزار نوع از برکت فقر را از خانهٔ تو بیرون کند و هفتاد هزار
نوع برکتش داخل خانهٔ تو کند و هفتاد هزار نوع رحمت بر تو نازل شود که بر سر
عروس فرود آید تا آنکه آن برکت بهر گوشهٔ آن خانه برسد و ایمن گردد عروس
از دیوانگی و جذام و پیسی تا در آن خانه باشد و منع کن عروس را تا هفت روز
از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش پس حضرت امیر المؤمنین گفت یا
رسول الله بچه سبب منع کنم او را از اینها فرمود زیرا که رحم بسبب خوردن
اینها سرد و عقیم میشود و فرزند نمیآورد و حصیری که در ناحیهٔ خانه
افتاده باشد بهتر است از زنیکه فرزند از او بوجود نیاید
پس فرمود که یا علی جماع مکن با زن خود در اول ماه و میان ماه
و آخر ماه که دیوانگی و جذام و خبط دماغ را میباید این زن
و فرزندانش یا علی جماع مکن بعد از پیشین اگر فرزندی بهم رسد احول خواهد
بود یا علی در وقت جماع سخن مگو که اگر فرزندی حاصل شود ایمن نیستی
که لال شود و نگاه نکند احدی بفرج زن خود و چشم بپوشد در حالت جماع
که نظر کردن بفرج در آن حالت باعث کوری فرزند میشود یا علی
بشهوت و خواهش زن دیگری با زن خود جماع مکن که اگر فرزندی
بهم رسد مخنث یا دیوانه باشد یا علی هر که جنب با زن خود در فراش
خوابیده باشد قرآن نخواند که میترسم آتشی از آسمان بر هر دو
نازل شود

نازل شود و بسوزاند ایشانرا یا علی جماع مکن با زن خود مگر اینکه تو دستمالی
از برای خود داشته باشی و او دستمالی از برای خود داشته باشد و هر دو
خود را بیک دستمال پاک نکنید که دشمنی در میان شما پیدا میشود و آخر
بجدائی میکشد یا علی ایستاده با زن خود جماع مکن که آن فعل خران است
و اگر فرزندی بهم رسد مانند خران بر رختخواب بول میکنند یا علی در شب عید فطر
جماع مکن که چون فرزند بوجود آید شر بسیار از او بظهور آید یا علی در شب عید
قربان جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد شش انگشت یا چهار انگشت
در دست داشته باشد یا علی در زیر درخت میوه دار جماع مکن
که اگر فرزندی بهم رسد جلاد و کشندهٔ مردم یا شاید رئیس و سرکردهٔ
ظلم باشد یا علی در برابر آفتاب جماع مکن مگر اینکه پرده بیاویزی که اگر
فرزندی بوجود آید همیشه در بدحالی و پریشانی باشد تا بمیرد یا علی در
میان اذان و اقامه جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید راغب باشد
در خون ریختن یا علی چون زنت حامله شود با او جماع مکن بی وضو که
اگر چنین کنی فرزندی که بهم رسد کور دل و بخیل باشد یا علی در شب نیمهٔ شعبان
جماع مکن که فرزندی که حاصل شود شوم باشد و در رویش نشان سیاهی
داشته باشد یا علی در روز آخر ماه شعبان جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد
و حاصل شود عشار و یاور ظالمان باشد و هلاک بسیاری از مردم بر دست او
بشود یا علی بر پشت بام جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد منافق
و ریاکننده و صاحب بدعت باشد یا علی چون بسفری بروی

در آن شب که بیرون میروی جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید مالش
را بناحق صرف کند و اسراف کنند که اسراف کنندگان برادران شیاطین اند
و اگر بسفری روی که سه روزه راه باشد جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد
یا در ظالمان باشد یا علی در شب چهارشنبه جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد
حافظ قرآن و راضی بقسمت خدا باشد یا علی اگر جماع کنی در شب سه شنبه
و فرزندی بهم رسد بعد از سعادت اسلام او را شهادت روزی شود
و دهانش خوشبو و دلش رحیم و دستش جوانمرد و زبانش از غیبت
و بهتان پاک باشد یا علی اگر جماع کنی در شب پنجشنبه و فرزندی
بهم رسد حاکمی از حکام شریعت یا عالمی از علما باشد و اگر در روز پنجشنبه
وقتیکه آفتاب در میان آسمان باشد نزدیکی کنی با زن خود و
فرزندی بهم رسد شیطان نزدیک او نشود تا پیر شود و خدا
او را روزی میکند سلامتی در دنیا و دین یا علی اگر جماع کنی
در شب جمعه و فرزندی بهم رسد خطیب و سخنگو باشد و اگر در روز
جمعه بعد از عصر جماع کنی و فرزندی بهم رسد از دانایان
مشهور باشد و اگر جماع کنی در شب جمعه بعد از نماز خفتن امید
هست از آن فرزند از ابدال باشد یا علی در ساعت اول
شب جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد ایمن نیستی که ساحر شود
و دنیا را بر آخرت اختیار نماید یا علی این وصیت را از من بیاموز
چنانچه از

چنانچه از جبرئیل آموختم و در حدیث معتبر منقولست که در روز عقد حضرت فاطمه
صلوات الله علیها حقتعالی امر فرمود سدرة المنتهی را که آنچه دارد
فرو ریزد برای نثار حضرت فاطمه پس آنچه داشت از مروارید و مرجان و جواهر
بر اهل بهشت نثار کرد و حوران آن نثار را بردند تا روز قیامت
مفاخرت میکنند و بهدیه بیکدیگر میفرستند و میگویند که این نثار
حضرت فاطمه است و در شب زفاف استر اشهب حضرت رسول را
آوردند و قطیفه بود که بر آن انداختند و حضرت فرمود که ای
فاطمه سوار شو و سلمان لجام استر را میکشید و حضرت رسول
از عقب روان شد و اثنای راه صدای ملائکه بگوش مبارک آن
حضرت رسید جبرئیل با هزار ملک و میکائیل با هزار ملک فرود
آمدند و گفتند که حقتعالی ما را بجهة زفاف حضرت فاطمه فرستاده است
جبرئیل و میکائیل الله اکبر میگفتند و ملائکه با ایشان موافقت مینمودند
و باین سبب سنت شد که در زفاف الله اکبر بگویند و از حضرت امام محمد
باقر منقولست که هرگاه شما را بعروسی طلبند دیر بروید زیرا
که دنیا را بیاد شما میاورد و چون شما را بجنازه بخوانند
زود بروید چون آخرت را بیاد شما میآورد و در حدیث
دیگر منقولست که حضرت رسول نهی فرمود از جماع کردن در زیر آسمان
و بر سر راه که مردم تردد کنند و فرمود که هر که در میان راه جماع کند

خدا و ملائکه و مردم او را لعنت کنند و حضرت رسول ص فرمود که بیاموزید
از کلاغ سه خصلت را جماع کردن پنهان و بامداد از طلب
روزی رفتن و بسیار حذر کردن

تا بامداد بنیه صحیح است

فصل در آداب نماز و دعا

در شب زفاف و در وقت مقاربت زنان در حدیث صحیح از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که چون عروس را بخانه تو بیاورند بگو که پیش از آن
وضو بسازد و تو هم وضو بساز و دو رکعت نماز بکن و بگو که او را نیز
امر کنند که دو رکعت نماز بگذارد پس حمد الهی بگو و صلوات بر محمد و آل محمد
بفرست پس دعا کن و امر کن آن زنان را که با او آمده اند که آمین بگویند
و این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنی اِلْفَها وَ وُدَّها وَ رِضاها
وَ اَرْضِنی بِها وَ اجْمَعْ بَیْنَنا بِاَحْسَنِ اجْتِماعٍ وَ اُنْسٍ وَ ائْتِلافٍ
فَاِنَّکَ تُحِبُّ الْحَلالَ وَ تَکْرَهُ الْحَرامَ بعد از آن فرمود که بدان
الفت از جانب خداست و دشمنی از جانب شیطانست میخواهد که آنچه
را خدا حلال گردانیده مکروه طبع مردم گرداند و در حدیث حسن از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون در شب زفاف بنزد عروس
بروی موی پیشانیش را بگیر رو بقبله آور و بگو اَللّٰهُمَّ بِاَمانَتِکَ
اَخَذْتُها وَ بِکَلِماتِکَ اسْتَحْلَلْتُها فَاِنْ قَضَیْتَ لی مِنْها
وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبارَکاً تَقِیّاً مِنْ شیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لا تَجْعَلْ

للشیطان

لِلشَّیْطانِ فیهِ شِرْکاً وَ لا نَصیباً و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که دست
بر بالای پیشانیش بگذار و بگو اَللّٰهُمَّ عَلی کِتابِکَ تَزَوَّجْتُها وَ فی اَمانَتِکَ
اَخَذْتُها وَ بِکَلِماتِکَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها فَاِنْ قَضَیْتَ لی فی
رَحِمِها شَیْئاً فَاجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِیّاً وَ لا تَجْعَلْهُ شِرْکَ شَیْطانٍ
راوی پرسید فرزند چگونه شریک شیطان میشود فرمود که اگر در وقت جماع نام
خدا نبرند شیطان همراه میشود و اگر نبرند ذکر خود را با ذکر آنشخص داخل
میکند پس جماع از هر دو میباشد و نطفه یکیست پرسید که بچه چیز میتوان
دانست که شیطان در کسی شریک شده است فرمود که هر که ما را دوست
میدارد شیطان در او شریک نشده است و هر که دشمن ماست شیطان
در او شریک شده است و در این مضمون احادیث از طرق عامه و خاصه
بسیار وارد شده است و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که در وقت
زفاف این دعا خواند اَللّٰهُمَّ بِکَلِماتِکَ اسْتَحْلَلْتُها وَ بِاَمانَتِکَ
اَخَذْتُها اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها وَلُوداً وَدُوداً لا تَفْرَکُ تَأْکُلُ
مِمّا راحَ وَ لا تَسْأَلُ عَمّا سَرَحَ و در روایت معتبر دیگر از حضرت
صادق ع منقولست که این دعا خواند بِکَلِماتِ اللّٰهِ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها
وَ فی اَمانَةِ اللّٰهِ اَخَذْتُها اَللّٰهُمَّ اِنْ قَضَیْتَ لی فی رَحِمِها
شَیْئاً فَاجْعَلْهُ بارّاً تَقِیّاً وَ اجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِیّاً وَ لا تَجْعَلْهُ
فیهِ شَریکاً لِلشَّیْطانِ و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت

شریک شدن شیطان را در نطفه آدمی بیان کردند و بسیار عظیم شمردند
رد و کفتم که چه باید کرد که این واقع نشود فرمود که هرگاه اراده
داشته باشی بگو بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو بدیع
السموات والارض اللهم ان قضیت منی فی هذه اللیلة
خلیفة فلا تجعل للشیطان فیه شرکا ولا نصیبا ولا حظا واجعله
مؤمنا مخلصا مصفی من الشیطان ورجزه جل ثناؤک
و در حدیث دیگر فرمود که چون خواهد که شیطان شریک نشود بگوید بسم الله
و پناه ببرد بخدا از شر شیطان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که چون کسی اراده جماع داشته باشد بگوید بسم الله
وبالله اللهم جنبنی الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنی پس اگر
فرزندی بوجود آید شیطان هرگز باو ضرر نرساند و از حضرت
امام محمد باقر منقولست که چون اراده جماع کنی این دعا بخوان
اللهم ارزقنی ولدا واجعله تقیا زکیا لیس فی خلقه
زیادة ولا نقصان واجعل عاقبته الی خیر

انچه کتاب مرحوم مجلسیست که حقیر فهمیده ام ازروی کتاب حلیة المتقین نوشته ام

کتاب بحار الانوار که بیست و چهار جلد است (عدد ۲۴ جلد) — حیوة القلوب ۳ جلد — عین الحیوة جلد — جلاء العیون جلد

طب الائمه جلد — فقه الرضا جلد — حق الیقین جلد — عین الیقین جلد — علم الیقین جلد — کتاب الغیبة جلد سیزدهم جلد

کتاب سماویه جلد — حلیة المتقین جلد — کتاب عبادات جلد — کتاب عمدة الداعی — کشف الغمة ۱ جلد

مصافحه یعنی دست یکدیگر را گرفتن است و معانقه یعنی دست در گردن یکدیگر کردن است

بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت رسول ص میوهٔ
تازه میدید نو میرسیدند و بر هر دو دیده میگذاشتند و میگفتند
اللّهمّ کما اذیتنا اوّلها فی عافیة فاذقنا آخرها فی
عافیة یعنی خداوندا چنانکه نمودی بما اولش را در عافیت پس بما
بنما اخرش را در عافیت و از حضرت رسول ص منقولست که هشت کسند
که اگر باشان مذلتی و خواری برسد ملامت نکنند مگر خود را کسیکه بر سفرهٔ حاضر
شود که او را نطلبیده باشند و کسیکه بر صاحب خانه تحکم کند و کسیکه طلب خیر
از دشمنان خود بکند و کسیکه طلب فضل و احسان از لئیمان و بخیلان بکند و
کسیکه خود را داخل کند در رازی که میان دو کس باشد بی رخصت ایشان و کسیکه
استخفاف کند بپادشاهان و صاحبان حکم و کسیکه در مجلسی بنشیند که سزاوار
آن مجلس نباشد و کسیکه با شخصی سخن گوید گوش بآن ندهد از حضرت علی بن الحسین
منقولست که چون بآنحضرت بشارت فرزند میدادند نمیپرسید که پسر است یا دختر
بلکه اول میپرسید که خلقتش درست است پس اگر میگفتند که درست است و عیبی در
خلقتش نیست میفرمود که الحمد لله الذی لم یخلق منّی شیئاً مشوّها
یعنی سپاس خداوندیرا که از من نیافرید فرزندیرا که قبیح و معیوب باشد
از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که احتراز کنید از نوره مالیدن در روز چهارشنبه
که روز نحس مستمر است جهنم روز چهارشنبه خلق شده است و از حضرت رسول ص که پنج چیز است
که مورث پیسی است نوره در روز جمعه و چهارشنبه مالیدن و وضو و غسل بآبی کردن
که در آفتاب گرم شده باشد و در حال جنابت چیز خوردن و زن را در حال حیض
جماع کردن و در حال سیری چیزی خوردن

طلب علم کردن فریضه هرمرد و زناست

باید نخست «کاوه» خود جستن



ده در این راه بجائی نرسی
مزد اگر میطلبی طاعت استاد ببر

از حضرت رسول منقولست که زمین بسوی خدا ناله و فریاد میکند از سه چیز از خون
حرامی که بر آن ریخته شود یا غسلی که از زنا کنند بر روی آن یا خواب کردن
بر آن پیش از طلوع آفتاب و از حضرت صادق ع منقولست که خواب بامداد
شوم است و روزی را منع میکند و رو را قبیح و متغیر میکند و این خواب شوم کسیست
بدرستیکه حق تعالی روزی را از ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب قسمت مینماید پس
زنهار که این خواب را مکنید و فرمود که مرغ بریان و ترنجبین بر بنی اسرائیل در این
وقت نازل شد هر که در این وقت خواب رود بهره او نازل نمیشود منقولست
که روزی حضرت رسول با صحاب خود فرمود که کدام یک از شما تمام سال روزه
میدارید سلمان گفت که من و فرمود که کدام یک از شما همه شب را احیا میکنید سلمان
گفت که من و فرمود کدام یک از شما هر روز ختم قرآن میکنید سلمان گفت که من پس عمر بخشم
آمد و گفت این مرد لیست از فارس میخواهد بر ما که از قریشیم فخر کند و دروغ میگوید
و اکثر روزها روزه نیست و در اکثر شبها خوابست و در اکثر روزها خاموش میباشد
حضرت فرمود که او مانند و شبیه لقمان حکیم است از او سؤال کن تا جواب بگوید عمر پرسید
سلمان گفت که اما روزه سال پس ماهی سی روز روزه میدارم و حق تعالی میفرماید که
هر که حسنه بکند ده برابر با او ثواب میدهم این برابر روزه سال میشود با آنکه ماه شعبان
هم روزه میگیرم و با ماه رمضان پیوند میکنم و اما بیداری شبها هر شب با وضو میخوابم و از حضرت
رسول شنیدم که میفرمود که هر که با وضو بخوابد چنانست که تمام شب را احیا کرده باشد
و اما ختم قرآن در هر روز سه مرتبه سوره قل هو الله احد را میخوانم و از حضرت رسول الله
شنیدم که بحضرت امیر المؤمنین میفرمود که یا علی مثل تو در میان امت من مثل قل هو الله
احد است هر که سوره قل هو الله احد را یکبار بخواند چنانستکه ثلث قرآن را خوانده
و هر که دو بار بخواند چنانستکه دو ثلث قرآن را خوانده است و هر که سه بار بخواند چنانست
که قرآن

که قرآن ختم کرده است پس هر که ترا بزبان دوست دارد ثلث ایمان در او
کامل شده است و هر که ترا بزبان و دل دوست دارد دو ثلث ایمان در او
کامل شده است و هر که ترا بزبان و دل دوست دارد و بدست خود ترا یاری
کند تمام ایمان در او کامل شده است یا علی بحق آن خدا که مرا براستی فرستاده است که
که اگر ترا اهل زمین دوست میداشتند چنانچه اهل آسمان ترا دوست میدارند
خدا هیچکس را بآتش جهنم عذاب نمیکرد پس عمر ساکت شد که گویا سنگی
بدهانش گذاشتند حضرت رسول سه کس را لعنت کرد کسیکه تنها چیزی
بخورد و تنها بسفر رود و تنها در خانه بخوابد و فرمود که اگر
کسی تنها بخوابد بیم آنست که دیوانه شود و از حضرت امام موسی منقولست که هر که
در خانه یا به بیابان تنها بخوابد بگوید اَللّٰهُمَّ آنِسْ وَحْشَتِی وَاَعِنِّی عَلٰی
وَحْدَتِی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون کسی بخانه شخصی
بیاید هر جا که صاحب خانه میفرماید بنشیند که صاحب خانه نیک و
بد خانه خود را بهتر میداند و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست
که سه کسند که کسی جاهل بحق ایشان نیست مگر منافقی کسیکه در اسلام
ریشش سفید شده باشد و کسیکه حامل لفظ یا معنی قرآن بوده باشد
و امام عادل و فرمود که از تعظیم خداست تعظیم پیران کردن

هذا کتاب مجمع النصایح

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیحد و ستایش بیعد بیمثلی را سزد که با بیان دلکش والله المثل
الاعلی آیات کفایات بینات در مبادی دین مبین برافراشت
و با شارت بابشارت ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً
ما بعوضة فما فوقها اعلام و ارسال رسل در خطه انظار
اعتبار اخبار و آثار برپا داشت ولقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل و درود نامعدود و دعای نامحدود
بر روح پرفتوح مصدوقه انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً
الی الله باذنه و سراجاً منیراً و سلام و صلوات اکثر و اوفر سزاست که ندای
جانفزای انا افصح العرب والعجم بگوش عرب و عجم رسانید و خسرو دلگشای
انا الحی لتبشیر جهت عالم دوانید بر آل و اولاد او که هر یک گوهر اند
و رهنمای امت اند اما بعد این حقیر موجود بی استطاعت و فقیر بی بضاعت
محمد باقر ابن محمد تقی مجلسی غفرالله ذنوبهما فصحی فرمایشات با دلیل و برهان از روی
احکام آیات قرآنی بجهت اخوان دینی خود شیعه اثنی عشری آورده که
پند گیرند از این دنیای فانی عاریت سرای اعتبار و این ذره بمقبول در را
یاد و شاد نمایند بالجمله و مسمی نمودم بمجمع الاحکام امید دعا از خوانندگان

بدانکه هیچ حکمتی بلیغ و کلمتی رفیع و مثلی بدیع بلغای جهان و فصحای زمان
بلاغت بنیان نگویند الا آنکه امثال آن نیکوترین لفظی و بهترین عبارتی
در کلام مجید مذکور است چنانچه فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین پس الفاظ این نادره که بر السنه مردمان دایر است و نکته‌های
وافر که در افواه ناطقان شایع است و استعارات لطیف که مصطلح ارباب
بلاغت است و محاورات شریف که متداول فصحا و ندمای فصاحت است از کلام ملک
علام استخراج کرده و حکایاتی مناسب با آیات قرآنی مرتبط است برای
نزهت خاطر و راحت ناظر آورده تا ارباب نطق سر رشته سخن بدان
بیارایند و اصحاب فضل نطاق بدان بر بندند چون پیش از این متقدمین تالیفی
در این باب نکرده اند و این فقیر از امثال و حکایات و کنایات و اصطلاحات و کلام
یکجا جمع بدلیل آیات قرآنی مزین گردانیده و از آیات و احادیث
اکابر و مشایخ بدان علاوه و ضم نموده تا عالم برای استفاده مطالعه و جاهل
برای هزل و افسانه بخوانند و هر کدام تمتعی بردارند و بدانکه حضرت باری تعالی
شانه از روی لطف و کرم مر بندگان خود را ایما کرده و مثل زده قوله تعالی
یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من
دون الله یعنی ای مردمان مثل زده‌ایم در این آیات قرآنی از هر مثلی

که متقی و پرهیزکار بشوند پس ای عزیزان آیات قرآنی از هر مثلی را انکار نتوان
کرد پس چشم دل کشا و ببین که چه در پیش داری و آخرین هادی و منزلها کجا
خواهد بود پس از این تمثیل پند بگیر و باید هر چه کنی بفرمان خدا کنی ای عاقل
آنکه هر کاری که کنی نظر بر خاتمهٔ آن انداز و پیش از نشانیدن
درخت ثمرهٔ آنرا خوب در خاطر آورده ملاحظه نماید که در آخر پشیمان
نگردد و کار آخرت را سهل نباید شمرد کار امروز بفردا نباید انداخت
چنانچه حق تعالی در کلام خود مثل زده و خبر داده که واضرب لهم
مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
فاصبح هشیما تذروه الریاح یعنی بدرستیکه حق تعالی مثل زده برای
جهانیان مثل زندگانی ایشان در دنیا و سرعت زوال آن که مانند
گیاه رسته است از آبی که فرستادیم از آسمان پس برانگیخت از آن باران
گیاه تر و تازه پس خشک و شکسته شود بمثابه که در خشکی باد آنرا از بیخ
برکند و بنیادش را براندازد پس حق تعالی مثل زده و تشبیه کرده زندگانی
دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد ناگاه آن طراوت
از او منقطع شود و خشک گردد و نابود شود زندگی دنیا در دنیا نیز
چنین است

چنین است و چون نامهٔ عمر از بیابان بیابان رسد رسل مقتضی اجل
در آید و نهال نهاد را بصرصر قهر خشک گرداند و خرمن آرزو را بباد فنا
دهد و هیچ باقی نماند پس ای عاقل از این مثل پند گیر و فکر و اندیشه نما و
در نفس خود نگر که حق تعالی در کلام خود فرموده است که وفی انفسکم افلا
تبصرون یعنی در نفسهای خود نظر کنید و تامل نمائید که چه کسید و از کجا
آمده اید و بچه کار است فرستاده اند و بکجا باید رفت و آفریدن تو
کار عظیم است و تو را چنین عبث نخواهند گذاشت حق تعالی در کلام خود
خبر داده که افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
یعنی گمان میبرید که شما را عبث آفریده ایم یا آنکه شما بسوی ما باز نمیگردید
و باز گردانیده نشوید پس ای مسکین غافل با خود فکر کن و آگاه شو
که در کتب آسمانی چنین فرموده که اعرف نفسک فقد عرف ربک
در رجوع بعقل خود کن و نفس خود را از روی عقل و فکر بشناس بدانکه
حق سبحانه و تعالی از روی لطف و کرم از برای شما مثل آورده در کلام خود
همه را خبر داده و هدایت فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که شفقت حق تعالی بر بندگان بیشتر است از مادران بر فرزندان
تمثیل در روایت آمده که در باغی درختی در شاخهای آن مرغی چند

بچه نهاده بود و صیادی بچهای او را صید کرده نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برده بنهاد و هر لحظه آن مرغ از هوا خود را بر سر بچگان
می‌انداخت و آب و دانه می‌آورد و به دهان ایشان می‌ریخت
آنحضرت روی با صحابه کرده فرمود که چون می‌بینید مهر و شفقت این
مرغ را با بچگان خود همه گفتند قدرت خدا ایشان را هدیه کرده
آنحضرت فرمود که به خدائی که مرا بحق و راستی بخلق فرستاده که حق تعالی
هزار بار از این مرغ بر بندگان مشفق و مهربانتر است لیکن چون فکر کنید
داراری و شفقت و مرحمت خدا شما را راه نموده و هدایت کرده و در کلام
خود مثل زده و خبر داده مجملا ایها العاقل غافل مشو و اندیشه کن که چه در
پیش است از سر علم و یقین نه از روی ظن و تخمین ای بیچارها بخواهید
در روزها بیاد آرید و در کار آخرت بشتابید و از جهل و غرور و فنای
شما است که روی بدنیا آورده اید و از آخرت فراموش کرده اید یا اینکه
حق تعالی در کلام خود مثل زده و خبر داده تا شما را معلوم باشد
العزیز وقتیکه علامات مرگ ظاهر شود در محل نزع و جان کندن
در آن ساعت زن و فرزند و مال دنیا و یاران و دوستان هیچکدام
بکار تو نیایند و بفریاد تو نرسند در آن وقت مال بوارثان منتقل شود

هرچند

هرچند آرزو کنید و تمنا نمائید یکدم امان و مهلت ندهند قوله تعالی
فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
پس فریب شیطان مخور و از این آیات پند گیر و بدنیا دل مبند و کار
آخرت را آماده کن

نظم

دنیا وطن مساز که عیش از وبال نیست — تا که اجل در آید و گوید مجال نیست
بر مال دل مبند و ز دانش سخن مگو — کاینجا نه زر نه زینت و حرمت کمال نیست
عقلت خدا بداد و دیانت بداد و هوش — ذکر خدا بکن بزبانی که لال نیست
این سایه‌ها زوال چه دارند یک بیک — در سایه گریز که وی را زوال نیست
ای بیخبر دل از جهان بر خدای بند — امروز بکن کار که فردا مجال نیست

قوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین یعنی چون
اهل هر چه بخواهند میدهیم و در آخرت وی را نصیبی نبود که دنیا
و آخرت یکجا جمع نشود مثل ایشان مثل دو هووست که اگر یکی را
راضی و خوشنود کنی آن دیگری اندوهناک گردد پس در این صورت
هر دو را راضی نتوان کرد

نظم

دنیا مطلب تا همه ایمنت باشد — و مطلبی نه آن نه ایمنت باشد
و مرد خردمند آنست که از دنیا

و اهل آن گریزان بوده روی بدنیا در ده و دل نه بندد و التفات
ننماید و از مکر و حیلهٔ شیطان امان یابد چنانچه حق تعالی در کلام
خود خبر داده که اعلموا انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و زینة
و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد حضرت حق
سبحانه و تعالی رغبت و خواهش مؤمنان را از دنیا گردانید و با
آنکه تحقیر دنیا کرده و حال قلت و نفع او را و سرعت سیر و زوال
آنرا تشبیه بگیاه کرده و در کلام خود مثل زده فرموده بدانید
و آگاه شوید ای مؤمنان و مردمان که حیات پنجروزه دنیا
و زندگانی این عاریت سرا مثل بازی کودکانست و لهو و لعب
او کار گنهکاران و بدکاران و زینت و آرایش او در دیده زنانست
و تفاخر و نوازش او عمل جاهلانست و غرور و تکبر او عمل شیطانانست
و مال بسیار وبال توانگرانست و دایم در شغل دنیا بودن کار
بیحاصلانست و این جمله در نزد جمیع انبیاء و اولیاء و عقلا
مذموم است نقل است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عمار
یاسر فرمود که ای عمار بدنیا دل مبند که جملهٔ لذات دنیا شش است
مطعوم و مشروب و مشموم و مرکوب و ملبوس و منکوح شریفترین
مطعوم

مطعوم انگبین است که آن لعاب مگس است و معظم مشروب آبست که آدم
و حیوان در آن یکسانند و نیکوترین مشموم مشکست و آن خون
حیوانیست و بهترین مرکوب اسب است که وفا ندارد و دوست و دشمن را
نشناسد گاه باشد که آدمیرا در پشت او کار بهلاکت رسد و نفیس‌ترین
دیبا حریر است که از کرم حاصل میشود و لذیذترین منکوح رسیدن نر بمادینست
و آن داخل کردن بول گاه است در بول گاه چون لذات دنیا اینها
باشد در آن چه لطیفی خواهد بود حدیث آورده‌اند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر راهی میگذشت گوسفند مرده دید افتاده
و گندیده شده روی مبارک را باصحاب کرده فرمود آیا کسی باشد این مردار را
بقیمت و زر بخرد اصحاب در جواب گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی نخریدندی
آنحضرت فرمود دنیا پیش خدای تعالی از این مردار حقیرتر است تمثیل
آورده‌اند که ابوذرجمهر حکیم را گفتند که چرا در دنیا غمگین نشوی
بدانچه از دست برود و شاد نگردی بدانچه از مال دنیا بدست آید
گفت فوت شده را بدلتنگی و غم خوردن تلافی نتوان کرد و حاصل
عمر خود را بشادی مال دنیا صرف نتوان نمود پس چرا بانچیز که غم و
اندوه آنرا باز نیاورد محزون شوم و بمالی که عزت و وفا نخواهد کرد

شاد شوم پس العزیز آنچه از شما در دنیا فوت شود غم و اندوه مخورید
که باز نیاید و آنچه از مال دنیا بشما رسد شاد مباشید و دل منهید
که بشما نخواهد ماند پس آمده را رد نتوان کرد و رفتنی را باز نتوان
آورد و چون مال دنیا را وفائی نیست و سعی و کوشش فایده ندارد
همگی همت را بوصول آن نباید پرداخت بلکه بتحصیل آخرت باید گماشت
که باقی است نظم دل باین دنیا مبند کاین خاکدان هیچ است هیچ
پای بر سر نه جهانرا کاین جهان هیچ است هیچ پس ای مومنان در هر حال
عمل صالح بورزید و کار آخرت بسازید که همه دنیا فانی خواهد بود
و نظر در آن وقت کنید که ناگاه اجل برسد و کار بر شما تنگ شود
در آن ساعت پشیمانی و اندوه سودی ندارد و دریغ و افسوس
نفع نکند چنانچه حق تعالی در کلام خود خبر داده کلا اذا
بلغت التراقی وقیل من راق وظن انه الفراق و
التفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق
یعنی ای طالبان دنیا نگاه کنید و اندیشه نمائید و از این آیه
کریمه که بطریق مثل آمده که چه در پیش است از مردن و بآخرت رسیدن
که حق تعالی

که حق تعالی خبر داده که جان شما در وقت مرگ از سینه در گذرد و بچنبره
گردن برسد کار بر شما تنگ شود آنگاه زن و فرزند و مال دنیا
و افسوس فایده ندهد و علاج طبیب نفع نکند و از سختی جان کندن
ساق بر ساق مالیده نگردد و دل و زبان و دست و پا از حرکت بیفتد
و هر لحظه رنج و سختی عذاب زیاده گردد و شغل دنیا بکار آخرت
مختلط شود و این عقبه از آخرین روزی از دنیا و اولین روز
از عقبا باشد و هیچ منزلی از منازل آخرت قبیح تر و سخت تر از شب اول
قبر و تاریکی گور نیست و چون بنده را در گور گذارند و آنکه بالای سر است
گوید ای بنده خوشا حال تو که کسب حلال بود و تو کلمت باذم الجلاء
و آنکه در پهلوی راست است گوید ای بنده خدا مژده باد ترا به بهشت
و آنکه در پهلوی چپ است گوید ای بنده خدا مال برفت و اعمال بماند
پس ای مومن از این تمثیل پند گیر و آگاه شو که چه گذشت و چه در پیش است
العاقل یکفیه الاشاره تمثیل دیگر در بحر السعاده آورده اند
که گنج خبر است که در آن خللی نیست و همه کس آنرا امیدوار اند اما لازم
آنکس را معلوم نشده اول آنکه مرگ را الیقین میدانم که هست

وخواهد بود اما نمیدانم که کی میرسد و در آمدن بشارت بهشت خواهد بود
یا دوزخ پس جای خوف و ترس است و در این فکر و اندیشه
باید بود دویم گور است که آن جای تنگ و تاریک تنها بسر باید
برد و نمیدانیم و هیچ شکی نیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده که قبر موضعیست از روضهای بهشت یا گودالیست از گودهای
دوزخ و آن نیز معلوم نیست که جای ما کدام است سیم در آمدن
قیامت است و هیچ شکی نیست در آن و خدای تعالی فرموده که خلایق در
آن روز برخیزند بعضی سفید رو و جمعی سیاه رو و هیچکس معلوم نیست
که از کدام گروه خواهد بود پس جای ترس و خوف است چهارم در گذشتن
پل صراط است و در آن هیچ شکی نیست همه را باید از آن گذشت
جمعی مثل برق بگذرند و به بهشت داخل شوند و قومی بقدم اول
بدوزخ افتند و این نیز معلوم کسی نیست که از کدام طایفه خواهد بود
پنجم آنکه قرارگاه خلایق دو جاه خواهد بود یا بهشت یا دوزخ
و این نیز معلوم کسی نیست که در کجا خواهد بود چنانچه حق تعالی در قرآن
مجید فرموده فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ پس جای

افسوس

افسوس و بیم است و فکر و اندیشه باید کرد و از گناهان کناره باید نمود
و توبه و انابه باید آورد و از کردها پشیمان باید شد که حق تعالی
در حال و کردار بندگان غافل نیست و در کلام خود فرموده فلا
تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ پس گمان مبر که حق تعالی
از عمل ظالمان و گنهکاران غافل است پس بنده شرمنده باید که در همه
جاه همه وقت خدای تعالی را بر خود حاضر و ناظر داند و در ظاهر و باطن
رعایت بجای آورد چنانکه فرموده وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنی بدان که حق سبحانه و تعالی از رگ گردن بتو
نزدیکتر است در هر جا که باشی و هر جا که روی و هر چه کنی بر تو ناظر است
زیرا که حضرت ذو الجلال همه را میداند و می بیند چنانکه فرموده
وَاللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ پس مرد عاقل باید که در فکر آخرت
باشد و نظر بر حال خود کند و نیکیهای خود را خالص گرداند و از شر
شیطان رجیم پناه برب رحیم برد الغرض بدانکه هر کس در دنیا
در گرو عمل و کردار خود باشد چنانچه فرموده كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ
رَهِينٌ و هر چه بنده در دنیا کرده باشد خواهد دید از خیر و شر

همه را بوی خواهند نمود پس ای عزیز همیشه در دنیا نیکی و نیکوکاری کن
تا آنرا بیابی چنانکه فرموده فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ حق تعالی
ذکر آخرت کرده و مثال آورده و همه را خبر داده پس ای عاقل
یاد کن و بترس از آن روزی که زمین را بجنبانند و همه جانها از زیر
زبر کنند و زمین بیرون اندازد از شکم خود آنچه آدمی در دنیا
از خیر و شر در پشت او کرده باشد و در حق هر کس گواهی دهد پس
از این تمثیل پند گیر و بدانکه چه در پیش است و خدای تعالی چه فرموده
و دنیا را محل و آرامگاهی نیست **نظم** هر کس که ره و رسم
جهان نیک شناخت از بهر اقامت خود این خانه نساخت
این کهنه رباط را عمارت چه کنی کاخر چو بدیگری بباید پرداخت
ای عزیز این قول صحیح است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز خشتی
بالای خشتی ننهاده است و در بالای حصیر خوابید تا دنیا را گذاشت پس
در این معنی فکر کن که در اینجا روز ترا چه باید کرد **تمثیل**
صفوان کلالی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت
الصفوان

الصفوان طعام چه چیز است گفتم برنج در روغن و شیر فرمود بعد از آنکه
پخته میشود چه میشود گفتم اینست که مشاهده میکنیم و می‌بینم که چه چیز
میشود فرمود که حق تعالی دنیا را بطعام مثل زده که در اول لذیذ و نیکو
و خوش‌نما باشد و در آخر ناخوش و کثیف و در نظر بدنما باشد و طبع
از او نفرت کند **تمثیل** آورده‌اند که عبد الله عمر در وقت موعظه
بر سبیل تمثیل میگفت چون آدمی به بیت الخلا میرود آنچه
خورده باشد از وی جدا شود از بوی آن کراهت فرشته
آواز کند که اِنَّ هذا ما تحتبر این همان است که تو آن
را دوست داشتی و از روی رغبت طلب مینمودی و بر دیگران
بخل و امساک میکردی ببین حالا چه شده است مثل دنیا
همان مثل است اکنون چون ضرب المثل شنیدی از خواب غفلت
بیدار شو و در کار آخرت فکری کن که وقت شکسته و مرکب
عمل لنگ است و از عمر کوتاه توشه بردار و ذخیره آخرت نگهدار
که سفر دور و دراز در پیش است ای عزیز بدانکه دیروز که گذشت
باز نتوان آورد و فردا را جزم نتوان کرد که برسد یا نرسد

کس نداند که چه خواهد شد قوله تعالی ما ذا تکسب غدا پس ای عزیز
این دم را غنیمت دان و انگار کن که دم آخرینست نظم
دم را بنیاز دار و غنیمت شمار عمر   کآنها که رفته اند خراب همین دم اند
پس چون این مثل شنیدی و از مآل کار واقف شدی عمر عزیز
خود را در معصیت و طلب دنیا صرف مکن و همه را دم آخرین
شمار که در آخرت ندامت و افسوس سودی ندارد و چون
معلوم شد که دیروز را پس نتوان آورد و فردا را کسی ندید
و امروز که میتوانی ذخیره فردا را مهیا کن تا توشه تو باشد
نظم آن طلب امروز بهر توشه   کز پی فردات بود توشه
بارها اگرچه دنیا سراسر عیبست اما این خاصیت دارد که
مزرعه آخرتش گفته اند و هرچه امروز حاصل بکاری فردا
بدروی که الدنیا مزرعة الآخرة نظم بکوش امروز
تا تخمی بکاری که فردا بر جوی وا نباشی   و اگر این کشت و
کار را نورزی   در آن خرمن بیکبار زن نیرزی
پس ای عزیز خود را در دنیا محبوس داشتن و در بند مال دنیا
بودن

بودن و عمر را بغفلت گذرانیدن فایده ندهد پس مرد عارف عاقل
آنست که تمامی همت خود را بکار آخرت صرف کند و آن نیت
خالص و عمل صالح است که بسر وقت خود افتد و ذکر مبدا
و معاد کند که از کجا آمده و برای چه کار آمده و کجا باید رفت
و چه متاع باید برد پس بمقتضای عقل باید کار بکند و بعلم و عمل
مشغول گردد و دایم در فکر آخرت باید بود و هرچه خوبتر و بهتر
آنرا دوست دارد و پیشتر از خود بمکان اصلی خود فرستد و امید
اجر آنرا از خدا باز یابد چنانکه در کلام خود فرموده وما
تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ وعده خدای
اینست بلکه اجر آنرا زیادتر بیابد و آنچه بهتر داند آنرا از خود پیشتر
بفرستد وعده خدای عز و جل فرموده لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا
تُحِبُّونَ و این معنیها حاصل نشود الا بفکر پس بنده مؤمن باید که در
هر ذره از ذرات کاینات نظر کند و فکر و اندیشه در آن نماید
تا در معارف معرفت بر روی او گشاده گردد پس ای عزیز اگر این همه را
شنیدی بگو بفهم و چون مردان بمطلب اصلی و مقاصد کلی توجه

از این روشن‌تر بگویم بدانکه چون آدمی از عدم بوجود آید اگر
غافلانه زید ناگاه دست اجل گریبان او را گرفته از
تخت وجودش فرو کشد و در دریای حسرتش اندازد تا
در گور معذب و در قیامت شرمسار گردد ای مسکین چون
مشاهده میکنی که دنیای فانی بر یک قرار نیست جوانان با فهم
زبردست و ادراک که مصاحب و انیس تو بودند چه شدند همه
شربت اجل نوشیدند و رفتند ترا نیز این آتش در کاسه خواهد
بود پس عمر عزیز خود را بغفلت گذرانیدن و خود را خوار و ذلیل
داشتن فایده ندارد پس این تمثیل را گوش کن و هر چه در دنیا
دوست‌تر داری پیشتر از خود بسرای باقی بفرست که ذخیرهٔ تو
خواهد بود و بقول خدا و رسول نظر بامثال قرآنی کرده تمامی
اوقات خود را در کار آخرت صرف کن و دل بر دولت
باقی و نعمت جاودانی بند و در طلب آن باش چنانکه در کلام
مجید فرموده وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

وانچه

وانچه بهتر که دنیا و تعلقات این مکارهٔ غداره میسر نخواهد است چنانکه
در حدیث آمده که حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ یعنی دوستی دنیا
سر همه گناهانست و صحبت با اهل دنیا داشتن باعث فوت ایمان است
پس از این آیه اکبر دانا و بینا شو که حق تعالی در کلام خود خبر داده که
مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالسَّمِيعِ وَالْبَصِيرِ هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ یعنی مثل این کرده که مومن
و منافقند مانند کور و کر است و مثل بینا و شنواست که برابرند
بدین صفت آیا پند گیرند بدین مثلها که برای ایشان زده
ام یا تاملی میکنند بدین تمثیل و تشبیه آیا نمی بینند و نمیشنوند این
آیات و امثال را پس کور و کرند چنانکه مردمان بی فهم و عقل بی خرد
چشم دارند اما کور دلند و کور دل هرگز نه بیند راه راست را
و در قرآن مجید فرموده فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن
تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ یعنی کور دل چشم دل نابینا
و از این آیات بینا شو و اینی مثلی است که حق تعالی از روی لطف و
کرم آورده در شان مومن و منافق و تشبیه کرده دل

مؤمن را بزمین پاک و پاکیزه و دل منافق را بزمین شوره زار تشبیه
فرموده که هرگاه باران مواعظ و امثال از سحاب کرم لم یزل
و لا یزال بر زمین دل مؤمن بارد گوش بدان و کشته انوار طاعات
و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و میل بطرف آخرت نماید
و چون منافق استماع امثال و نصایح نماید زمین دل او پاک نگشته
مثمر قبول نشود چنانکه در مثلها گویند مصراع کز شوره زمین
سمن بر نوید در کلام مجید فرموده قوله تعالی وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ
يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا
نَكِدًا خدای عز و جل میفرماید که بیان میکردانیم آیات را در
ضرب امثال در فنون و احوال قیامت و بیان میکنیم برای
گروهی که شکر نعمت را فهم و ادراک میکنند و در این ضرب
المثل تفکر نموده بهره مند گردند و عبرت گیرند و راه آخرت بینند.
مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ در کشف الاسرار معصیتی
که بنده میکند بقضای الهی است اما نه برضای او بلکه ظلم و ستمی است
که بر خود میکند و توبه و عذر خواستن از فرایض است پس بدانکه
هر کاریکه

هر کاریکه بنده میکند همه تقدیر اوست و چون حق تعالی بندگان را بیافرید عمل
و کردار ایشان نیز تقدیر کرده و آنچه فعل بنده است همه بقضای اوست
چنانکه در کلام خود فرموده وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ یعنی
خدای تعالی شما را آفرید و بر همه عملهای شما دانا و بیناست آورده اند
که چون عمر نوشیروان بآخر رسید وزیر خود را طلب کرد و وصیت نمود
که چون جان من از تن برآید و مرغ روحم از قفس کالبد پرواز کند
بر سر تابوت من بنویسید که هر چه نیکی پیش از خود فرستاده بدان
امید وار باش که پاداش آن نیز نیکی خواهد بود که ذخیره تست
پیش خدای تعالی چنانچه فرموده مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ
بَاقٍ و هر بدی که فرستاده پیش از خود از آن ترسان باش که
کردار بجزای خود رسد چنانکه در کلام خود فرموده كُلُّ امْرِئٍ
بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ و دیگر انگشتر از دست من بیرون کنید
که بر آن نقش کرده است هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دیگر بر سر تابوت من
ندا کنید که ای فرزند آدم اینجا [illegible] درنگرید در این تن ضعیف
که مال چون خواسته و چون جمع نموده و چون واگذاشته و حسرت

برده واین تمثیل بهترین نصایح جمله عالم است که پند گیرند و دیگر دل
در این دنیای فانی نه بندند و جز در کسب نام و عمل صالح نباشند
که همین میماند حق تعالی فرموده إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ
الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ فردای قیامت نیکوکاران را به بهشت برند و
بدکاران را به دوزخ که وعده خداست بموجب آیه کریمه

در کتاب مجمع الامثال آورده اند که عبد الملک سالی بحج رفته
بود از فراغ از حج پرسید که در مکه معظمه در این زمان
زاهدترین و عابدترین خلق کیست گفتند ابو حازم است
که در این دوران مثل او کسی نیست پس او را طلب کرد چون
حاضر شد سلام کرد عبد الملک برخاست و تواضع نمود
در پهلوی خودش جای داد سخن از هر جا پرسید و جواب شنید
بعد از آن گفت یا مولانا مرا پندی ده و نصیحتی نما و مثلی بگو از
کلام ملک علام تا دلم نرم شود و بکار آخرت خود
پردازم

بپردازم و کار اینجهان بسازم ابو حازم گفت هر پندی که خواهی
حق تعالی در کلام خود بیان فرموده از آنجا فرا گیر و بدان عمل کن
چنانچه فرموده وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
هر پندی و نصیحتی و مثلی و موعظه که خواهید در قرآن مجید هست
هیچ چیزی نیست که ذکر و مثل آن از خیر و شر در قرآن نباشد
عبد الملک گفت یا مولانا شما بر معانی قرآن استوارید چیزی از قرآن
بگوئید که بدان عمل نمایم در راه آخرت بیایم ابو حازم گفت
ای پسر مروان تو تحقیق میدانی که همه خلق را پیش حق تعالی باز گشت
و ایستادن آنجا که فرموده فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ
پس کسی نداند که از چه قوم خواهد بود بنگر به بازگشتن خود که بهشت
یا دوزخ است و بحال خود نظر کن که خدای تعالی فرموده وَفِي
أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ عبد الملک این بشنید و بگریست
و گفت یا مولانا هیچ توان دانست که من از کدام گروه باشم و
بکدام سر آرم گفت حق تعالی این را در کلام خود مثل
آورده مگر آنرا فراموش کرده گفت آن کدام است ابو حازم

گفت إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ فردای
قیامت نیکوکاران را بهشت برند و بدکاران را بدوزخ که
وعده کرده است بموجب آیه کریمه گفت یا ابا حازم اگرچه من مرد بدکردارم
اما خویش رسول خدایم آیا آن خویشی و نسبت حضرت رسول در
آن روز سودی بمن دارد گفت این را در کلام خود فرموده و خبر داده است
گفت در کدام آیه است ابو حازم گفت فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا
أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ یعنی وقتیکه صور دمیده
شود در آن وقت هیچ کس را از نسب و منصب نپرسند و جاه و حشمت
در آن روز بکار نیاید و نفع ندهد گفت یا ابا حازم قرابت
سود نکند باری شفاعت سودی دارد گفت این را نیز در
قرآن مجید فرموده و خبر داده است گفت در کدام آیه است قال الله تعالی
لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى گفت اگر شفاعت سودی ندارد
لطف و رحمت پروردگار کجاست گفت که فرموده لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ابو حازم گفت این را نیز در کلام خود خبر داده است
گفت در کجا است گفت قال الله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی لطف و رحمت پروردگار نزدیک
نیکوکاران

نیکوکاران است بدکاران را نفع ندهد چنانچه فرموده إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا و از برای
نیکوکاران فرموده مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ چون
عبد الملک این آیات و هدایات بر سبیل تمثیل از قرآن مجید از ابو حازم
بشنید چون بید بر خود بلرزید و بگریست و بیهوش شد ابو حازم
برخواست و رفت چون ساعتی بر آمد عبد الملک چشم باز کرده بحال خود
آمد گفت فاین الطبیب کجا رفت طبیبی که علاج میکرد مرا گفتند
براه خود برفت دیگر هرچند جستند او را نیافتند

آورده اند که موسی علیه السلام در مناجات میگفت الهی آدم بید قدرت
خود آفریدی و انواع نعمتها را با و لطف فرمودی و در حق
او احسان نمودی چگونه شکر این نعمت توانست بجای آورد
خطاب آمد که ای موسی او شکر مرا بدان بگذارد که دانست بنده
آزاد من است و از کس دیگر ندانست یکی از علما گفت
مؤمن شکر کردن است با حضور قلب بر هر چیز بلا و مصیبت که بوی

رو دهد هر آینه شکر گذاری وجر ادز یادتر شود نظم
هر رنج و محنتی که رسد در جهان رو شکر کن مباد که از بد بتر شود
اربلور دنیا زندان مومن است پس در نوایب صبر باید نمود و حق
تعالی در کلام خود فرمود وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ بهر حال مر بنده را شکر به
که بسیار بد باشد از بد بتر روزی اگر غمی بود ت تنگدل مباش
رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

نقل است از شیخ عبد الله مبارک که وقتی بمکه معظمه مرفتم وقت نماز صبح
از راه سرد شدم تا با مرحق مشغول بودم از گوشه صدای ناله بگوش مرسید
پیش رفتم زنی را دیدم که چادری از پشم در سر کشیده گفتم داشتم که چه میگوید
این آیه میخواند اَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ پس مرخود را
بگوشه کشیدم و نماز گذاردم پیش رفتم و گفتم السلام علیک جواب
داد از آیه قرآن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ
سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة پرسیدم که ای خواهر از کجا
میائی باز از آیه قرآن جواب داد یخرج من بین الصلب
والترائب یعنی از پشت پدر و رحم مادر آمدم باز پرسیدم که بکجا
میروی چه اراده داری از آیه قرآن جواب داد که منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری یعنی باز شکم مادر
میروم گفتم ایعجوزه از کدام شهر و دیار و از کدام بلاد میائی
گفت من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا
حوله دانستم که از بیت المقدس میاید گفتم الحال بکجا میروی جواب داد
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا

دانستم که بطواف کعبه میرود آنگاه با خود گفتم ای عبدالله تو خود را از مردان
روزگار میدانی باش تا زنان درگاه را مشاهده نمائی نظم

گفتم که مگر ترا همراه منم — در بادیهٔ عشق تو گمراه منم
اکنون چو همی بنگرم ای جان جهان — در خرمن عاشقان یکی کاه منم

باز پرسیدم که ای عجوزه در این بیابان کسیرا با تو همراه نمی بینم که ترا
رهبری کند بیدلیل و بیهمراه در این راه چون میروی در جواب من
این آیهٔ قرآن را خواند که الله نور السموات والارض والله
معکم اینما کنتم راهنمای بنده خداست همه جا راهبر و همراه است
و همه چیز لطف بان اوست هر کرا خواهد راه نماید چنانچه فرموده
من یهدی الله فهو المهتدی ومن یضلل فلن تجد له ولیاً
مرشداً یعنی هر کرا راه نماینده خدا باشد هرگز گمراه نشود گفتم ای عجوزه
با تو زاد و راحله همراه نمی بینم همه کس را از خوردنی و آشامیدنی
ضرورت در جواب گفت وفی السماء رزقکم وما توعدون
یعنی روزی دهنده خداست و رزق از آسمان میرسد هر جا که باشم
گفتم ای عجوزه اکنون ترا بطعام میل و خواهش هست در جواب گفت
وما جعلناهم جسداً لا یاکلون الطعام یعنی همه کس را
بطعام

بطعام حاجت است بعد از آن توشهٔ که همراه داشتم از بالای شتر فرود آوردم
و پیش او بردم از آن طعام بخورد گفتم باب احتیاج هست گفت
وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون آنگاه مطهره آب حاضر
کردم آب بخورد و بعد گفتم بر شتر سوار شوی تا بقافله برسی گفت ان احسنتم
احسنتم لانفسکم هر که نیکوئی کند با خود کند بعد از آن شتر پیش آوردم
که سوار شود و لیس چادر بر خود پوشید و بر خواست و گفت قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم من چشم پوشیدم تا او بر شتر نشست و گفت
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین یعنی شکر میکنم خدای را
که چنین جانور را مسخر گردانیده که فرمان بنده کا نرا پذیر دارد او پرسیدم که ای
عجوزه ترا چه نام است گفت ارجعی الی ربک راضیة مرضیة دانستم
که رضیه نام دارد مرا رقتی دست داد و حالتی روی نمود با خود گفتم نظم

تا بکی در راه دین با دیو همبازی کنم — همچو نامردان درین درگاه دغابازی کنم

گفتم ای رضیه این زهد و علم از که آموختی گفت انا وجدنا آبائنا
کذلک یفعلون یعنی از پدر و مادر خود آموختم گفتم ای رضیه مرا به برادری
قبول داری گفت انما المؤمنون اخوة مؤمنان برادر یکدیگرند
همه فرزند آدمند گفتم یا رضیه چند روز است که از قافله جدا شدهٔ

گفت فی ستة ایام سواءً للسائلین یعنی شش روز است
پرسیدم که ترا هیچ فرزند هست در جواب گفت سیقولون ثلثة
دانستم که سه فرزند دارد پرسیدم که فرزندان تو چه نام دارند گفت
واتخذ الله ابراهیم خلیلا ووهبنا له اسحق ویعقوب
دانستم که میگوید ابراهیم و اسحق و یعقوب باز گفتم ای خواهر از این
راه بیجاده بی نشان بر فتن شبها چون میرفتی در جواب گفت
وعلامات وبالنجم هم یهتدون یعنی ستارگان همه نشان
راهند و رفیق خود است چون پارهٔ راه رفتیم بر سر دو راه رسیدم
گفتم بکدام راه باید رفت گفت اصحاب الیمین یعنی بدست راست
پس پارهٔ راه که رفتیم بقافله رسیدیم چون چشم او بر قافله افتاد
این آیه برخواند که انما اموالکم واولادکم فتنة دانستم که گفت
مراد از این قافله مال و فرزندان هست و ضعیفه از شتر فرود آمد و مرا
گفت بسم الله مجریها ومرسیها و در آن شد از قافله سه جوان باستقبال
ضعیفه بیرون آمدند فرزندان خود را دید شکر خدای بجای آورده گفت
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی
احلنا دار المقامة من فضله آن جوانان پیش آمده در خاک قدم

او افتادند

او افتادند و خدمت بکار آوردند آنگاه بخیمه در آمده بنشست آن جوانان بخدمت
ما در برپا ایستادند را ضعیفه روی بفرزندان کرده گفت تزودوا فان
خیر الزاد التقوی یعنی زاد آخرت تقوی و پرهیزکاریست آنگاه آن ضعیفه
روی بمن کرد و گفت ادخلوها بسلام آمنین پس من بدرون خیمه در آمدم
و بنشستم ضعیفه دو رکعت نماز شکرانه بجا آورده بعد از آن طعام حاضر کردند
ضعیفه بمن گفت کلوا واشربوا چون بطعام خوردن مشغول شدیم آن ضعیفه
دست کشید گفتم ای ضعیفه از راه چرا طعام کم میل کردی گفت ولا
تسرفوا یعنی اسراف مکنید همین قدر کافی است و آن جوانان همچنان
بخدمت ما در کمر بسته برپا ایستاده بودند برخواستم و ضعیفه را وداع
کردم و بیرون آمدم آن جوانان بمشایعت من برآمدند پرسیدم که ای جوانان
مادر شما چند روز است که از قافله جدا شده است و بی زاد و توشه مانده است
گفتند شش روز است که از قافله جدا شده و ما از او خبر نداریم و خدا از
حال او آگاه بود بعد از آن گفتم مادر شما سخن نمیکند الا از قرآن گفتند آری
مادر ما وقتی در مسجد اقصی قرآن میخواند چون بدین آیه رسید که لو انزلنا
هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله
وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون و این آیه را خواند

بیهوش شد بعد از لحظه بخود باز آمد ما در عقب او نشسته بودیم رو بما کرد
و گفت حق تعالی در این آیه مثل زده و بیان کرده که اگر این مثل را
بر کوه بخواند هر آینه از ترس و خوف آن کوه پاره و شق شق شد
و از هم میریخت و بجای خود نمیماند پس دلهای مردمان از سنگ سخت
تر است و در این مثل فکر و اندیشه نمیکنند که چه در پیش است پس اگر بگویم
پیروی این امثال میکنیم دروغ گفته باشم و خدای تعالی در کلام
خود خبر داده فرموده لِیَسْئَلَ الصَّادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ
در آن روز که از راستگویان راستی پرسند وای بر دروغگویان
پس چهار ماه از آن روز سخن نگفت الا از قرآن مجید بعد از آن
عبدالله گفت چون این سخن شنیدم بر سر خود زدم که آه واویلاه ما
از این عورت اینها را ندیده بودیم بر مرد و مسلمانی خود مینازیدیم
پس از جمله دروغگویان باشیم نظم در دهر نیست نیز چو من نابکارتر
در عرصه کس ندیده چو من خوار و زارتر دعوی کنم که نیست در اسلام
همچو من نی نی زکافران فرنگیم خوارتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده مَنْ سَلَّمَ ظَالِمًا اِخْتِیَارًا طَارَ نُورُ الْاِیمَانِ عَنْهُ وَلَا
یَرْجِعُ اَرْبَعِینَ یَوْمًا یعنی هر که سلام کند ظالمی را باختیار خود برود
نور ایمان

نور ایمان از او و باز گشت نکند تا چهل روز و خدای تعالی غافل
از عمل ظالمان و فاسقان و آنچه میکنند هر آینه می بیند و میداند
چنانچه در کلام خود فرموده وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ
الظَّالِمُونَ یعنی گمان مبر که حق تعالی غافل است از عمل ظالمان
و فاسقان و حق تعالی بر ایشان لعنت کرده است و فرموده است اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ
عَلَی الظَّالِمِینَ و زود باشد که نسل ظالمان منقطع و نابود گردد
که بانیه ظلم بسیار زود بی بنیاد است و ظالم و فاسق در آخرت
بعذاب الیم گرفتار گردد نظم از ظلم شد معاویه را نسل منقطع
وز عدل ماند نام علی زنده در جهان

آورده اند که روزی عبدالله مبارک بقصد دیدن بهلول دانا بصحرا رفته بود
بهلول را دید که سر و پا برهنه الله الله گویان بود پیش او رفت و سلام
کرد بهلول جواب سلام بداد عبدالله مبارک گفت یا شیخ استدعا و التماس
آنست که مرا پندی دهی و نصیحتی کنی که در دنیا چون باید زیست و زندگانی
کرد تا از معصیت دور بود که من مردی گناهکارم و از عهده
نفس سرکش بر نمیآیم راهی بنما تا از برکت دم مبارک تو

رستگاری یابم بهلول گفت یا عبدالله خود سرگردانم و بخود
درمانده ام از من دیوانه چه توقع داری اگر مرا عقل
بودی مردم مرا دیوانه نگفتندی سخن دیوانگان را چه اثر
باشد و که قبول کند برو دیگری را طلب کن که عاقل باشد عبدالله
گفت یا شیخ دیوانه بکار خویشتن هشیار است سخن راست
از دیوانه میباید شنید بهلول خاموش شد عبدالله باز الحاح
نمود و تضرع کرد که یا شیخ مرا نومید مکن که باُمید آمده
ام نظم اگر بینی که نابینا بچاه است   اگر خاموش
بنشینی گناه است   و من از روی اخلاص و اعتقاد از راه
دوری آمده ام تا راه آخرت بمن نمائی چرا تو خاموش
شدی بهلول سر برداشت و گفت ای عبدالله تو اوّل با من چهار شرط
بکن که از سخن دیوانه بیرون نروی آنگاه ترا پندی و چیزی
بگویم که سبب رستگاری تو باشد و دیگر بر تو گناه ننویسند
پس گفت آن چهار شرط کدام است بفرما تا قبول کنم بهلول گفت
شرط اوّل آنکه وقتی که گناه کنی و خلاف امر خدا نمائی
زنهار

زنهار که روزی او را نخوری عبدالله گفت پس رزق که را بخورم
بهلول گفت تو مرد عاقلی باشی و دعوی بندگی کنی و روزی او را
خوری و خلاف حکم او نمائی خود انصاف بده که شرط بندگی چنین
باشد گفت حق فرمودی شرط دوم بگو گفت این است که هرگاه خواهی
معصیت کنی زنهار که در ملک او نباشی گفت این از اوّل مشکلتر
همه جا ملک و زمین خداست پس کجا روم بهلول گفت پس این
قبیح باشد که رزق او خوری و در ملک او باشی و فرمان او نبری
خود انصاف بده که شرط بندگی چنین باشد و حال آنکه در کلام خود
فرموده إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ شرط سیم
بهلول گفت این است که اگر خواهی گناهی و خلاف فرمان او نمائی
جائی پنهان شو که او ترا نه بیند و از حال تو واقف نگردد آنوقت هرچه
خواهی بکن عبدالله گفت این از همه مشکلتر حق تعالی بهمه چیز دانا و بیناست
و از همه جا حاضر و ناظر است و هرچه بنده میکند او می بیند و میداند
بهلول گفت پس تو مرد عاقل باشی خود میدانی که او همه جا حاضر و ناظر است
و بهمه چیز دانا و بیناست پس شنیع باشد که روزی او خوری و در ملک

ادب و در حضور او نافرمانی مکنی که او خود میداند و می بیند با اینحال
تو در عوینده که میکنی با آنکه در کتاب خود فرموده وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ
غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ یعنی گمان مبر که حق تعالی غافل است
از عملی که ظالمان میکنند عبد الله گفت درست فرمودی شرط چهارم
بهلول گفت اینست که در آنوقت که ملک الموت ناگاه نزد تو آید
تا فرمان حق بجا آورد و قبض روح تو کند در آن ساعت او را
بگوئی که مرا چندان مهلت ده که فرزندان و دوستان خود را
وداع کنم و از ایشان حلیت حاصل کنم و توشهٔ راه آخرت بردارم
آنوقت اختیار داری عبد الله گفت این شرط از همه مشکلتر ملک الموت
کی در آنوقت مهلت دهد که نفس برآرم گفت ای مرد عاقل
تو این را میدانی که هر کار چاره نیست و بهیچ نوع هر کار از خود دور
نتوانی کرد و در آنوقت ملک الموت مهلت نمیدهد ناگاه در عین معصیت
پیک اجل در رسد و یکدم امان نمیدهد چنانکه حق تعالی در کلام خود
فرموده که فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ پس ای عبد الله سخن راست از دیوانه بشنو و از خواب غفلت
بیدار شو

بیدار شو و از غرور مستی ها هشیار شو و بکار آخرت در کار شو که راه
دور و دراز در پیش است و از این عمر کوتاه توشه بردار که امروز
بعمل امید است شاید بعمل از رستگاریها بهرمند شوی امروز را غنیمت دان و اهمال
در آخرت منما امروز رحم خود را باز که فردا در آنجا ندامت
و پشیمانی سود ندهد چون عبد الله این موعظه شنید سر در پیش افکند
و در بحر فکر غوطه خورد بهلول گفت یا عبد الله تو از حرف دیوانه پندی
خوشی که فردا بکار تو آید چون آن تو حجتی و تمثیلی بیاورم چرا سر بزیر
افکندی پس در روز قیامت در حسابگاه عرصات با فرشتگان
عذاب با هیبت و صلابت که از تو سؤال خواهند چه جواب خواهی
گفت امروز که در اینجا از حساب باکی فردا در آنجا بیابی آنگاه
عبد الله سر برداشت و گفت یا شیخ نصیحت ترا بجان و دل شنیدم و
این چهار شرط را قبول کردم دیگر بفرما و مزید کن بهلول گفت
یا عبد الله بنده باید که هر چه کند بفرمان خدا کند و هر چه گوید و شنود
بفرمان خدا باشد پس بنده اوست الغرض بهلول دانا را که
بیخردان دیوانه میگفتند عم زادهٔ هرون الرشید بود و در خدمت

امام جعفر صادق علیه السلام درس خوانده بود و از علما و متقیان آن زمان
بود چون بتهمت خروج بر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بستند
و قصد قتل آنحضرت از مردم منحوس شد بهلول دانا باشارهٔ آنحضرت
خود را دیوانه ساخت تا از تکلفات ما لا یطاق بیرون خلاص
گردد پس سر و پا برهنه سر در بیابان نهاده مجنون وار میگشت

آورده اند که روزی اصمعی در بازار تفرج میکرد و سیر کنان
بر در دکان میوه فروش رسید دید که مرغ مسمن از
مضایق دکان آویخته و طبقهای سیب و سبدهای انگور
و کوارهای انجیر و تفتهای انار بر در دکان چیده و زنی
صاحب جمال با خلخال و حلی و زیور از سر و گردن و گوش خود
کرده با زینت تمام در میان دکان نشسته اصمعی که
آنحال مشاهده نمود حیران حال و جمال او شد زبان بوصف
بگشاد و مناسب حال او این آیهٔ کریمه بخواند وَفَاكِهَةٍ
مِمَّا

مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ آن زن چون این آیهٔ کریمه بشنید روی باصمعی کرده در
جواب او این آیه بخواند جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ این لعنت جزای
آنست که بخورند نه سزای آنکه بنگرند و آب حسرت در گلو فرو برند
پس الغرض این امثال از کلام لم یزل و لا یزال بشنو و آگاه شو که همه
بر سبیل تمثیل و پند و نصیحت آمده و مرد عاقل هوشمند موفق آنست
که در این امثال فکر و اندیشه نماید تا زهر گناه در باطن او شهد و عبادت
گردد که حق تعالی فرموده إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
یعنی این نشانها است از قدرت ما از برای قومیکه در آن تفکر کنند
و بدانند که دلایل معرفت بدست آورند پس این فکرها را سرسری
نگذارند که این فکر عبادتیست که برابر است با عبادت یکساله و در
حدیث دیگر برابر هفتاد ساله عبادت است پس بنده باید که بدین اشعار
هرگز از فکر خالی نباشد و بآنچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده است
بینا و شنوا باشد تا علم دین مبین بیاموزد و علم دین تفسیر و حدیث
و فقه است که در شرع محمدی است نه علم نجوم و شعر و معما و غیره

پس این طایفه را با اهل حدیث و قرآن و فقه نسبت نتوان کرد
که حضرت باری تعالی علمای شریعت را مثل به بینایان زده چنانکه
در کلام معجز نظام فرموده اَفَمَن یَعلَمُ اَنَّمَا اُنزِلَ اِلَیکَ
مِن رَبِّکَ الحَقُّ کَمَن هُوَ اَعمیٰ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الاَلبَاب
و در جای دیگر فرموده که وَمَا یَستَوِی الاَعمیٰ وَالبَصِیرُ یعنی برابر نیستند
کور و بینا و قرآن را نور خوانده و همه را بمتابعت این نور امر
کرده و فرموده وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِی اَنزَلنَا اگرچه نور را اطلاق
بر ایمان کنند اما علم نیز داخل است ایمان بی علم نتوان بود
حق تعالی علم را بر ایمان مقدم داشته چنانچه فرموده قَالَ الَّذِینَ
اُوتُوا العِلمَ وَالاِیمَانَ و حق سبحانه و تعالی مثل زده علما را که از مثل
و حدیث و قرآن و فقه بینایند بزنده و مثل زده جهال را
که طب و نجوم و شعر ورزنده اند بمرده که در دنیا کورانند که
در تاریکی مانده و راه نیابند و در ظلم گرفتارند و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه این مصراع ابیات را بسبیل تمثیل برشته نظم آورده نظم

علم رسمی سر بسر قیل است و قال … نه از و کیفیتی حاصل نه حال
طبع را افسردگی بخشد مدام … مولوی باور ندارد این کلام
علم نبود غیر علم عاشقی … ما بقی تلبیس ابلیس شقی
سینه خالی ز مهر گلرخان … کهنه انبانی بود پر استخوان
دل که فارغ شد ز مهر آن نگار … سنگ استنجای شیطانش شمار
گر کسی گوید که از عمرت همین … هفته روزی مانده باشد این یقین
تو در این یک هفته مشغول کدام … علم خواهی گشت ای مرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم … هندسه یا رمل یا اعداد شوم
دل از این آلودگیها پاک کن … سینه را بر یاد حق صد چاک کن
چند چند از حکمت یونانیان … حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل منور کن بانوار جلی … چند باشی کاسه لیس بوعلی
هر که را توفیق حق آمد دلیل … عزلتی بگزید و رست از قال و قیل
عزت اندر عزلت آمد ای فلان … تو چه جوئی ز اختلاط این و آن
پا مکش از دامن عزلت بدر … چند گردی چون گدایان دربدر
گر ز دیو نفس میجوئی امان … رو نهان شو چون پری از مردمان
از حقیقت بر تو نگشاید دری … زین مجازی مردمان تا نگذری

گر تو خواهی عزت دنیا و دین   عزلتی از مردم عالم گزین

پس ای مؤمن چشم دل بگشا و از این کلام پند گیر آنها که گفتن این
امثال نکنند و اندیشه ننمایند کور و کرند پس ای عزیز مرد عاقل کامل
باید که در هر یک از این آیات قرآنی و امثال فرقانی فکر و
اندیشه نماید تا در اسرار حکمت بر دل او گشاده گردد پس بهترین
علم از اقسام علوم علم دین است که آن قرآن و حدیث است که
بسوی قرآن راه برد و بمنزل مقصود برسد و سر همه زهد و تقوی
و پرهیزگاری است و آنانکه در این آیات و امثال فرقانی تامل
نکنند و اندیشه ننمایند مثل کسی است که گوش دارد و شنوائی
ندارد و چشم دارد و بینائی ندارد و دل دارد و دانائی
ندارد پس این طایفه از بهایم کمتر باشند قوله تعالی اُولٰئِكَ
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ وأُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ پس مرد عاقل
باید که غافل نباشد و دایم در کارسازی راه آخرت باشد در دنیا
چنان زیست کند که گویا غریبست و سرائی که فرود آمده است
باز کوچ خواهد کرد یا چنان پندارد که در خواب طلی یافته
چون

چون بیدار شود هیچ مالی نباشد ای غافل دنیا را چنان قیاس کن و از این تمثیل
آگاه شو قوله تعالی وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا
مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ یعنی هر آینه بتحقیق
فرستادیم سوی شما آیتهای روشن را که بیان کنند حلال و حرام و حدود
و احکام و داستان آنانکه گذشته اند و رفته اند و فرستادیم پندی و مثلی
برای شما و بیان کردیم عقوبت و عذاب را تا عبرت گیرید و آیات بینات
برای متقیان و پرهیزگاران تخصیص از برای انتفاع ایشان است
پس فکر کن و تدبیر نما که چه گذشته است آورده اند که منافقان
ذکر مگس و عنکبوت را که شنیدند در قرآن استهزا کردند که در این
چه نفع خواهد بود حق تعالی این آیه فرستاده و مثل زده برای کسانیکه
ایمان آورده اند و این ضرب المثل در کلام خدا حقیقت و شکی و شبهه
در آن نیست و در پیش پروردگار راست اینها که پوشیده اند حق را
از روی جهل و ضلالت و قبول نکردند ضرب المثل را و عناد کردند
که چه چیز خواسته خدا که این مثل را زده است آیا منافقان
نمیدانند که حق سبحانه و تعالی گمراه گرداننده ایشان را یا در این

امثال العنکبوت کردند و حشیار بنمودند و در این امثال اندیشه نکردند
و حکمت آنرا در نیافتند پس تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند که
ذکر امثال مگس و عنکبوت لایق نیست و از کلام حق نیست و حق تعالی
بدان مثل زده و بیرون رفته کافران را از مقام فرمان بردار کرد قوله
تعالی یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین
تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا
له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه
ضعف الطالب والمطلوب گویند روزی مگسان بر ابوجعفر
دوانقی در خلوت هجوم آوردند و هر چند میراند مگسان را
نمیرفتند پس ابوجعفر ملول و آزرده شد و در قهر شد پرسید که
که کیست بر در بارگاه گفتند مقاتل او را طلب کنید چون در آمد
پرسید که خلق مگس را فایده چیست که مگس آفریده شده
مقاتل گفت از برای خوار کردن و ذلیل گردانیدن جباران
و متکبران خلق شده تا قدرت باری تعالی را بدانند که
چیزی عبث خلق نشده است   آورده اند
که حاتم

که حاتم اصم یکی از شاگردان و مریدان شقیق بلخی بوده روزی در خلوت
شقیق گفت یا حاتم چند وقت است که تو در صحبت ما هستی و سخن از احادیث
و امثال میشنوی گفت سی سال است گفت درین مدت از من چه فرا گرفته
که بکار آخرت تو آید در روز قیامت دستگیر تو باشد و چه فایده
یافته که بکار تو آید گفت هشت فایده یافته ام که ضرب المثل خود
کرده ام و بدان عمل نموده ام و بر سبیل تمثیل و موعظه خلق را بدان
دعوت نموده ام شقیق گفت انا لله و انا الیه راجعون ای حاتم
تو چه میگوئی عمر خود را درین مدت سی سال صرف تو کرده ام و ترا
در علوم فرو بیش از این هشت فایده حاصل نشد تو دیوانه حاتم
گفت دیوانه بکار خویشتن هشیار است و سخن راست از دیوانه
باید شنید بیش از این هشت مثل زیاده مرا در کار نیست بدلیل آنکه
و آنچه مرا از علوم همین کافی است و مرا الیقین حاصل که نجات و رستگاری
در این هشت چیز است شیخ گفت آن کدام است گفت در قرآن مجید حق تعالی
و فهم شقیق گفت بیان کن تا بدانم گفت اول یا شیخ من در این خلق
جهان نگاه کردم تمام مردم را دیدم که بلذات دنیا و بعیش مشغولند

وهم پیرو نفس اماره میکنند پس آنها را دیده بر خود نپسندیدم
که حق سبحانه وتعالی در کلام مجید فرموده است وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ
رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى و یقین
دانم که قرآن حق است و شکی و شبهه نیست از روی صدق و اخلاص
خلاف نفس کرده از هوا و آرزو بدر آمدم و پا بر سر نفس گذاشتم
و بمجاهده کمر بستم و بعبادت مشغول گشتم که خدای تعالی فرموده وَلَقَدْ
ضَرَبْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و از قرآن مجید پند گرفتم
و بدان حکیم شقیق گفت بارک الله علیک نیکو گفتی و نیکو
دیده ای دیگر بگو که کدام است حاتم گفت سیم آنست که در
اهل جهان نگاه کردم که همه کس بمال دنیا و زینت او و محبوبان
و کنیزان و غلامان و زن و فرزند مشغولند و حرص را
فرا پیش کرده اند و فریفته دنیا و شیطان گشته اند و
اینها که دیدم هیچکدام وفا نکردند چنانچه بعضی تا بمرگ
و بعضی تا لب گور همراه اند آخر همه برگردند و او را تنها
و بیکس در آن گور تنگ واگذارند و هیچکدام از
اینها

اینها با او بگور نروند و آنجا بی رفیق و بیکس ماند فر اندیشه کردم که محبوب
و معشوق و یار و مصاحب و همدم آنست که در این گور تنگ و
تاریک مونس و رفیق باشد و چراغ روشن گور بود و در منازل
راه آخرت تا روز قیامت رفیق و مونس باشد پس با خود
فکر و اندیشه کردم که چنان یار و همدم که این صفت و خاصیت
دارد که همه جا همراه و مونس باشد اعمال صالحه است پس او را
مرغوب خود گردانیدم و بعمل نیکو پرداختم و با تنهائی و
بیکسی ساختم که از لب گور تا روز قیامت رفیق و مونس باشد
و چراغ روشن گور بود نظر بر این آیه کریمه کردم که حق تعالی
در کلام خود فرموده است که وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ
التَّقْوَى دانستم که قرآن بر حق است و هیچ شکی نیست که زر و مال
دنیا و زر و زن و فرزند وبال آنکس است قوله تعالی إِنَّمَا
أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ پس ترک همه کردم و از صحبت خلق
بر خاستم و بعمل صالح پیوستم که غیر از این دیگر هیچ نفع ندهد

شقیق گفت احسنت احسنت ای حاتم دیگر گوی سیم گفت که در خلق
جهان نگاه کردم دیدم که همه کس سعی و رنجی در دنیا برده
و چیزی اندوخته و ذخیره نهاده و حاصل عمر خود را بباد
داده و صرف دنیا کرده و بدان شاد و خرم شده که مال
بهم رسانیدیم و ذخیره نهادیم ناگاه پیک اجل در رسید
و یکدم امان نداد پس همه را بحسرت بگذاشتند و رفتند
و مال از دست او رفت و وبال بماند پس در این پند عبرت
گرفتم و در این آیه نظر کردم که حق تعالی در کلام خود خبر
داده که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ پس
دانستم که قرآن بر حق است و چیزی که باقی میماند پیش خدا اینکه
ذخیرهٔ آخرت است که باقی خواهد بود پس محصول که در دنیا
حاصل کردم و ذخیره داشته بودم همه در راه خدا ایثار
کردم که در آنجهان در پیش خدا ذخیره من باشد شقیق گفت
تبارک الله ای حاتم نکو دیدهٔ دیگر گو چه دیدهٔ و چهارم گفت

که در این

که در این خلق جهان نظر کردم قومی را دیدم که پندار و تصورات ایشان
این بود که در دنیا شرف و بزرگی و عزت و عشرت آدمی
به بسیاری مال و اسباب و زینت است و آرایش دنیا و بدان
فخر و مباهات میکردند پس من نگاه کردم و اندیشه نمودم که
این ناپسندیده و مذموم است عبرت و پند گرفتم و بر این آیه
کریمه نظر کردم که حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده که
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ دانستم که قرآن حق است آن
اشتها را که داشتم دانستم که آنخیال و پنداشت مردم باطل و خطاست
پس ترک مصاحبت و مخالطت آنجماعت کردم و با متقیان و صلحا
ملاقات نمودم و تقوی شعار خود ساختم شقیق گفت نیکو گفتی
دیگر بگو حاتم گفت پنجم که در این خلق جهان نگاه کردم قومی را
دیدم که از خلق جهان از روی حسد و جهل در پی عداوت
و عیب جویی یکدیگر بد و غیبت یکدیگر همی کردند و یکدیگر را
تهمت همی کردند و افترا می بستند چون ملاحظه نمودم همه

از روی بخل و حسد بوده که از برای مال دنیا با هم نزاع
وجدال میکردند و رشک میبردند بسبب زیادتی جاه و مال
دنیا پس در این آیه کریمه نظر کردم و تأمل نمودم که حق تعالی
در کلام خود فرموده که نحن قسمنا بینهم معیشتهم
دانستم که کلام خدا بر حق است و رزق و روزی هر کس روز اول
قسمت شده است همان بسعی و تردد باو میرسد پس بخل و محنت
و آبرو ریختن و زیاده طلب کردن و رشک و حسد بر دیگری
بردن همه عیب است هر کس روزی خود میخورد و قسمت کسی را کسی
نخورد و دانستم که روزی هر کس مقدر است پس من بکنج عزلت
خو گرفته هر چه میرسد قناعت میکنم و بهر کسی رشک و حسد
نمیبرم و بقسمت خدا تعالی که در روز اول کرده راضیم و با خلق
جهان صلح کردم شقیق گفت جزاک الله خیراً نیکو کردی
دیگر بگوی حاتم گفت هشتم آنست که در خلق جهان نظر کردم
که مردم بتوسط سببی و غرضی با هم خصومت و دشمنی دارند
و علانیه

و علانیه دشمنی میکنند و فحش و جنگ و جدل مینمایند پس در این
آیه کریمه نظر کردم که حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده است الم
اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم پس دانستم که کلام خدا
حق است و لعنت بر شیطان و اتباع او مردم را دشمن نباید داشت
و با خلق خدا بد نباید بود که فرزندان آدم همه برادران همند
و همه یکسانند پس شیطان و اتباع او را دشمن داشتم و فرمان خدای
برده بفرمان شیطان و اتباع او عمل نمیکنیم که راه راست صراط المستقیم
همین است شقیق گفت نیکو دیده احسنت یا حاتم دیگر بگو گفت نهم
اینکه در این خلق جهان نگاه کردم هر کس را دیدم بنوعی جهت روزی
و معاش سعی و کوشش میکردند و در شبهات میافتادند و حلال از
حرام فرق نمیکردند و در خانهای اهل دنیا و حکام و ظالم و اهل
بدعت تردد میکردند و خود را در پیش اهل دنیا خوار و ذلیل
میداشتند و ندانستند که روزی بدست خداست پس با خود فکر کردم
نظم روزی تو باز نگردد ز در کار خدا کن غم روزی مخور

و نظر در این آیهٔ کریمه کردم که حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده که
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها دانستم که کلام
خدای تعالی حقست و وعدهٔ او راستست باور داشتم و دانستم که وعدهٔ او
راستست و من هم یکی از دابهای روی زمینم پس توکل کرده که او
کفیل رزق است آنگاه فرق میان حلال و حرام کرده در رزقی
که روز اول مقدر کرده بمن میرسد بآن قناعت کردم و بندگی
خدا مشغول گشتم شقیق گفت نیکو کرده دیگر چه دیدهٔ دیگر چه دیدی گفت هشتم
آنکه در این مردم و اهل دنیا نگاه کردم خلق را دیدم هر کس
پناه و اعتقاد بچیزی کرده اند بعضی اعتقاد بسیم و زر و جمعی بملک
و املاک و قومی بقرب سلاطین و حکام و کسانی بدوستان
و یاران که همه فانیند و جمعی بخودپرستی و غرور و تکبر و تجبر
پس فرمودم در این آیهٔ کریمه نظر کردم که در کلام خود خبر داده
که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه دانستم که آن
راست و درست پس ترک همه نموده و اعتماد بر وعدهٔ
حق کرده

حق کرده توکل بیشتر کردم و اعتماد بر این قول نموده که وهو
حسبی و نعم الوکیل شقیق گفت یرحمک الله یا حاتم نیکو دیدهٔ
من در توراة و زبور و انجیل و فرقان آنچه در این چهار کتاب
دیده ام همین فواید هشتگانه است که باید بدان عمل نمایند
هر کس این هشت امر را نصب العین خود سازد چنان باشد که بچهار
کتاب آسمانی عمل کرده باشد شقیق گفت یا حاتم از من بشنو که
از برای تو مثلی بیاورم بدانکه ترا تحصیل علم غیر علم دین سعی نباید
کرد که علم بواسطه خدا شناسی و کوششی برای آخرت باید
که تقوی و پرهیزکاری آموزد است آنرا امروز بدست توان
آورد آنچه امروز بر سالک راه حقیقت واجب و لازم است
و شرع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و خاتم النبیین
بر همین است و بر علم طب و نجوم و هندسه و شعر و عروض
و قافیه نیست و اینها همه عمر ضایع کردن است و طالب دنیا
بودن است و حریص گشتن است بر شغل و عمل دنیا و دین

بباد مرود و در آخرت وبال اینکس است و دیگر آنکه
علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم بیگانگیست و عمل
با علم یگانگیست و آن علمی که تو امروز از برای دنیا و اهل
دنیا تحصیل میکنی فردای قیامت بکار تو نیاید و ترا از عذاب
و عذاب آخرت باز ندارد پس آن علم وبال است و علمی که ترا
در طاعت و عبادت و ترس و خوف عبادت و بندگی و طاعت
در دنیا ورد و در روز قیامت هم از عذاب آتش دوزخ باز
ندارد چه فایده دارد دیگر آنکه کتاب بسیار جمع کردن و
بدان عمل نکردن و در حبس نگاه داشتن آن وبال است
که حق تعالی در کلام خود فرموده و مثل زده مثل الذین حملوا
التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل
القوم الذین کذبوا بآیات الله و اگر امروز بعلم عمل نکنی
تدارک روز گذشته نمائی فردای قیامت حسرت و ندامت
بری و آنجا گوئی فارجعنا نعمل صالحا در آن وقت فرشتگان
عذاب بتو گویند ای غافل نادان تو خود از آنجا میائی
واز

و از آیات و امثال شنوا و بینا بود که حق سبحانه و تعالی در کلام خود
خبر داده بود چرا بعلم عمل نکردی الحال ندامت و حسرت
سودی ندارد و هر چند پشت دست بدندان گیری فایده نکند
پس از این تمثیل بشنو و حقیقت بدان و اندیشه نما و خود فکر کن که چه
در پیش است ای غافل مسکین کار امروز بفردا مینداز و بعلم بپرداز
و کار آخرت خود بساز که دمی غنیمت است و در این معنی بسیار فکر و کم
گو باش تا در آن روز رستگاری یابی پس معلوم شد که بهترین علم در دنیا
آنست که بکار آخرت این کس آید و بروز قیامت نفع رساند ای
عزیز بیقین بدان که مرگ حق است و هر کس باید مرد و مال و منال
بدیگران باید سپرد و ندامت و حسرت همراه باید برد پس از حال خود
غافل مباش و اگر اعتقاد درست و یقین خالص بکلام ربانی
و امثال قرآنی داری در این آیه کریمه نظر کن که حق سبحانه و تعالی
خبر داده است انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا
یستطیعون سبیلا ای برادر مؤمن این تمثیلات و تاویلات
آیات بینات از برای آنست که چون بنده مؤمن بکار

برای او و رضای او کند و دایم بفکر و ذکر و یاد او باشد او نیز در تمامی
و همه امور نگاهبان او باشد نظم هر که باشد برای
حضرت حق حضرت حق برای او باشد من کان لله کان الله
له تمام شد این حدیث کلام ملک علام را ولله

قوله تعالی که اولیائی لا یموتون بل ینتقلون من الدار
الدنیا الی الدار الآخرة یعنی اولیاء خود هرگز نمیرند لیکن از
دار فانی بسرای باقی خرامند که در دنیا از ذکر و یاد حق غافل
نبودند مصرع هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

حیف از تو ای آزاد کرده بنی آدم که قدر خویش را ندانی که برای چه خلق شده
و چه از تو خواسته اند و فردا که مرگ و ترا در لحد گور تنگ و
تاریک کند هیهات فات الوقت و مهلت بازگشتن بدنیا و عودت
بجهت عذر تقصیر و رفع معصیت خواهی ترا امان و بازگشت
نخواهد بود و ای حسرت و زفیر با آواز بلند گویند یا مالک لیقض علینا
ربک الخازن هم زنج از صدای آنها در رحمت کن که ما را طاقت
عنهم تمثیل

تمثیل در خبر است که شخصی در صحرائی تفرج میکرد و صنعت باری تعالی
مشاهده مینمود ناگاه شیری آدمی خواره دچار او شد و قصد او کرد
ناچار شده از او گریخت و شیر از عقب او میرفت اتفاقا چاهی پیش راه
پدید آمد با خود گفت که خود را در اینجا اندازم اگر چه از اینجهت از آن
می بینم شاید که از چنگ شیر سلامت بمانم چون آمد نظر در آنچاه
کرد اژدهای عظیم دید که در ته چاه دهن باز کرده که اگر خود را
در چاه اندازد بدهن اژدها در افتد بر کنار چاه بته خاری دید
که بجای آدمی بخشم دست بر بته زد و قایم بگرفت و خود را در چاه آویخت
که شاید بوسیله آن از چنگ شیر و اژدها نجات یابد ناگاه دو موش
دید بغایت بزرگی یکی سیاه و یکی سفید که دندان در بیخ آن
بته خار کرده میبریدند و بجد تمام میکاویدند و بیخ آن
بته را بر هوا آوردند که در آنچاه در دهن اژدها در افتد
و آن بته خار ترنجبین تر داشت پس شروع بترنجبین مشغول گردید
پس اکنون ای عزیز بدانکه آن شیر اجل است که در پی آدمی میباشد
که دندان بر او تیز کرده عنقریب خواهد گرفت و آن

چاه دنیاست و اژدها که دهان باز کرده گورست تا بیک دم
دم زدن طعمهٔ دهان او خواهد بود و آن خار بن که
که ترنجبین دارد ایام چند روز حیات دنیاست که
بان مشغول است و آن دو موش شب و روز است که بیخ درخت
حیات آدمی را میکاوند و ناگاه قطع خواهند کرد که در دهان
اژدهای گور افتد و در میان اینهمه خطرهای هولناک که
بآن اندک شیرینی از لذتهای دنیا مشغولست و احوال
و حالات که بیک کرشمه تلاخ آن خواهد شد مطلق بخاطر
نمیکذراند و فکری در اینجا در نمیکنند تا آنکه باشیان
برسد شیرینی و لذات دنیا که از حلال و حرام یافته بکلی
از کام جانان کام او فانی گردد و وبال و عذاب آن
بروی باقی بماند پس ای غافل در این تمثیل غور کن و بیندیش که ترا
چه در پیش است و چه باید کرد پس چنین غافل نباید بود
و بعاقبت خود نظر باید کردن که بکجا میرسد و کار بکجا
میکشد چون غافلان و جاهلان بیفکر دنیا که بیخبر
نباشی

نباشی که شب و روز در خیال آنند که چه خورم و چه پوشم و چه گیرم
و چه بخورم و بکجا روم و بکجا نشینم قطعاً بآن فکر نیستند
که از کجا آمده ام و بکجا میروم و چه آورده ام و چه میبرم پس
آنقوم چون حیوانات خورند و خسبند تا بمیرند آنگاه آگاه
گردند که افسوس و ندامت سودی ندارد چنانکه گفته اند
ع خری زاد و خری زیست و خری مرد و اینها که حق تعالی
را فرمان بجا میآورند و بتقوی و عمل خیر بسر میبرند ملائکه از
در در آیند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار ذکر کرده شد شمهٔ از آنچه حق سبحانه و تعالی وعده
داده پرهیزکاران را و آنها که نافرمانی کرده اند در دنیا
بعذاب سخت گرفتار شوند و جزع و فزع کنند خازن دوزخ
حاضر شود و اهل دوزخ باواز بلند گویند یا مالک
لیقض علینا ربک ای خازن دوزخ از خدا تعالی درخواست
کن که ما را طاقت عذاب نیست ما را بمیراند مالک جواب گوید
که انکم ماکثون یعنی شما را خلاصی نیست

آورده اند که در مدینه زنی بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آن زن دایم روزه داشتی و غیبت کردی روزی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود که ای عورت چرا
دایم بگرسنگی بسر میبری و چیزی نمیخوری آن زن گفت یا رسول الله
روزه میدارم حضرت فرمود که تو روزه نداری غیبت گرسنگی
میخوری که زبان خود را از غیبت و فحش نگاه نمیداری آن زن بخانه
رفت و تا سه روز خاموش بود و حرف نزد و از خانه بیرون
نیامد و حرف لغوی بزبان بیرون نیاورد مرتبهٔ دیگر بخدمت
آنحضرت رفت حضرت فرمود که امروز روزهٔ تو صحیح است
که زبان را بدگفتن و غیبت آلوده نساختی بدانکه روزه
داشتن طعام و آب نخوردن تنها نیست بلکه زبان خود را
از فحش و غیبت نگاه باید داشت که اِنَّ الصَّوْمَ لَیْسَ مِنَ
الطَّعامِ وَ الشَّرابِ روزه صحیح آنست که جمله اعضا و جوارح
خود را خصوص زبان را از غیبت و هرزه نگاهداری و از آنچه ترا
منع و نهی کرده اند باز داری نظم تو مکن غیبت و دروغ مگوی
دل خود را ز بغض و کینه بشوی پس آنچنان روزه ترا سپری
باشد

یعنی
باشد فردای قیامت از آتش دوزخ بمضمون الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ
زبان را از غیبت و فحش و بیهوده پاک دار تا ترا بنور یقین
برساند مصرع بی نور یقین راه بحق نتوان برد و دل
و زبان را به یکتایی او یکتا گردان و گوش و چشم و زبان و
دل را بوحدانیت او بینا گردان که دو دل و دو زبان او را نشاید

در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در بنی اسرائیل شخصی بود بسیار
عاقل و مال بیشمار داشت و یک فرزند داشت از زن عفیفه که در شکل
و شمایل شبیه بود و دو فرزند داشت از زن دیگر که عفتی نداشت چون
وقت فوت او شد گفت که همه مال من از یکی از شماها است چون مرد
هر یک دعوی کردند که مال از من است بنزد قاضی رفتند قاضی گفت که
به نزد آن سه برادر بروید که بعقل مشهورند پیش یکی از آنها رفتند
مرد پیری بود گفت بروید نزد فلان برادر من بروید که از من بزرگتر است
به نزد او که رفتند نه پیر بود و نه جوان و گفت که نزد برادر بزرگتر از

ببرید چون بنزد او رفتند او را جوان یافتند پس اول سؤال کردند که سبب
برادر کوچک تر از همه پیرتر بود و تو از همه بزرگ تری و از ایشان
جوان تری گفت اما آن برادر کوچک زن بسیار بدی دارد و بر بدیهای
او صبر میکند که مبادا به بلای دیگر مبتلا شود که صبر نتواند کرد باین سبب از همه
پیرتر مینماید و اما آن برادر دیگر زنی دارد که گاهی خوشحالش میکند
و گاهی غمگینش میکند باین سبب میانه حال مانده است و من زنی دارم
که همیشه مرا خوشحال میدارد و آزرده ام نمیکند باین سبب جوان مانده ام
پس برادران حال خود را نقل کردند گفت اول بروید و استخوان
پدر خود را بدر آورید و بسوزانید و بعد از آن بیائید تا در میان
شما حکم کنم چون رفتند پسر کوچک شمشیری برداشت و برادرانش
کلنگها برداشتند و چون بر سر قبر رسیدند آن دو برادر کلنگ
بر قبر زدند که قبر را بشکافند برادر کوچکتر شمشیر کشید که نمیگذارم
قبر پدرم را بشکافند و من از حصهٔ خود گذشتم و مال شما ها گذاشتم
چون بنزد قاضی آمدند مال ها را به پسر کوچک داد و با نها گفت که
اگر شما هم فرزند او میبودید چنانچه برادر کوچک را شفقت فرزندی

مانع

مانع شد از در آوردن و سوختن پدر شما را هم مانع میشد

و از حضرت امام زین العابدین منقول است که با پنج کس مصاحبت و همراهی
و رفاقت مکن زنهار که با دروغگو مصاحبت مکن که او از باب
سراب است بدروغهای خود ترا فریب میدهد و دور را بتو نزدیک
مینماید و نزدیک را در نظر تو دور مینماید و زنهار مصاحبت مکن با فاسق
که او ترا بیک طعام خوردن نزد دیگران یا کمتر میفروشد و با بخیل
مصاحبت مکن که ترا بمال خود یاری نمیکند در هنگامیکه نهایت احتیاج
بهم رسانی ندهد و با احمق مصاحبت مکن که او اگر خواهد بتو نفع
برساند ضرر میرساند و با کسیکه قطع رحم کند مصاحبت مکن که حق تعالی
در سه موضع در قرآن مجید او را لعنت کرده است و حضرت صادق ع
فرمود که سزاوار نیست مسلمان را که با فاجر و احمق و دروغگو برادری
کند و حضرت رسول خدا فرمود که سه کسند که همنشینی ایشان دل را
میمیراند نشستن با مردم دنی و سخن گفتن با زنان و نشستن
با توانگران و حضرت لقمان با پسر خود گفت که بسیار با آشنایان

نزدیک حسبان مشو که باعث جدائی میشود و از ایشان دوری جو مکن
که خوار میشوی و نیکی با کسی بکن که خواهان آن باشد و چنانچه میان
گرگ و میش دوستی نیست میانه نیکوکار و بدکردار دوستی
نمیباشد هر که بنزدیک عطر برود البته باد می چسبد همچنین هر که با
بدکردار مصاحبت میکند از بدیهای او میآموزد و هر که با مردم
مجادله کند دشنام میشنود و هر که در مجلس بد داخل میشود تهمت
زده میشود هر که با همنشین بد مینشیند از بدی سالم نمیماند و هر که زبان
خود را نگاه نمیدارد همیشه پشیمانی میبرد و از حضرت رسول منقولست
که حکیم ترین مردم کسیست که از صحبت جاهلان بگریزد و در حدیث
فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود محبتی که با کسی داشته باشی
که بیوفا باشد و نیکی که با کسی بکنی که شکر تو نکند و علمیکه بکسی بیاموزی
که گوش ندهد و رازیکه بکسی بسپاری که نگاه ندارد و از حضرت امام
موسی ع منقولست که در مزبلها با عالم صحبت داشتن به که با جاهل بر روی
فرشهای نیکو و از حضرت رسول ص منقولست که حواریان بحضرت عیسی ع
گفتند که با که همنشینی کنیم فرمود با کسیکه خدا را بیاد شما آورد دیدن
و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را بسوی آخرت رغبت
بفرماید کردار او و در حدیث دیگر فرمود که با اهل دین نشستن شرف
دنیا و آخرتست

عذاب نیست

عذاب نیست مارا میرانند ملک جواب گوید که انکم ماکثون یعنی شما [illegible]
هستید و اینجا مرگ نیست بغیر از جزا که در دنیا نافرمانی کردید
و عصیان ورزیدید و شما را در دنیا حق سبحانه و تعالی خبر داده بود
چرا قول و وعده خود را نشنیدید و گوش بآیات قرآنی نکردید
و امروز جزای شما اینست بعد از آن مالک گوید که خدا را بخوانند
و از او طلبید که بغیر از او دستگیری نیست پس گویند ربنا غلبت
علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها
فان عدنا فانا ظالمون یعنی ای پروردگار ما بیرون بر مارا
از جهنم که باز گردیم و توبه کنیم در جواب ایشان گویند
اخسئوا فیها ولا تکلمون یعنی خاموش باشید بخواری و دفع
عذاب مطلبید که الحال گریه و زاری نفع ندهد و از حضرت رسول ص
عدیدا کرده است که چون این خطاب رسد همه نومید شوند و جزع
و فزع درگیرند و در آنروز بهشت و دوزخ با هم معارضه کنند بهشت
گوید که اهل من ضعفاء و مساکین و صلحاء و درویشان و علماء و پرهیزگاران باشند دوزخ گوید که اهل من و ساکنان من همه جباران

ومنکران وگردنکشان اهل دنیا باشند پس حق تعالی خطاب بدوزخ
کند وگوید که تو عذاب منی آنها که سرکشی ونافرمانی کردند
در فرمان تو کردم تا انتقام کشم هرکه را خواهم وبا بهشت گوید
که ای بهشت تو رحمت منی ببخشایم بتو هرکه را خواهم از خاصان
وپرهیزکاران وآنانکه لطف مان فرموده اند وبمتابعت قرآن عمل
کرده اند واز ترس وخوف در فرمان منی بوده اند پس ایشان
را بهشت میکان است هرچه خواهند بخورند وهرچه خواهند
بپوشند قال الله تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا
الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها
من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر یعنی حق تعالی
در آورد آنکسانرا که ایمان آورده اند ونیکوکار و
پرهیزکار رجیع اند ونافرمانی نکردند در بهشتها که روان
باشد چندین جوی دلجوی از زیر آن قصرها که در آن کرسیها
از طلا ونقره ومروارید ولباسهای ایشان حریر باشد آمون

الحال

الحال اینخبر صحیح وتمثیل صریح از آیات دیدی ودانستی پس این چند روزه
دنیای فانی را دل مبند که جای قرار ودار آرامگاه نیست واین
دنیای چند روزه پر خلل وجای پر علل را نظر عجب وتکبر مکنی که فرموده
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار یعنی در طبقه
آخرین دوزخ جای ایشان باشد ای عزیز مرد عاقل آگاه آنست
که از آنچه حق تعالی در کلام خود خبر داده ومثل زده آگاه وخبردار
باشد واز این آیات بینات پند گیرد اگر نه وعده بهشت کودکی
وخوف دوزخ بنده را نبود که پارسی کردن واز قهاری وجلال
او باید ترسید وامید بفضل وکرم او باید داشت واینچند امر را
پیروی باید کرد اول آنکه بطاعت وعبادت خود مغرور نشوی
دویم نیت خود را خالص سازی سیم بعجز ومسکنت پیش آئی
چهارم اقرار بحشر ونشر وروز قیامت کنی واز راه بیرون نروی
پنجم آنکه هرچند شیطان چیزهای عجب وامرهای غریب که در عقل وفهم
درنیاید ترا بخاطر آورد استغفار کنی وفریفته شیطان نشوی

ششم آنکه بدانی که گناهی و بلائی که بسر آدمی آید از شومی همنشینی و صحبت
بدان خیزد هفتم آنکه اگر عمل بدی از تو سر زند و تو از آن
غافل باشی کسی ترا خبردار کند و دانی که حق و درست آنچه میگوید
بشنوی و قبول کنی و از سخن راست نرنجی هشتم آنکه بتحقیق و
یقین بدانی که چون عذاب حق تعالی برسد فکرها و تدبیرها
دفع آن نتوانند کرد پس در سر و علانیه دل بفضل و کرم او
باید بست و برضای او باید بود تا در آن جهان رستگاری
یابی و در حدیث آمده که ثلث آخر شب ملکی را فرماید که تا
صبح صادق ندا در دهد که هیچ بنده توبه کننده هست که
دعا و توبه کند که در این وقت دعای او قبول کنم و او را بیامرزم
پس هر بنده دل زنده که در آن ساعت از سر اخلاص دعا کند
البته اجابت میشود و در بیان این حدیث حمید احمد بیت فرموده
نقل هر نیم شب نزول کند بر طریق لطف   کز عرش خدا متعالش ندا میکند ندا
که بنده ضعیف ستمکار پر گناه   از حضرت مقدس ما میکنی ابا

آمد زمان

آمد زمان خلوت بیدار شو ز خواب   گر با اجابت است ز تو توبه و دعا
هیهات میکند از دو جهان یار از کسی   زانجا که خسته هم از آنجا طلب دوا
دل برکن از جهان امید بهی مدار   همت بلند دار و اباکن از این ابا
گویند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله فردای
روز قیامت ایام دوست مر دوست را یاد میتوانند کرد فرمود
اما در سه مکان یاد نکنند و خبر نتوانند گرفت و از هول آن روز
بحال خود درمانده باشند اول در نزد ترازو در وقتیکه اعمال
مردم وزن کنند آنکس نداند که گران است یا سبک دویم در آن وقت
که نامهای ایشان شود آنجا ندانند که نامه بدست راست خواهد آمد یا
بدست چپ سیم در وقت صراط که در آن وقت گردنی از دوزخ
بیرون میآید و گوید من موکلم بر آنکسانی که در دنیا نافرمانی
کرده اند و اقرار بروز قیامت نداشته و آنچه خدای تعالی در کلام خود
خبر داده باور نداشتند و بدان عمل نکردند و فرمان خدا را
بجا نیاوردند و در آن روز فرمان شود که آن گردن مردم القوم
را گرفته بسوی دوزخ برد قوله تعالی یا ایها الناس

تقودیکم اِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَیءٌ عَظیمٌ پس ای عزیز از قول
رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشه کن و فکر نما که چه در
پیش است و حال چون خواهد بود و از حال خود غافل مباش

تمثیل ای سالک مسالک طریقت و ای مالک ممالک
حقیقت از این آیات قرآنی و اسرار ربانی که حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید مثل زده و ترا خبر داده دستور العمل انبیاء
و اولیا خود ساخته و باین امثال نواخته ایشان را راه
نموده و از این معنی آگاه کرده که از دنیا و ما فیها
بالکلیه روی گردانیده اند و احتراز نموده لاجرم در راه
آخرت در پیش گرفته و بمقصد اصلی رسیده اند ثمره و نتیجه
اینهمه در ترک دنیا و هوس و لذتهای ارزوها است بلکه ترک
هستی خود و منقطع شدن از ما سوی الله و بمضمون حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله که مُوتُوا قَبلَ اَن تَمُوتُوا عمل نمود
و هر که را این توفیق رفیق گردد و مطالعه آیات تمثیلات
قرآنی و امثال فرقانی نموده فرصت غنیمت شمارد و دوری

از دنیای

از دنیای فانی دنی گردانیده و بکار آخرت پردازد نظم

کمری بر میان جان بندد
جان کمر دار بر میان بندد

و روی بجستجوی عقبی آورد و دایم دل را بفکر و زبان را بذکر باز دارد
و همیشه اورا طلبیده بمقتضای آیه کریمه وَالَّذِینَ جاهَدُوا
فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا راه نمایند و در فیض و احسان
بروی او بگشاید نظم

تا بکش جان وصل جانان را طلب
بی لب و بی نام میگو نام رب

تا رهی از حبس این فانی جهان
در جهان جان بمانی جاودان

رو بسوی اصل خود کن چون خلیل
بگذر از استاره چرخ علیل

پای همت بر خورد بر ماه نه
سر بر آن ایوان و آن درگاه نه

این خودی را محو کن از خود جدا
تا شوی از نفس و از شیطان جدا

آب جان را ریز اندر بحر جان
تا شوی دریای بیحد و کران

تا شوی آنجا که سر باید نهاد
محو شو والله اعلم بالصواب

الهی الهی همه بندگان و
موالیان را این توفیق ده تا این سعادت و دولت روزی
گردد که رضای تو حاصل کنند که در آنجهان از آن عقبهای دشوار خلاص
یابند و این عاصی خزان زده را توفیق دهی تا این کتاب

بدلیل و آیات بینات قرآنی و امثال واضحات فرقانی
و شمهٔ از ذکر و سخنان دوستان تو جمع آورده اگرچه
از سر تا قدم در غرقاب گناه خویش در غرقم امید
که فیاض علی الاطلاق تبارک و تعالی بحق نام محمد و علی را
از رشحات فیوضات مسمای این دو نام نامی سامی
که در علم و حکمت و معرفت و فهم و فراست ستوده و
برگزیده اند بی بهره ندارد بمنه وجوده و کرمه نظم
یا رب بدل پاک و جان آگاهم ده بد کرده ام و باز آمده ام راهم ده
ای دستگیر درماندگان و ای فریادرس بیچارگان جز تو راه
بجائی نبرم ترا میدانم و ترا میخواهم نظم
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه
حاجت است ای کریم کارساز و ای رحیم بنده نواز
تو عاصیان را بنواز الهی تو فرموده وَاِذا سَأَلَکَ
عِبادی عَنّی فانی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اذا دَعانِ
فَلْیَسْتَجیبوا لی وَلْیُؤمِنوا بی لَعَلَّهُم یَرْشُدُونَ پس ترا میدانم
و ترا میخواهم

و ترا میخواهم و یاری از تو میطلبم و از تو خواهم ثبات تا ایمان در گذشتن
عصیان و مخالفت شیطان و کشیدن بار گران و یکسان
بودن در آشکار و نهان اهدنا الصراط المستقیم و بدار ما
گناهکاران را براه راست با ایمان و توفیق ده ما را از نجات
و دور دار از معصیت اِنَّ اللّٰه یغفر الذنوب جمیعاً اگر
چه این سوخته خرمن و خرقه سوخته منزوی خاک بیوجود
محمد و علی در دریای گناه خود غرقم اما دست بعروة الوثقی
زده در سفینة النجاة درآمده و دل خود را بدین حدیث
نبوی تسلی داده که فرموده مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی کَمَثَلِ سَفینَةِ
نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فیها نَجی وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها
غَرِقَ امیدوار گشته و در حصن حصین این آیه وافی
هدایه که در شان آل طیبین و عترت طاهرین آنحضرت صلی
علیه و آله نازل شده درآمده اِنَّما یُریدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ
عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً پس

امیر مؤمنان و موالیان و بندگان گنهکار خود را منسوب دارد
بجانبداران نبوّت و دامان ولایت که هداة دین
و اعلام راه یقین اند خود را در این سفینه نجات کشید
که باعث رستگاری است منقول است که چون آیهٔ قل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با حسن و حسین
و فاطمهٔ زهرا علیهم السلام جمع نموده فرمود که اینها اهل بیت منند
بدانکه این پنج تن پاک را با جبرئیل علیه السلام آل عبا گویند
و دیگر حدیث یا علی انت منّی بمنزلة هارون
من موسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وزیرش خوانند
و در توریة ایلیا خوانند و در انجیل اوریا خوانند و اوصاف
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر جمیع مؤمنان و محبان
ظاهر است و در جمیع کتب آسمانی و آیات قرآنی وارد است
و ابراز جمیع موجب طول میشود و بعضی از آنها اختصار
میرود

میرود و از جملهٔ آیات هل اتی است و بعضی از مفسرین در تفسیر آیهٔ کریمه
لکلّ قوم هاد گفته اند مراد از منذر پیغمبر است و از هاد
علی علیه السلام است پس این فقیر ضعیف بمقدار خاکسار از غرق
شدن در بحر گناه بیرون آمده بامید همنائی و دستگیری علی
و اهل بیت علیهم السلام در سفینهٔ ایشان در آمده راه امید و نجاة
خواهد بود بمضمون اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و در حدیث آمده که هر مؤمنی یکی از ناجیان اهل بیت داشته باشد
از آتش جهنم هفتاد ساله راه دور باشد الحدیث نقل حافظ
ابونعیم فی کتاب طینة الانبیاء من الاحادیث القدسیه
قال الله تعالی خطابا الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی لیلة
المعراج لما وصل العرش قال الله عزّ و جلّ یا محمد انظر
الی ساق العرش فلما نظر رسول الله کان مکتوبا لا اله
الا الله الرحمة و محمد نبی الله شفیع الامة و علی ولی الله
قائم الحجة در شب معراج حضرت باری تعالی خطاب

وفرمود که یا محمد نظر کن در ساق عرش چون آنحضرت نظر کرد از
نور نوشته دید حدیثی که مذکور شد حاصل معنی آنکه باری
تعالی عزّ وجلّ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را عدیل خود
ساخته در این حدیث شریف ومؤید این قول اخبار بسیاریست
که دلالت میکند بر نهایت عزّت وعلوّ شان ومکان
آنحضرت چنانچه در کتب خلف وجمهور سلف نقل کرده اند
که حق تعالی از نور جبهه علی علیه السلام هفتاد هزار فرشته آفریند
که پیوسته تسبیح وتقدیس او میکنند وثواب آن را بمحبّان
وموالیان علی علیه السلام می‌بخشند پس دوستی محمد وعلی و
فرزندان ایشان واجب است و بر همه مؤمنان
فرض عین است چه سبب سعادات است ونتایج وفواید
آن در دنیا وآخرت بمحبّان وموالیان ومتابعان
ایشان میرسد وهر کس که ایمان بخدا ورسول دارد باید
که حضرت

[illegible]

که حضرت علی علیه السلام وفرزندان او را دوست داشته باشد که
حق سبحانه وتعالی در کلام خود فرموده است قُل لا أسئلکم علیه
أجراً إلّا المَوَدَّةَ فی القُربی یعنی بگو ای محمد که من در تبلیغ
رسالت از شما مزدی نمیخواهم الا آنکه اقربای مرا دوست
دارید وایشان کسانی اند از علی علیه السلام وفاطمه زهراء واولاد ایشان
علیهم السلام برسول الله صلی الله علیه وآله نزدیکتر نیست که آنحضرت
فرموده که أولادُنا أکبادُنا یعنی فرزندان من جگر
گوشگان منند هر کس ایشان را بخشم آورد مرا بخشم آورد و هر که مرا بخشم آورد
خدا را بخشم آورده باشد وحدیثی که مذکور شد که مثل فرزندان
من مثل کشتی نوح است یعنی هر که دست متابعت در دامن اهل بیت
بزند از طوفان ضلالت نجات یابد وبسعادت ابدی فایض
گردد بمنّه وجوده وکرمه تمثیل بدانکه مرد عاقل هشیار
آنست که در دنیا افعال واقوال او موافق علم وعقل وطریق
دین وآئین سید المرسلین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

بداند و بشنود و بدان عمل کند و موافق آن رفتار نماید تا بنور عقل
و علم بمقصود رسد چنانکه حق تعالی در کلام خود مثل زده
و بیان فرموده یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال
للناس والله بکل شیء علیم پس نور عقل آنست که مؤمن ترک
محبت دنیا کند و دنیا را برای آخرت نگاه دارد که ایشان
در دنیا چون زیست کرده اند و دلیل مرد مؤمن عاقل ده
چیز است اول در قول و فعل خود صادق باشد و زبان
خود را بدروغ و فحش و غیبت و هرزه و لغو ملوث نسازد
که ملکین در نامه اعمال او ثبت نمایند و هرچه در شرع نهی شده
و منع آمده نکند و نگوید و صحبت و آمیزش با بدان و بدکاران
و جاهلان ندارد که صحبت بدان اثر کند دوم در فعل
بصواب باشد و نفس خود را بخطا و عصیان آلوده نگرداند
و همه عمل او موافق عقل و شرع باشد و در همه حال رفیق
او علم باشد و علم داشته باشد پس مرد عاقل باید که
بچراغ

عقل راه رود تا بمنزل اصلی برسد قوله تعالی الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
پس عقل را چراغ خود کرده باید دید که در این راه باریک تاریک
و دراز چه در پیش است و عقل نوریست که مرد را از ظلمت باز میدارد
و راه آخرت مینماید ای غافل از خواب غفلت بیدار شو و از غرور
مستی هشیار شو و بکار آخرت در کار شو قوله تعالی و لقد انزلنا
الیکم آیات مبینات و مثلا من الذین خلوا من قبلکم و موعظة
للمتقین العزیز بدانکه هیچکس از اندیشه و استخراج علوم باندازه
فکر خالی نباشد و هر که از عقل و علم بهره دارد بداند که علم
اولین و آخرین همه در حق قرآنست و بلغت فارسی استخراج
کرده انشاء الله تعالی در هر بابی مذکور خواهد شد و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین و از احادیث و کلام اکابر و مشایخ تمسکات و حکایات
آورده تا عالم برای استفاده و جاهل برای نزول و فهم بخوانند
و هر کس موافق فهم خود نفعی بردارد و این کتاب را بعدد حروف

تهجی بیست و هشت باب قرار داده و بدرستی و راستی این امثال
استشهاد از کلام الله براورده تا غافلان را بمقصود
رسانند چنانچه در زبان فرس مثل زنند که جوینده یابنده است
در کلام مجید فرموده که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا پس بجهت جمع آوردن امثال فرس چندی درین مضمون
تفکر دوانیدم و این در استشهاد امر که دیدم بر رشتهٔ
عمل کشیدم و این جواهر آبدار را که بنات النعش وار
پراکنده و پریشان بود پروین مثال در یکجا جمع آورده

نظم
تمتع ز هر گوشهٔ یافتم   ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم

که گفته اند قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود
پس در هر حال در این امثال تمثیلی قرین و حکایتی شیرین
دلیل آورده که هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد که
فصل فصل و باب باب دریابید و فوق کل ذی علم علیم
و از کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را این پند بس است
که حضرت

که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده مثل الجلیس الصالح کمثل العطار ان
لم تجد بک من عطره تعبقک من ریحه یعنی آدمی را سزاوار باشد
که از بدان دوری کند و اجتناب نماید و خود را با علما و صلحا پیوند نماید
که آدم نیک از صحبت و مصاحبت بدان بد میشود و آدم بد از همنشین
و حسن لطف نیکان نیک میشود بفضل حق ذات پاک الله الصمد

یار بد بدتر بود از مار بد   مار بد تنها همین بر جان زند   یار بد بر جان و
بر ایمان زند   صحبت نیکان ز نیکان کند   تا ز خندان باغ را خندان کنند

نقلست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که بر شما باد که از هم
نشینی بدان بگریزید و حذر باشید که طبع آدمی دزد است که گاه
باشد از ایشان چیزی بدزدد و شما خبر دار نباشید چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که همنشین نیک چون عطر فروش است اگر
از عطر خود بشما ندهد اما از بوی آن بهره مند میگردید و همنشین
بد چون کورهٔ آهنگران است اگر چه شرارهٔ آتش بشما نرسد اما
دود و غبار او بشما میرسد پس بیزار گردید که از صحبت بدان دوری گزینید
و بگریزید که صحبت بدان از زهر مار و افعی زیان کارتر است و مخالطت

ایشان از سختی جان کندن دشوارتر و این معنی را حکیم فردوسی بنظم
آورده است نظم بعنبر فروشان اگر بگذری   سراسر شود جامه ات
عنبری   وگر بگذری سوی انگشت گر   از او جز سیاهی نبینی دگر
و اصل آنست که مطلقا از صحبت مردم نادان جاهل بیباک بدگهر
زشت سیرت فاسق اجتناب نمائی و صحبت ایشان را واجب و ضروری
دانی و گوهر نفس نفیس را در سلک مردم سفله طبع جهان همت لئیم
خبیث منتظم نسازی و از اینقوم ناهنجار ناپاک فرسنگها
بگریزی چنانچه در حدیث آمده که مَنْ خَالَطَ الأَرْذَالَ حُقِّرَ
نظم پسر نوح با بدان بنشست   خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند   پی نیکان گرفت و مردم شد
پس دیده دل نشسته آمیزش با بدان مکن که حق سبحانه و تعالی
در کلام خود فرموده که وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
نظم با فرومایه روزگار مبر   کز نی بوریا شکر نخوری
در مثلها گویند و در قرآن مجید آمده که وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ
إِلَّا بِأَهْلِهِ نظم بدخواه ترا زمانه بدخواه بس است   او را
ز زمانه عمر کوتاه بس است   گر چاه کند که تو در افتی در وی
آن چاه

آن چاه کننده را همان چاه بس است   دیگر گویند هر چه کنی بخود کنی
گر همه نیک و بد کنی   کس نکند بجای تو آنچه تو خود بخود کنی و در قرآن
مجید فرموده كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ پس هر که هر چه کند همان را
بیابد و در عمل خود گرفتار است   آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی با من خطاب فرموده   که
مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي   وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَى نَعْمَائِي
وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي   فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي
نظم
آنکه راضی نیست بر حکم قضا   یا نباشد شاکر او اندر رضا
یا که صبری نیست او را در بلا   گو طلب پروردگاری غیر ما
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که هر که توکل بخدا
کند کار خود را و ذکر و نام تو را رفیق و انیس خود کند در
امان تو باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این دعا آمده
اللَّهُمَّ يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيدُ
يَا فَعَّالًا لِمَا يُرِيدُ أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي

مَلَاءَ اَرْكَانَ عَرْشِكَ وَاَسْئَلُكَ بِقُدْرَتِكَ
الَّتِي قَدَّرْتَ بِهَا عَلَى خَلْقِكَ وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا مُغِيثُ
اَغِثْنِي سی نوبت این دعا بخوانند و بخود دمیده شود حضرت
رسول فرموده که مرا حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل خبر داد
و این دعای اسماء الحسنی است که حضرت باری تعالی بواسطه متوکلان
تلقین کرده چنانکه فرموده قوله تعالی ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه و این نشان برای آنست که برادران مؤمن و متوکلان
متوسل بوده اند که توکل بخدا کردن و کار خود را بخدا گذاشتن
این نتیجه دارد تا غافل نشوند یعنی شادی و خوشحالی در دنیا
باقی نمانده و آخر بغم و انده کشد مرد عاقل کامل در دنیا
خوشحال نباشد و خرم نگردد و عاقل را دائما همیشه در دنیا
غم دین و ایمان میخورد تا آخرت را بدست آورد و دائم
مرگ را در نظر دارد و از تاریکی و تنگی گور و تنهائی
یاد کند

یاد کند و از عذاب و ایستادن روز قیامت بنظر آورد که در آن روز
نه زن و نه فرزند و نه مال و نه اسباب و نه یار و نه مصاحب هیچ کس
در آنروز بفریاد نرسد الا عملی که موافق کردار او باشد و آنکه حق سبحانه
و تعالی در کلام خود فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بخاطر آورد یعنی قرآن مجید
اگر بدانی که چه در پیش است این شبها بخوابی و روزها نیارامی قرار
نگیری و دائم در کارسازی آخرت باشی که ناگاه بیک لحظه درد سر
دیگر لحظه امان ندهد چنانکه در کلام مجید خود فرموده فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ
لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ پس مرد عاقل نظر
در آنها کند و دل بدنیا نبندد و شاد و خرم نباشد چنانچه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین در دنیا زیست و زندگانی کرده اند پس مرد عاقل
دایم در فکر غم هست و نیست و بود و نابود و طلب زیادتی
مال نباشد و دایم در دنیا در غم و فکر آخرت باشد و از عذاب
و عقاب ایستادن روز قیامت یاد کند و در دنیا بمال

دنیا هرگز خوش حال نباشد و جهال و اهل دنیا در غم مال و عزّ
و حرمت باشند و در طلب بسیار شدن مال دنیا باشند و درین
صورت مثل زنند و گویند که دنیا ثمره نبخشد و دروغ مثل زنند
و گویند که ما یسّر عاقل قطّ یعنی مرد عاقل برای
آخرت در دنیا هرگز خوش حال نباشد   ای عزیز
بدانکه این تمثیل برآنست که برای رزق و معیشت و لبوده
نبود و کم و بیش مال دنیا غم نخورد و حرص و بخل و حسد را
ترک کند و حسد و رشک بر کسی نبرد که عاقبت ثمره ندارد
و آنچه روز اوّل قسمت و نصیب اوست میرسد و حق تعالی در کلام
خود فرموده است نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ پس در
این معنی غم و اندوه خوردن و رشک و حسد بر دیگری بردن
عبث است و هیچ فائده ندارد پس آنچه بتو خواهد رسید
زحمت بیهوده نباید کشید آنچه از رنج و محنت جمع کنی از
نصیب و قسمت خود زیاده نخواهی خورد هرچه مال باقی ماند
وبال تست و خواهد بود ناگاه پیک اجل در رسد و آنرا
نشود

نشود همه را بوارثان خواهی گذاشت و تو حمّال بیش نیستی زهی ابله
و نادان جماعتی که بظلم و ستم و تعدّی و قباحت و بهزار رنج و محنت
مال جمع آورند و نخورند و آخر همه را بحسرت و ندامت واگذارند
و بروند یا آنکه میدانند و می بینند پند نمیگیرند و از بی عقلی و حرص
فریب شیطان میخورند بیکباره قیامت و آخرت را فراموش کنند
ای مؤمن از خواب غفلت بیدار شو و از غرور مستی هشیار شو و بکار
آخرت در کار شو که وقت تنگ است و مرکب عمل لنگ و اغر کوتاه
توشه بردار که راه دور و دراز در پیش است و از کلام ملک
که در قرآن مجید مثل زده راه راست در پیش گیر و از حال و مآل
احوال خود غافل مباش و این حیات عاریتی که بتو دادند حال
که فرصت داری دم را غنیمت دان و بر مال و منال و جمال این
زال با زوال فریفته مشو و اعتماد منما که امور در پس پرده
قضا و قدر مستور است و در این امر باریک شو و فکر دقیق
کن که کجا باید رفت نظم ای طالب امروز بهر گوشه
کز بی خردات نبود توشه   بر کناره و توشه منزل بساز

راه مخوفست و منازل دراز ای عزیز چنان در این بیجروزه
دنیا عمر عزیز را در لهو و لعب ضایع مکردان و در
خوراک و پوشاک تکلف منما و در قید زینت و آرایش مباش
و نظر کن که انبیا و اولیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین که پیشوا و مقتدا بودند چون در دنیا بسر بردند
و چه میخوردند و چه میپوشیدند و این راه چون رفته اندکه
پیروی امام و مقتدای خود میکنی همین مواعظ و نصایح
کافی است العاقل یکفیه الاشاره پس هر کسی که نفس اماره را
کرکشت و عنان خود را بدست نفس سرکش نداد اکر ذات
وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ
پس نفس اماره را نهی باید نمود که هر بلائی را که بسر آدم آورد
از خود بهوا و هوس نفس اماره است ای عزیز نفس اماره را
مهار و بکش و در توکل بخود بکشا و با توکل و توجه در
چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده و اصحاب همکیا
شنیده که از انبیا خبر علیه السلام شنیده که قوله تعالی
فرموده

فرموده وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ
عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ یعنی بگو یا محمد
آنکسیکه رضا ما بجا آورد و عذاب و خواری دنیا را بر خود
قرار داد و از ترس روز قیامت انکخل زشت را نکردی و خود را
از حرام نکاهداشته از بهر آن تو را پیدا کردم تا بلامت بیرون
آمدی

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن بیت دانا
برابر نادان اینمثل زد خدای در قرآن بدانکه مرد عاقل
دانا آنست که از مردم بیحیا و بیشرم و خسیس چون همت اجتناب
نماید و کوهر نفس نفیس خود را در سلک امیطالیف منتظم نسازد هر که
بار سوا نشیند عاقبت رسوا شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
مَنْ ضَاقَ خُلُقُهُ مَلَّ أَهْلُهُ نظم هر که خلق بد خصال بود
بودنش خلق را ملال بود پس اجتناب از مردم بیحیا بدخلق فحاش

بعد زبان را از لوازم دانند و از فرایض شناسند که قوم بی حیا و بی شرم
از خدا و ایمان دور بند که گفته اند حیا حصار ایمانست
پس هر که را شرم نیست ایمان نیست چنانچه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده مَنْ لا حَیاءَ لَهُ فَلا ایمانَ لَهُ یعنی بی شرمی
و بیحیائی از بی ایمانی باشد و خنده بیجا و بیوقت که قهقهه گویند
از بی ایمانی باشد یا آنکه در مجلس در میان جمعی اداهای خارج کنند
و سخنان بیموقع بگویند که مردم را بخنده آورند و قهقهه بخندند
یا مسلمانی را تشبیه کنند بچیزی و یا لقبی بگذارند و یا بنام زشتی
بخوانند که دیگر آنرا خوش آید و بخندند حق سبحانه القوم
را لعنت کرده است و در کلام خود فرموده فَلْیَضْحَکُوا قَلیلاً
وَلْیَبْکُوا کَثیراً آیا نظر نمیکنند و گوش نمیدارند بر این آیه
کریمه آیا کور و کرند که نمی بینند و نمیشنوند و از این مثال
پند نمیگیرند پس هر مؤمن با ایمان آنست که خنده او کم و گریه
او بسیار باشد و در حدیث آمده که خنده بیوقت و قهقهه بسیار

دلرا

دلرا بمیراند و سیاه کند و سینه صاف را تیره و تار کند و گریه اندک
دلرا نورانی گرداند و سینه را صاف سازد و زنگ غفلت را بشوید
و خدای تعالی دشمن دارد قهقهه خندیدن را یا با کسی حرفی بگوید
و ادائی کند که مردم را بخنده آورد در باب چنان کسان
فرموده وَیْلٌ لَهُ ثُمَّ وَیْلٌ لَهُ یعنی وای بر آنکس پس وای بر آنکس
نظم خنده چو بیوقت گشاید گره گریه از آن خنده بیوقت به
و همچنین نشان بیشرمی و بیحیائی استهزا و مزاح باشد و هزل
و سخریه که قدر و قیمت مردم را ببرد و حرمت آدمی را بباد دهد
و خود بیجرأت از تیره دلی و از زنگ ظلمت است و اکثر آنست که
هزل و استهزا و مزاح آخر بکدورت کشد و تیره دلی آورد
و بپشیمانی و ندامت رسد آنوقت علاجی و سودی ندارد نظم
باستهزا و سخریت مکن میل که اینها لایق آزادگان نیست
کسیکه هزل و سخریت پیشه سازد ازو بی آبروتر در جهان نیست
و دیگر نام بد و لقب زشت و تشبیه ناشایسته بمؤمنی کردن هم

از بیشرمی و بیحیایی باشد که شعار خود ساخته و آنرا هنر خود ساخته
و حق سبحانه و تعالی در باب چنین کسان در کلام خود فرموده
یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا
خیرا منهم الخ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول پس
خوار و ذلیل مدارید و حقیر مشمارید برادر مؤمن را که بسیار
کرده اید و نشناسید و قرب و منزلتش را ندانید و بسا که از حال
او خبردار نباشید و از خود کمتر بدانید شاید که علم و عمل و صلاح
و کردار او بیش از شما باشد و قرب او پیش خدای تعالی بهتر از شما
باشد و دیگر بلباس و زینت و آرایش خود منازید و دیگر
آنرا خوار و حقیر مدارید و بنام زشت و لقب بد مخوانید
و تشبیه بحرکات بد مکنید که بدترین فسق و نافرمانی عظیم است
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اهل استهزا
و سخریه و بیهوده دشمن علم و صلاح اند که قال علی ابن ابیطالب
علیه السلام قیمة کل امرئ ما یحسنه والجاهلون لاهل
العلم

العلم اعداء نظم فخر در دانش بود هر مرد را کو خلایق را
بمولی رهبر است مردم جاهل عدو عالمند زانکه عالم زو
بقیمت برتر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
من حقر طالب العلم فقد حقرنی فله النار یعنی هر که
خوار و ذلیل دارد عالمی را و بیدار کند علما را بدرستیکه
چنان باشد که خوار و ذلیل دارد مرا و هر که مرا خوار و ذلیل دارد
جای او جهنم است نظم ای بوده وجود تو ز یکقطره منی
ع ن تا نکنی با علما کردمنی زیرا که چنین گفت رسول مدنی
من اکرم عالما فقد اکرمنی الحدیث زنهار که گرد ایذای
مسلمانان نگردی و غیبت نکنی و فحش نگوئی و هزل و سخریه پیشه
نکنی و بعد و دزد و آرایش دنیای فانی مغرور مشو که دام شیطان است
چرا که شیطان صاحب ابخال و آزار است بر خلق خدا در دنیا
روی رحمت نبیند در آخرت بعذاب الیم گرفتار باشد و آزار
کننده خلق خدا در دنیا و آخرت بمقصود نرسد و خدا و رسول

خدا لهذا اینطایفه بیزارند زنهار که از مردم بد اصل جاهل و بیحیا
دوری و کناره کن که آمیزش با اینطایفها ضرر بسیار
دارد و مرد مؤمن که از جمیع جوارح خود را از ظلم و معصیت
نگه دارد و از شنیدنیها و گفتنیها ملاحظه نماید و دیگر
آنکه از کرام الکاتبین که نویسندهٔ اعمال تواند شرم بدارد
تا از تو سلامت مانند و ایشان را رنجه مدار که همستان
تواند و از تو رمیده نشوند و بسبب عملهای بد تو آزرده
نگردند و آنند و فرشته که کاتب عمل تواند بتو از خلق
نزدیکترند که شب و روز در خلا و ملا با تو میباشند باری
از ایشان حجاب کن و خبردار خود باش که چه میکنی و چه
میگوئی و چه میشنوی که در نامهٔ اعمال تو ثبت خواهد شد
پس این مثل شنیدی نیکو فهم کن و از این قوم کناره گیر چشم
و زبان و گوش خود را نگاه دار و مسلمانان را مرنجان
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ

من یده

مِنْ یَدِهِ وَلِسانِهِ مومن آنست که مردم از دست و زبان ایمن باشند
که عملی از خیر و شر که بفعل آید علم خدا بر آن محیط است چنانچه
در موضعی یاد نموده وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللهُ یَعْلَمُ
اَعْمالَکُمْ و از هرچه گفته و شنیده و دیده و کرده و رفته و آمده
که در روز قیامت سؤال خواهد شد و حساب خواهند رسید
و همه اعضا و جوارح در حق تو گواهی دهند چنانچه در کلام
خود گواهی داده یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدِیهِمْ
وَاَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ ای مؤمن از این آیه کریمه
غافل مشو که همه را خبر داده که چه در پیش است در حرفها
این مثل مذکور شد که حرفه مرد زینت مرد است و دیگر گفته اند
حرفت آموزی از حرقت مفلسی نسوزی و گفته اند الکاسب
حبیب الله شخص حصیر بافی پسر خود را نصیحت میکرد و میگفت ای عزیز
بدانکه در دنیا بهترین و حلالترین چیزها از خوراک و پوشاک از
ثمر کسب و حرفت است باید دست از کسب باز نداری که

که میراث جمله انبیاست و کسب و حرفت و آرایش مردست و حرفت
و پیشه شعار پیغمبرانست الفرزند کاسب حبیب خداست نظم
در توکل از سبب کاهل مشو رمز الکاسب حبیب الله شنو و بدانکه
کسب خزانه‌ایست که هرگز خالی نگردد و مالیست که فانی نشود
و چشمه‌ایست که هرگز خشک نگردد و نقدیست که هرگز دزد
و راهزن در او تصرف نکند نظم بهنر کوش زانکه در عالم
قیمت او راست که هنر دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است الحرفة امان من الفقر والحزن الی بیر
اگر کسی را مال و جاه و منصب از دست برود کسب و حرفت از
آنکس جدا نشود و همیشه باشد که گفته‌اند کسب کن تا کاهل نشوی
در دری از خدا طلب تا کافر نشوی نظم روزی تو باز
نگردد ز در کار خدا کن غم روزی مخور ای پسر از سخن
کاهل و خودپرستان جاهل کناره کن و با اهل دنیا و اهل
طمع دوستی و آمیزش مکن که کاهلی و سستی در تو اثر کند آفت
شیطان

شیطان از تو حم برکند و ترا تابع خود گرداند و هر کرا شیطان گوارا شد
آنست که کاهل و بیفایده و بی‌نماز باشد و در بندگی و عبادت
نیز کاهل شود و از اینجاست که بزرگان گفته‌اند درخت کاهلی
کفر آورد بار و شخص بیچاره کاهل دایم در فکر خوردن و خفتن
باشد و هرزه گفتن عادت کند آدم کاهل از خدا محروم
و دور و بی‌نصیب و دایم قوت و فربهی تن میخواهد زیرا که
قوت و فربهی تن مضعف روح است و تن فربه دلرا سیاه
و روح را تباه گرداند و اینقوم را خدای تعالی دشمن دارد
و عقلا او را از زمرهٔ بهایم شمرند بدانکه عمل نیکو دو نوع باشد
یکی بکار دنیا آید و یکی بکار آخرت آنکه در دنیا بکار آید
کسب و پیشه است که معاش بدان قایم بود و او از کسب حلال است
و طلب حلال فرض است قال النبی صلی الله علیه و آله طلب الحلال
فریضة بعد الفریضة و در حدیث دیگر آمده است که طلب الحلال مثل
جهاد و ان الله یحب المحترف یعنی خدای تعالی دوست دارد پیشه‌ور را

دوست میدارد و در امثال آمده است اَلبَرَکَةُ فِی الحَرَکَةِ و حکیم سنائی
رحمة الله گفته نظم هر که او تخم کاهلی کارد کاهلی کاورش
بار آرد قال الله تعالی کُلُوا وَاشرَبُوا وَلَا تُسرِفُوا وایضا
قال الله تعالی کُلُوا وَاشرَبُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعمَلُوا صَالِحاً مراد
از طیبات لقمه ایست که از کسب پدید آید که اکثر انبیا و اولیا
پیشه ور بوده اند و پدر ما آدم علیه السلام کشت کاری میکرد
و حضرت ادریس علیه السلام خیاطی کرده و حضرت نوح علیه السلام
نجار بوده و حضرت ابراهیم علیه السلام بزازی میکرده و حضرت
یوسف علیه السلام تکمه بند بوده و حضرت موسی علیه السلام شبانی
کرده و حضرت داود علیه السلام زره گر بوده و حضرت سلیمان
زنبیل بافی میکرده و حضرت زکریا علیه السلام گلیم باف بوده
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرموده و نعلین خود
دوختی و در فضیلت کسب حلال کافیست و برای او این
که خلعت الکاسب حبیب الله بر قامت او راست آمده و اگر
کسب و هنر هر نبی و ولی را بیان کنم بطول انجامد
درخانه

درخانه اگر کسی است بحرف لیس آمده نظم عملی که بکار آخرت آید
وان اعمال صالحه است و کسب حقیقی اینست و پیش درویشان
او چیز جدا باشد چه کسب آخرت است نه کسب دنیا نظم
پیشه آموختی در کسب تن چنگ اندر پیشه دنیا مزن پیشه آموز
کاندر آخرت اندر آید با تو کسب مغفرت العزیز ایزد تعالی را
نیکو فهم کن و در دنیای فانی عمل خیر پیش گیر که اعمال خیر دلیل
تو باشد و در آخرت ترا به بهشت رساند و اعمال بد ترا به دوزخ
برد و بعذاب الهی گرفتار شوی و با منافقان در اسفل السافلین
بمانی آنجا کسی دستگیر تو نباشد الا عمل خیر و شر که در دنیا میکنی
آنجا پیش تو خواهد آمد چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود محکم
اِنَّ المُنَافِقِینَ فِی الدَّرکِ الاَسفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ
لَهُم نَصِیراً نظم چو در خانه ظلمت نهی زخانه دنیا
مرافقت نبود آنکه او شفیق تو باشد در آن مقام نه مالت بود
رفیق نه فرزند مگر عمل که بهر صورتی رفیق تو باشد اولین منزل
که در قبر است در آن جای تنگ و تاریک ترا رفیقی و شفیقی عزاز

عمل اوست که فرمود اَلْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ حضرت خواجهٔ کائنات
و خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه و آله فرموده اِذَا مَاتَ الرَّجُلُ
اِنْقَطَعَ عَنْهُ مَالُهُ وَ اَهْلُهُ وَ وَلَدُهُ وَ يَبْقَى مَعَهُ عَمَلُهُ

قَالَ رسول الله صلی الله علیه و آله علی المنبر فی اکثر خطبه
رَحِمَ اللهُ امْرَءً اَنْفَقَ فَضْلَةَ مَالِهِ وَ اَمْسَكَ
فَضْلَةَ لِسَانِهِ لِنَجَاةِ آخِرَةٍ یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر در خطبها گفته که خدای تعالی رحمت کند هر آنکس که
فضل مال خود را انفاق کند و فضل زبان خود را نگاه دارد
کند از گفتن بیهوده کو طلب نجات و خلاصی آخرت و اهل دانش
برای احتیاط از بیم نامه خواندن خود در روز قیامت سخنی
مباح هم نگفته اند و دایم ساکت بوده اند و در حدیث آمده
که صلاح و عبادت مؤمن ده جزو است نه جزو آن خاموشی است
که از غیبت و هرزه و بیهوده زبان خود را نگاه داشته اند
و در تحت همان دعا حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنانکه گذشت
داخل شده نقل است که چون روز قیامت قائم شود
بنی آدم

بنی آدم سر از خاک بردارند یکقدم در گور و یکقدم در بیرون تا چهل سال
و در روایت دیگر پانصد سال و در آن وقت هیچکس را یارائی و زهرهٔ گفتن
نباشد بلکه مجال چشم برهم زدن نبود و از بیم عذاب آن روز همه کس
بحال خود درمانده باشند قال الله تعالی لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ
وَ اَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و زمان آید که هیچکس نگوید و منافقان را
عذر نخواهند و ایشان را در آن روز نفع نکند چنانکه فرموده قوله تعالی
لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ و مسلمانان سخن نگویند تا فرمان
نشود که در کلام خود فرموده و خبر داده آگاه باش که چه در پیش است

نظم

گهی که مرکب تقریر تازیانه کنی — زبان کشیده نگهدار تا زیان نکنی
زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد — بهوش باش که سر بر سر زبان نکنی

در شب معراج خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که ای احمد
سکوت و خاموشی اختیار کن که معمورترین دلها دل خاموشان است
و خرابترین دلها دل بسیار گویان است پس مهر سکوت حق تعالی
دهان بنه و دل را از زیانکاری خالی دار که صمت و سکوت
باطن دل نیکمردان را صاف و روشن کند و ظاهر المعمور گرداند و سخن

سیم صحبت و کلام بی موقع خلوتخانهٔ دل را سیاه و تاریک و تباه کند

نظم

در این میدان نبود مرد سخنگوی / ز زخم حادثه سرگشته چون گوی

نباشد در دل صاحب امانی / ز خاموشی نکوتر میهمانی

هر که از خود میرود از محنت ره فارغ است / میروم از خود که سیر عالم بالا کنم

اگر طوطی زبان می بست در کام / نه خود را در قفس دیدی و نه دام

خموشی پردهٔ عیش راز باشد / نه مانند سخن غماز باشد

ندارد دگر گنج بایسته تر / ز فرزند فرزانه شایسته تر

هم ملک دارا هم حشم هم گنج دارا هم خدم / پر نور نه از خانه قدم بر بام عالم زن علم

رخ جانان مقصود کن اندوه را نابود کن / دل را ز عشرت پر کن بردار از دل بار غم

در مجمع الامثال آورده اند که عبد الله مبارک را گفتند یا شیخ
چرا با مردم آمیزش نمیکنی و با یاران صحبت نمیداری و همیشه
تنها و بی رفیق و خاموش می باشی گفت یاران و رفیقان بهتر از این
یاران بهم رسانیده ام که هرگز از من جدا نشوند و من با ایشان
وایشان

وایشان با منند گفتند آنها کیانند گفت تنهائی و خاموشی که دائم مرا
بذکر حق مشغول دارند پس سکوت و عزلت مرا آن نفس آموخت که زبان
هرزه و بیهوده نگفتن لذا آمیزش خلق و صحبت ایشان بهم نرسید
بدان سبب خاموشی و تنهائی را اختیار کردم و آسوده در تنهائی
و خاموشی بس خاصیتها دیدم و از برای کار آخرت هیچ رفیقی
و شفیقی بهتر از خاموشی و تنهائی و گرسنگی نیست و نباشد و در این
سه چیز دل قوت میگردد و روح صاف و روشن میشود و نفس
زبون میگردد

نظم

نفس شهوت را بجوع بسوز / زنده از آتش شمع عقل افروز

چون زبانت شود ز نطق خموش / بشنوی نطق جان ز دل میکوش

دیگر چه عادت جبلی گوید با نطق سخنی

کم گو با خلق کم آمیزش کن و با حق مناجات بسیار کن تا حرم را
مشاهده کردی و نور حکمت در دل تو پدید آید این توفیق و سعادت
و فیض جز بخاموشی و تنهائی و گرسنگی رو ندهد چون انبیا و
اولیا بدین صفت که زائیده اند و در حدیث آمده المهذار

نظم هر که بسیار گوی و هرزه درست / کار او کشفات و بس خطاست

العزيز دیگر آنکه خاموشی یکی از حکمتهای لقمان حکیم است
ولقد گفته اند خاموشی بهترین صفتیست از صفتهای خلق اما
صاحب اینصفت درین زمان وجود عنقا دارد و بسیار
کم یابست و خاموشی نه همین آدمیان را نفع دهد بلکه
مرغان هوا اگر آواز نکنند دایم بسلامت باشند چنانچه
در مثل دیگر گفته اند اگر پشیمان باشی از نگفتن بهتر که پشیمان
باشی از گفتن و اگر کسی از حرف زدن ترسد که ضرری بروی
رسد گو پناه برد بقعه خاموشی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده اذا تمّ العقل ونقص الکلام یعنی هرچند عقل و علم
زیاده میشود حرف زدن کمتر میکرد که عقل ده جزوست
نه جزو در خاموشیست الحدیث در شب معراج حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم خبر شنید از حضرت رب جلیل شنید که یا احمد
لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الجُوعِ وَالصَّمْتِ وَالخَلْوَةِ مَا تَخْلُو
مِنْهَا قَالَ يَا رَبِّ مَا مِيرَاثُ الجُوعِ وَالصَّمْتِ قَالَ
الحِكْمَةُ وَحِفْظُ القَلْبِ وَالتَّقَرُّبُ اِلَيَّ وَالحُزْنُ الدَّائِمِ
وخفة

~~مدادا دکان عرشک واسئلک بعلم ربانک التی~~
~~فقدرت بها علی خلقک وبرحمتک التی~~
~~وسعت کل شیء لا اله الا انت یا مغیث~~
~~اغثنی ...~~
وَخِفَّةُ المُؤُونَةِ بَيْنَ النَّاسِ یعنی ای احمد اگر تو حلاوت خاموشی
و خاموشی بیابی از این خصال هرگز خالی نباشی گفته یا رب ثمره نهال دل
این خصال چیست فرمود که ثمره این حکمت و عمارت دل و حزن دایم
و قرب منست ابو القیس شیخ منصور گفته زبان چون زنده گردد
دل گفت آید دل بیمار گردد یا بمیرد زیرا که شهوات دل را ضعیف کند
یا دل را بمیراند یا بیمار کند و شهوت سخن گفتن آفت عظیم است و دیگر
آنکه چون شکم سیر شود روح نورانی چون نفس ظلمانی تیره و تباه گردد و چون
گرسنه شود تن ظلمانی چون روح نورانی گردد و نفس با روح هم صفت
گردد بیت گر به الصوم لی تو درنگری در همه عمر خویش نان نخوری
ایضا حدیث المعراج یَا اَحْمَدُ بِعِزَّتِي وَجَلَالِي اَقَلُّ عِبَادَتِي
العِبَادِ وَمُؤْنَتِهِمْ وَقُرْبِهِمْ اِلَى الصَّوْمِ وَالجُوعِ وَالصَّمْتِ

وَالْانْفِرَادُ بَيْنَ النَّاسِ وَانَّ اَدَّلَ مَعْصِيَةٍ بَيْنَهَا الْعَبْدُ
شَبْعُ الْبَطْنِ وَفَتْحُ اللِّسَانِ بِمَا لَا يَعْنِيهِ وَمُخَالَطَةُ
الْمَخْلُوقِينَ یعنی از احمد بعزتست و جلاهمی که بنای پرستش عباد
و توبه زهد و نزدیکی حق بجز گرسنگی و خاموشی نیست و تنهائی
از خلق و بدانکه بنای معصیت و بنیاد فساد بنده بجز خوردن و گفتن و
با خلق آمیختن در هوای نفس و موافقت ایشان بودن نیست
که اکثر معصیتها از خوردن و گفتن و آمیزش خلق بهم میرسد نقلست
آورده اند که ابراهیم سمرقندی روزی در بازار نشسته بود
مردی میگذشت اسبی خریده بود یکی ازو پرسید که این
اسب را بچند خریده گفت بفلان قیمت خریده ام آن شخص
گفت بسیار گران خریدهٔ نمی ارزد ابراهیم گفت چرا بهرزه
و بیهوده گفتی که چهار گناه در اینجا کردی یکی آنکه فروشنده
را که غایبست غیبت کردی دوم آنکه خریدار را دل
شکسته کردی سیم آنکه تغییر قسمت قضا و قدر خداوند
کردی چهارم آنکه معامله که گذشت در آن خوض
کردی

کردی که بزرگان گفته اند که در آدمی هزار عیبست چون خاموش باشد
همه عیبها پوشیده بماند و چون سخن کند همه ظاهر گردد و بعضی گفته
اند که در خاموشی هفت چیزست اوّل آنکه خاموشی حصار تن است
دوّم آنکه خاموشی عبادت عظیم است بدون تعب سیّم آنکه
خاموشی بهترین زینت است بی زیور چهارم آنکه خاموشی
راحتست بر کرام الکاتبین پنجم آنکه خاموشی هیبتی است
بی بیکار و حصاریست بی دیوار ششم آنکه خاموشی بی
نیازیست بمقدار هفتم آنکه خاموشی سدّیست از عیبها
و پرده ایست از قبایح زشت و فضل بن عبد الله گفته چهار چیز
در چهار چیز یافتم اوّل برکت در روزی در نماز نافله روز
دوّم روشنائی گور در نماز شب سیّم حجت نمودن خدا در شادی
دل مؤمن چهارم سلامتی نفس در دین و خاموشی و نگاهداشتن
زبان که بزرگان گفته اند که هرکرا در هفت جا زبان خاموش شد
گنگ و کر به اوّل بسیار گفتن حرف دوّم در حرف زدن

سوگند خوردن سیم مزاح و هزل با مؤمنی کردن که او شرمنده
گردد چهارم مرده را ببد یاد کردن پنجم حیوانات را
لعنت کردن ششم در میان مردم حرف زنان مردم زدن
هفتم خود را از دیگران برگزیده و بهتر دانستن نظم خود
داری و خودپسندی و خودبینی   این هر سه بکفر میکشد تا دانی
از ابوزرجمهر حکیم پرسیدند که یا حکیم آن چیست که خدای تعالی
به بنده دهد که از او چیزی بهتر نباشد گفت خاموشی و خورد طبعی
گفتند اگر آن نباشد گفت ادبی که از ادیب آموخته باشند
در تعلیم آن سعی کرده باشند گفتند اگر او هم نباشد گفت خلق خوش
و خوش خوئی با مردم کردن و با دوست و دشمن مهربانی نمودن
و مواسات کردن گفتند اگر او هم نباشد گفت خاموشی که
ساتر همه عیوب است گفتند اگر او هم نباشد گفت مرگی که او را
از روی زمین بردارد زیرا که کسی که باین خصال حمیده
آراسته نباشد مرگ بر حیات او راجح است اِنَّ رَحْمَةَ
اللهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ یعنی رحمت خدا نزدیک
بنیکوکا

بنیکوکارانست لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَأَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ که هیچ معصیت چون
معصیت دل و زبان و گوش نیست زیرا که همه معاصی دل از چشم است
تا چشم نبیند دل میل بمعصیت نکند بعد از آن زبانست که در پس
پرده است و زبان را دو پرده است یکی از استخوان دیگری از گوشت
و هر بلائی بسر آدمی میآید از زبان زبانست و هر که خاموش است
از زبان در امان است نظم ز دانش چو جان ترا مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست   تو در انجمن خامشی برگزین
چو خواهی که یکسر کنند آفرین   چو در انجمن مرد خامش بود
در آن خامشی دل بر آرامش بود   بهایم خموشند و گویا بشر
زبان بسته بهتر که گویا بشر   چو مردم سخن گفت باید بهوش
و گر نه شدن چون بهایم خموش   بدانکه حق تعالی را در برابر عفوی
ز اعضای آدمی که آفریده زکوة واجب است مطلب در انتقام
زکوة چشم و زبان و گوش است و آن اینست که جوارح خود را
بظلمت معصیت نزدیک نگرداند تا کرام الکاتبین که نویسنده اعمال
واقوالند از تو نیست مانند یقین که دوست و دشمن از تو

بسلامت مانند و ایشان را از رنج مدار و ملول مکن تا از تو رمیده نشوند
و آنند و فرشته که موکّل تو اند که نزد دیگر از ذکر کردن تو اند
از شرّ تو بسلامت مانند یقین که دوست و دشمن از تو بسلامت نمانند
و کسیکه سلامت بوا در مواضع او اینچنین که ذکر رفت وضع
نکنند هیچکس از وی بسلامت نماند و خود نیز ببلا او در ماند
داد فرد پوشیدن چشم است از جمیع شهوات و لذات محرمات
که ظلمت معصیت در آنست   زکوة چشم بدانکه چشم
بیک عقل است پس ای عزیز چشم دل بگشا و ببین که هرچه در شرع
لایق و موافق بدین تو نیست که حق تعالی آنرا در کلام خود
خبر داده و منع فرموده چشم از وی بپوش چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است غُضُّوا اَبْصارَکُم تَرَوْنَ العَجائِب یعنی چشم فرو
پوشانید تا عجایب ببینید و حضرت باری تعالی در کلام خود فرمود
قوله تعالی قُلْ لِلْمُؤمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا
فُرُوجَهُم پس ای مؤمن در آیه کریمه نظر کن و فرمان بجا آور و دیده
ازنا

از نادیدنیها فرو بند   زکوة گوش بدانکه زکوة گوش استماع علم قرآن
و تفسیر و حدیث است و فواید دین از شنیدن حدیث و وعظ و امثال
و نصایح و باز ایستادن از چیزی که در او ظلمت و گمراهی و معصیت باشد
مثل شنیدن دروغ و غیبت و شعر و انواع سازها و کتاب طرب
آرنده و سخنان باطل و هرزه و بیهوده چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام
خود فرموده لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَلا کِذّاباً جَزاءً
مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً پس ای عزیز استماع این آیه کریمه کن
و گوش بسخنان لغو و هرزه مکن و خود را نگاه دار   زکوة زبان
بدانکه زکوة زبان بیدار کردن است یعنی کسانی را که غافلند
از خواب غفلت و معصیت و جهالت در امر و نهی و تعلیم امور دین
و شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نصیحت کردن مؤمنان و
قرائت قرآن و ذکر خدا و رسول و اولاد او و مانند اینها
بدانکه زبان ترجمان ضمیر است یعنی بسبب زبان کلام حاصل
میشود و دیگر زبان اظهار کننده اسرار است از اشیاء پنهانی

وتیره کر آن اسلام وعلم وکفر وجهل واخلاص وریا وشک و یقین
ومحبت وعداوت وحسد وشکر وشکایت که اگر زبان
خاموش بودی هرگز خلق را بر ضمیر کس اطلاع نبودی وبزبان
حساب خلق در قیامت کرده خواهد شد پس اگر خواهی سلوک تو
مقرون برضای خدا باشد سخنی که خواهی بگوئی اول آنرا بعقل و معرفت
عرض و بترازوی علم وزن نما اگر دیدی برضای حق است وسخن خیر است
بگو واگر غیر اینست زنهار مگو وخاموش باش که بهترین خصلتهاست
قوله تعالی لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا
وبدانکه از جوارح تو هیچ عبادتی بهتر وسبکتر وآسانتر در قدر
ومنزلت از کلامی نیست که در راه رضای خدا ظاهر کرده شود و ذکر نعمتهای
خدا باشد وهمچنین معصیتی در وجود آوردن عقوبت و مشقت
وبلا بیش خلق بیشتر از معصیت زبان نیست ونخواهد بود والسلام

خاتمت
تمثیل ای برادر در مثلها گویند دنیا پنجروز است دنیا بازار
پس ای برادر مؤمن در این پنجروزه که بازار است بدانی
واگاه

وآگاه باش که چون سر باید کرد جهت آن باید بگو که از کجا آمده و بکجا
باید رفت و در چه کار روح میکنی و ترا از برای چه کار آورده اند
وبکجا خواهند برد نیکو فهم کن و اندیشه نما که آمدن و رفتن تو
عبث نیست در این پنجروزهٔ دنیا باید از خالق او غافل نبود
وحلال از حرام فرق باید کرد واز خوردن و پوشیدن و گفتن
وشنیدن و دیدن همه از تو سؤال خواهند کرد چنانچه حق تعالی در
کلام خود خبر داده و بیان فرموده و حفظ آن باید نمود که چه در پیش است
وغافلانه نباید زیست که در آخر پشیمانی و افسوس سودی نکند
هر چند پشت دست بدندان گزی پس در این پنجروزه دنیا بازی
فریب شیطان مخور قوله تعالی وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب
پس ای مؤمن عاقل بدانکه در این پنجروزه بازار خدا چه معامله وخرید و
فروخت باید کرد که دنیا مثل سرائیست دو در و مردم در او
مسافر پس آدمی باید که بقدر مدار و کفاف و استطاعت در این
پنجروزه بازار خدا خرید و فروخت چشم بینا بگشاید و نظر

کند که این سرا که دنیاست جای بار بستن است و آن سرا که آخرت است
جای بار گشودن پس عاقل عاقبت اندیش آنست که نظر کند
و ببیند که در آن سرا که آخرت است چه میخرند و چه متاع مناسب
آنجاست امروز که در این سرا که دنیاست آنرا خریده باید بار
ببندد که فردا در آن سرا در کساد نیفتد که آنجا جای بار
گشتن نیست و پشیمانی سود و نفع نکند مصرع از من
خبرت که بینوا خواهی شد الکنون ای عزیز بدان و آگاه باش
که در این سرا متاع آن سرا بسیار است و آسان بدست میتوان
آورد و در اینجا کاهلی و سستی نباید کرد و بیدروغ اینا باید نمود
پس ای عزیز بیدار و هشیار باش و در امر آخرت در کار باش و سود و
زیان خود بدان و متاع بد در بار خود مبسند تا در کساد
نیفتی نظم در قیامت سر بار همه کس بگشایند هر چه خواهم
که نه بینند در آن بار منه پس ای مؤمن عمر خود را بغفلت مگذران
و حاصل عمر خود را ببازی فنا مده و خود را در اغیرا المحبوس داشتن
عبث است و فایده ندارد و باید تمامی همت خود را بکار آخرت
صرف

صرف گردانی و آن بتقدیم خیرات و مبرات و صلاح و تقوی و پرهیز کاری
و ترک تعلقات از این غدار ناپایدار خواهد بود و در این چند روزه
دنیا عمر خود را عبث تلف مکن قوله تعالی مَا یُنْفِقُونَ فِی هٰذِهِ
الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا کَمَثَلِ رِیحٍ و در این آیه کریمه نظر کن و ببین که
چه فرموده است و تو در چه کاری بدان ای عزیز که ترک دنیا بجز زهد
و تقوی و پرهیزکاری میسر نگردد چنانکه در کلام خود فرموده است
که مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ زهد رجوع کردن بآخرت است
و بیزاری از دنیا و نجات یافتن از آتش دوزخ و عذاب آخرت
قال ابن عباس الزُّهْدُ ثَلٰثَةُ اَحْرُفٍ زَاءٌ وَهَاءٌ وَدَالٌ
فَالزَّاءُ زَادُ الْمَعَادِ وَالْهَاءُ هُدًی بِالدِّینِ وَالدَّالُ
دَوَامُ الطَّاعَةِ یعنی زهد سه حرف است زاء و ها و دال زاء
زاد است برای آخرت یعنی ترک دنیا کنی و چیزی که ترا مشغول
میسازد ترک و فوت شدن آن ترا حسرت و پشیمانی نبود یا
خودپرستی یا توقع فرحی از دنیا بجهة حمد و ستایش خلق ها یعنی
هدایتست در دین و ایمان و دال یعنی دایم بودن بطاعت

و عبادت است بر آن صد ابدا آنکه زهد آنست که شش چیز اختیار کند
بر شش چیز اوّل اختیار کند آخرت بر دنیا دویم مذلّت اختیار
کند بر عزّت سیّم ریاضت اختیار کند بر راحت چهارم گرسنگی
اختیار کند بر سیری پنجم محنت اختیار کند بر عافیت ششم
ذکر خدا را اختیار کند بر غفلت و نفس او در دنیا باشد و دل او در
آخرت اگر تمامی مال دنیا بدست او افتد شاد نشود و اگر برود
غمگین نگردد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله تَرْكُ الدُّنْيَا
رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ وَحُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ
یعنی ترک دنیا سر همه عبادات است که اهل دنیا دائم در پی لذتهای
دنیا و در فکر بسیار خوردن طعام لذیذ و بسیار خفتن در
بالای فرشهای نرم و گرم و بسیار گفتن در لذتهای دنیا
و شهوات و خود آرائی کردن و در لباس و زینت در نظر بینا و رنگ
و مسکینان را خوار داشتن و قوت و فربهی تن خود داشتن
این همه نشان شقاوت است و کاهد از آخرت پیش عقلاء
همه ناپسندیده و مذموم است زیرا که فربهی و قوت تن
ضعیف

ضعیف سازنده روح است و زایل کننده عقل و عقلا تن پرور خود
بین را از بهایم شمرده اند و بنظر حقارت بر ایشان نگرند پس
از روی احادیث معلوم شد که هر چه در او سعادت و صفای
روح است نقصان تن است و تن مرکب و آلت روح است که
در آن عالم سوار شده و در این عالم از برای بازرگانی آمده
و سرمایه مال او عمر است و متاع او دین و ایمان است و مشتری
و خریدار او خدای تعالی است و سود و سرمایه بهشت است پس ای
بی‌فر سوداگر در این پنج روزه بازار خدا خریدار نیکو کن و
بدانکه در این سرا چه متاع را نیکو میخرند چنانچه حق تعالی در کلام
خود فرموده قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم
بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ و دزد و راهزن تو در این راه شیطان است خبردار
متاع خود باش که بغارت نبرد که هیچ شیطان دزد راه زنی
در کمین دارد اگر عاقلی سود و نقصان و زیان است چنانکه
اوّل همه زنده کردن صفت حق تعالی است همچنان میراندن
و زنده کردن دویم باز صفت خدا است چنانچه در کلام

خود فرموده و در میرانیدن فایده و لطفهاست بدانکه آدمی
از دو حال بیرون نیست یا مؤمنست یا منافق اگر منافقست
مردن او اولیست تا بزیادتی کفر و ضلالت که موجب زیادتی
درکات و عقوبات اوست نشود و اگر مؤمنست چون درین
عالم آمده بازرگانی کرده و معارف الهی و ادراک حقایق
نامتناهی کرده و کسب نموده نفع یافته پس او را در غربت
ماندن روا نبود و لازم است که بمقام و وطن اصلی خود
باز گردد چنانچه در قرآن مجید فرموده است که ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة پس در اینمقام تمثیلی دیگر بیاوریم تا
مؤمنان ازین اسرار واقف گردند تمثیل بدانکه
چون طفل در شکم مادر است او را از شکم مادر بیرون
آمدن خوش نمیآید زیرا که او از خوبی و خوشی و فراخی
و روشنی اینعالم خبر ندارد و واقف نیست چون او را
باکراه و ناخوشی از آنجای تنگ و تاریک بیرون
میآورند پاره‌ئی در اینعالم جزع و فزع میکند از
فرقت

فرقت و جدائی آنجای تنگ و تاریک بعد از آن اینعالم را نیکو و روشن
و گشاده می‌بیند بداند که اینمقام از آنمکان بهتر و خوشتر است
پس خاموش گردد و دل بربندد و چون خواهند که باز او را از
اینجا بیرون برند چون از آن عالم باقی خبر ندارد و راضی نگردد
به بیرون رفتن از این عالم فانی و چون از اینعالم بیرون رود
و بدانعالم باقی برسد معلومش شود که هزار بار بهتر و نیکوتر است
از این عالم پر محنت و غم و الم آنجا افسوس خورد که من چه غافل
بودم کاش زودتر باینمقام شریف میآمدم اما این از برای
مؤمنان و پرهیزکارانست که در دنیا معامله نیکو کرده اند و نفس
و زبان خود را بسته اند و بفرمان خدای تعالی کار کردن نهاده اند
و خلاف شرع نکرده اند و آنرا جزای او اینست ان المتقین
فی مقام امین الخ یعنی بدرستیکه پرهیزکاران و متقیان در
مقامی باشند در بهشت که آنمقام مبراست از امراض و خوف و هراس
فوت و موت و از وسوسه شیطان در امان باشند و در آن مقام
بوستانها باشد و چشمه‌ها که عسل صافی در آن روان باشد و دیبای لطیف

بهشت بپوشند و بر تختهای زرین از یاقوت احمر بنشینند جفت
گردانند ایشانرا با حوران بهشت که سفید پوست و سیاه چشم
باشند و ایمن کردند از زوال نعمت و از خوف و عذاب دوزخ
و این نعمتها کسی را باشد که در دنیا عمل صالح و پرهیزکاری
کرده باشند چنانچه فرموده در جای دیگر اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ الخ یعنی ای آنکسانیکه ایمان بصدق و اعتقاد
ورزیدند و با تقوی و عمل صالح بودند و کسانیکه بر مصایب
و بلا صبر کردند و کسانیکه در دنیا معامله نیکو کردند و ترسیدند
از احوال و شداید عذاب روز قیامت و با نتظار وعدهٔ
خدا در دنیا بمحنت و ریاضت بودند پس بنده باید بدل و زبان
در وی متوجه باشد و صدق و اخلاص و نیت او درست باشد
و در امور دنیا دل نبندد که فانیست و دایم در خوف و رجا باشد
پس ای مؤمن بترس از آنروز که نفع نکند و سود ندهد نه مال و نه زن
و نه فرزند و نه یار و نه مصاحب الا دلی که بسلامت باشد از شغل
و گرفتاری دنیای دون او رهیده اند که چون حضرت سلیمان
بخت خود را

بخت خود را بوادی نمل برد از موری نصیحت خواست که در دنیا
بدان عمل نماید مور گفت یا پیغمبر خدا در این دنیا این بخت و ملک
و جاه از کجا بتو رسیده گفت از پدرم مور گفت همین نصیحت
بس است بدانکه از تو هم بدیگری خواهد رسید و با تو نخواهد ماند پس
سلیمان نصیحت مور را قبول کرد و با آنملک و جاه هرگز دل
بدنیا نبست و زنبیل بافی میکرد و از حضرت نوح علیه السلام
پرسیدند از حال دنیا گفت دنیا را سرائی یافتم دو در از دری در
آمدم و از دری دیگر میروم با وجود آنکه سه هزار و نهصد سال عمر نوح
بوده است در اینحال کیست که ناجی و خدا ترس بود و بدنیا میل
کند و دل نبندد و آرام نگیرد و عمر خویش را از شغل دنیا ضایع
نگرداند پس کسیکه اوقات خود را صرف دنیا کند و دین خود را
پراکنده گرداند و بزیب و زینت دنیا پردازد حال او چگونه باشد
پس در این تمثیل فکر و اندیشه نما که حق تعالی پوشیده نشود که خصلتی
آن بی فکر باشد و در فکر خاصیت بسیار باشد نظم هر حیاتی
راحماتی در پی است هر وصالی را فراقی در عقب اگر امروز

قدم در راه طاعت و عبادت مینهند و از رستکارانند ا یحزنون
در بهار دنیا چون بلبلان مست غرور مباش که بهار پیرا خزانی
در پیست و در مزرعهٔ دنیا کاهل و حریص باش بزراعت طاعات
و عبادات که فرموده اند الدُّنیا مزرعة الآخرة که چون صرصر
خزان موت در رسد یکدم امان ندهد چنانچه در قرآن مجید فرموده
فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ
پس آگاه شو که در آندم یکساعت امان و مهلت ندهند امروز
که وقت و فرصت داری کار خود باش تا فردا چون شهباز اذا
وقعت الواقعة پرواز کند و پر و بال لیس لوقعتها کاذبة
باز کند و کوس القارعة ما القارعة بکوبند و از نالش روز قیامت
مغز سر بجوش آید و از مهابت و اذا نفخ فی الصور دلها در خروش آید
تا پشت دست تحیر بدندان نگزی که این چنین روزی در پیش بود
چون دانستی که چه در پیش است پس جهد کن که در این دو روزهٔ عمر که
وقت و فرصت داری و مهلت داده اند زاد و توشهٔ آنروز
را حاصل کنی و ذخیره نهی که آن بکار تو آید که خلایق روی زمین
وملایک

وملایک هفت آسمان در آنروز متفکرند و تمامی انبیا ترسان و جمیع
اولیا لرزان تا نظر کرم بحث خطاب قهر کنند انبیا را چه جای
معذرتست ای مؤمن اگر امروز در این مزرعه توشهٔ ذخیره کند فردا
بکار تو آید و در بهشت عنبرسرشت فردا ای نظر کسی گوی
دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبا برد نقلست که روزی
سید کاینات صلی الله علیه و آله بعیادت حضرت فاطمه علیها السلام
رفت او را دید که فرشی از بوریا بستر کرده و از پوست گوسفند
بالین نموده و شال درشتی از پشم شتر پوشیده و از بسیاری فقر
و فاقه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اظهار کرد حضرت بتصریح و تعریض
فرمود که ای جان پدر حق تعالی فرموده فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا
اَنْسَابَ الخ بدان اعتماد مکن که من دختر احمد مختارم و جفت
حیدر کرارم و مادر حسن و حسین عالیمقدارم بعزت الخذ اگر که جان
من بید قدرت اوست که امر و نهی و قبض و بسط بدست اوست
فردای محشر در عرصات قیامت دستوری نیابی که قدم از قدم بر داری
تا از حساب این بوریا و شال بیرون آئی الا یحزنون فهم کن و آگاه شو

که چه خواهد گذشت او هرچه آید که هیچکس را از آدمیان
عمر مثل لقمان نبوده که چهار هزار سال عمر لقمان حکیم بود
چون عمرش بآخر رسید ملک الموت پیش او رفت و سلام
کرد او را در میان نیستانی دید تنگ که جای خوابیدن
و پا دراز کردن نبود از لیف خرما سایبانی کرده و نشسته
زنبیل میبافت ملک الموت گفت یا لقمان چرا برای خود
خانه نساختی لقمان گفت یا عزرائیل کسی را که چون تو کسی
در پی باشد که از جائی بجائی کشد چرا اساس زد و خانه
و جای بچه کارش آید که باید همه را بگذارد نظم

داشت لقمان یکی سراچه تنگ چون گلوگاه نای و
سینه و چنگ   بوالفضولی سؤال کرد از وی چیست
اینخانه یک گز است و دو نی   با دم سرد و چشم گریان پیر
گفت هذا لمن یموت کثیر   اکنون الغافل یحز دامن
تمثیل شنیدی و بگفته سخن رسید دل از این دنیا حال بگیر

وعمل از

و عمل از سر گیر تا از عذاب ایمن گردی و حساب آن روز بر تو آسان گردد
ای جوانمرد دل بدنیا مبند و خود را آخرت بر خود مپسند که دنیا را
لقائی نیست و آخرت را ابد است آدرد و دل بحق بند که جز او خدائی
نیست و بتحقیق بدان که دنیا مثل تو عاشق بسیار داشت و با هیچکس وفا
نکرد و لیقین بدان که با تو هم وفا نخواهد کرد نظم

عارفی شد بخواب در فکری   دید دنیا چو دختر بکری
کرد از وی سؤال کای دختر   بکر چونی با اینهمه شوهر
گفت دنیا که با تو گویم راست   که مرا هرکه مرد بود نخواست
هرکه نامرد بود خواست مرا   این بکارت از آن بجاست مرا
باش از این زن همیشه و کران   روی بر پیش مکن در این دوران
خواست کارش مشو گریزان باش   تا که نامردیت نگردد فاش

تمثیل ای برادر عزیز این آیه کریمه که حق تعالی در کلام خود مثل
زده و خبر داده قوله تعالی کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ
ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا الی آخر یعنی دنیا چون باران است که
در وقت بهار دو از او گیاه و نبات بروید که مردمان از آن عجب آورد

بعد از روزی چند زرد و خشک شود و آن تازگی و طراوت از و
برود و در هم شکسته شود و همچنین است زندگانی دنیا که
چند روزی سبز و تازه باشد و آخر بحرارت آفتاب نابود و خشک
و پراکنده گردد ای طالبان دنیا بنگرید و دریابید و گوش
بدین امثال دارید و اندیشه کنید حکایت در خبر است
که جنیان و دیوان بجهت مطبخ حضرت سلیمان دیگها از سنگ
تراشیده بودند که هر دیگی ده شتر میپخت و هر روز از آن
دیگها هزار دیگ در مطبخ حضرت سلیمان علیه السلام در بار میشد
و از آنها بخلق طعام میدادند و خود دایم روزه میداشت
و از زنبیل بافتن و از بهاء آن قرص جوین خریدی و از آن
افطار کردی و در وقت خواب گلیمی در سر کشیدی اگر فقیری یا مسکینی
یافتی آن نان جوین را با او خوردی صفت ریاضت و گرسنگی
او در این مختصر نگنجد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید ذکر او کرده است
در تفسیر مذکور است که روزی شخصی گفت که چه ملک عظیمی حق سبحانه و تعالی
بسلیمان علیه السلام داده که بهیچ پیغمبری نداده این سخن باد بگوش

حضرت سلیمان

حضرت سلیمان رسانیده حضرت سلیمان ع پیش آن شخص رفت و گفت ای نادان
بخدا سوگند که یک تسبیح تو از سر صدق و اخلاص میگوئی در دنیا
در روز قیامت از این ملک که خدای تعالی بسلیمان ع داده است بهتر است
زیرا که این فانی است و آن باقی اورده اند که از ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که پدرم وصیت کرد بمن که ای
فرزند هرگز دوستی و همنشینی مکن با پنج طایفه و با ایشان هم صحبت مشو
و مرافقت مکن در سفر و موافقت منما در حضر گفتم جانم فدای
تو باد آن پنج طایفه کدام اند فرمود اوّل مصاحبت فاسق و فاجر
که بدنام و رسوا کند در میان مردم ترا بلقمه میفروشد و بآن که
دون لقمه است کمتر که آن لقمه کدام است اگر طمع کند از تو چیزی
چون آنرا ندهی ترا دشمن گیرد و در جاها در حق تو چیزهای بد
گوید که ترا از آن سخن بدخلق کند و مردم از تو برمند دوم
مصاحبت مکن با بخیلان و خسیسان که قطع کنند از تو مال خود را وقتی
که محتاج شوی در وقتیکه داری از تو بخورند چون نداری ترا دشمن گیرند

ومصاحبان امیر حقیر که پیش از این با فراغت بودند و مصاحبت
میکردند اکنون که بینوا و مفلس شدم از فرح میگریزند و طعنه میزنند
و ستیزه مینمایند و این چند بیت از هذه العبد کاتب در این
محل مناسب بود بزبان شکسته رقم بیان آن نمود امید که قلم عفو
بر آن کشند نظم هر آنکه در هوس سرخ و جامه زرداست مگو تو
مرد که نامرد و ناجوانمرداست برو تو کهنه برکن که هیچ عیبی نیست
هیچ جامه کرباس پوشش مرداست در این زمانه اگر مرد بینوا گردد
زنان طعنه کشایند با و که نامرداست زبهر چیست که نامرد چون
شود منعم تمام خلق بگویند مرد با درداست ز بینوائی
و از مفلسیم باکی نیست تقی ستیزهٔ نامردانگی درداست
مصراع مرا ز سوا چنین می بین و فکر خویشتن میکن سیم
مصاحبت مکن و همنشین مشو با دروغگویان و هزل و استهزا
خوانان که بمنزلهٔ سراب است دور میگرداند از تو نزدیکان ترا
و نزدیک میگرداند بتو بیگانگان را چهارم مصاحبت مکن

باجاهل

با جاهل و احمق و نادان که سرایت میکند بتو و ترا از خود مشغول کند
و از ذکر و فکر باز دارد و اگر نفعی بتو رساند آن همه ضرر باشد
پنجم مصاحبت مکن با خبیث و هرزه خند و قاطع که اینها را ز
ملعون یافته ام و در کتاب الهی خوانده ام که حذر و دوری جوئید از
قومی که حرفی و سخنی بگویند که شما را بخندهٔ قهقهه اندازند و بدنیا مشغول
یا مسلمانی را بنام زشت و لقب بد بخوانند تا دیگران را بخنده اندازند
و قهقهه بخندند و این کار را کمال خود دانند و بغیبت مسلمانان
کوشند و چیزهای بد گویند او ملعون است پس از اینقوم دوری و
اجتناب جوئید که بدین و دنیای شما ضرر دارد و کسیکه ظاهر او با
شما موافق باشد و باطن بخلاف آن از او بگریزید و اجتناب کنید
و کسیکه کلام او موافق صدق باشد و فعلش موافق قول و صدقش معروف
برصا حذا با او همنشین شوید و صحبت نمائید و با عزت و حرمت بسر برید
که از جانب حق تعالی است و صحبت او را غنیمت دانید اگر داشته
باشید که صحبت او در دین و آبادی شهر شما و وجود شما تاثیر

تمام دارد و از صحبت نیکان از جملهٔ پاکان و نیکوکاران گرد[ی]
نظم مرد را دوستان صاحبدل زیور دین و زینت دنیاست
نعمت عمر اگرچه بسیارست نعمتی بهتر از رفیق کجاست
الغرض بر تو باد که با صلحاء و متقیان و علما همنشینی کنی و از بدان
و بداندیشان دوری جوئی و نزدیک و پیرامون آن طایفه نروی
و تنخواه ایشان نشنوی و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان نروی و اگر
بمیرند بر جنازهٔ آن قوم حاضر نشوی که آن قوم پیروان شیطان و دشمن
خدا میباشند چون این تمثیل شنیدی و واقف شدی بعد از این با علماء
و صلحا بنشین تا فردای قیامت حشر تو با ایشان باشد و از حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست که بهشت بر سه کس واجب شود اوّل
کسانیکه بر نفس خود حکم کنند و بغیر ما خدا عمل نمایند دوم کسانیکه
زیارت کنند برادر مؤمن را از برای خدا سیم کسانیکه زیارت
کنند برادر مؤمن را و از خود بهتر دانند و برگزینند و تعظیمش
کنند و بغیر از رضای خدا چیز دیگر در میان نه بینند روایت
که هرگاه دو مؤمن با یکدیگر مصافحه کنند بعد از مصافحه
سنت است

سنت است که هر یک از آنها دستهای خود را ببوسند که حق تعالی دست
در میان دو دست این هر دو مؤمن دارد نظم
دل بدست آور که حج اکبر است یکدل از صد حج اکبر بهتر است

در کتاب بحر السّعاده آورده اند که شخصی بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام
آمد و آنحضرت در اعتکاف نشسته بود آنشخص گفت یا ابن رسول الله هزار
دینار از فلان کس در ذمه منست و مرا امان نمیدهد و وعده گذشته
و در نزد من از مال دنیا چیزی نیست مرا از دست او خلاص کن
آنحضرت قسم یاد کرد و فرمود ای فلان از مال دنیا در اینوقت پیش
من چیزی بهم نمیرسد آنمرد گفت یا ابن رسول الله با و وعده کن و
نوعی فرما که مرا امان و مهلت دهد تا چند روز دیگر بهم رسانم و
دین او را بدهم پس آنحضرت اعتکاف حرم کعبه را قطع نموده بجانب
قرضخواه او رفت ابن عباس در آنراه بآنحضرت برخورد گفت فدای
تو گردم یا ابن رسول الله تو در اعتکاف بودی مگر فراموش کردی

امام علیه السلام فرمود که فراموش نکردم اما از پدر بزرگوار خود شنیدم
که او از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که هر کس حاجت
برادر خود را برآورد ثواب او بهشتاد ساله عبادت برابر باشد
یا ابن عباس بهترین عملها در دنیا خوشحال ساختن دل برادر
مؤمن است و هر که دل برادر مؤمن را شاد کند خدای تعالی در دنیا
و آخرت دل او را شاد و خرم گرداند و بهترین عملها برآوردن
حاجت برادر مؤمن است نظم دل بدست آور که حج اکبر است
یک دل از صد حج اکبر بهتر است آورده‌اند که در عهد رسول صلی الله علیه
و آله بزرگی بود که بحج میرفت و نام او عبد الجبار بود و هزار دینار
در کمر داشت چون بکوفه رسید در آنجا دو روز قافله توقف کرد
عبد الجبار برسم تفرج به بیرون شهر کوفه رفت میگشت ناگاه بر سید
عورتی را دید که در گرد خرابه میگردید و چیزی میجست در گوشه مرغ
مرده افتاده بود آنرا برداشت و در زیر چادر خود کرد عبد الجبار
با خود گفت همانا که این عورت بی‌چیز است و از فقر نهفته میدارد
و از عقب

و از عقب آن عورت روان شد تا حال او معلوم کند آن عورت بخانه خود آمد
وقت شام بود کودکان گرد او جمع آمدند و گفتند ای مادر از برای ما
چه آورده که از گرسنگی بیچاره شده‌ایم آن زن گفت ای فرزندان
غم مخورید که از برای شما مرغی آورده‌ام الحال کباب میکنم چون عبد الجبار
در عقب در این سخن بشنید بگریست و از همسایگانش احوال آن عورت
پرسید گفتند عورت سیده ایست از اهل مدینه زن عبید بن زید
علویست و شوهرش را حجاج ظالم کشته و او کودکان یتیم دارد
و مروت خاندان رسول نمیگذارد که از کسی چیزی سؤال کند عبد الجبار
با خود فکر کرد و با خود گفت که اگر حج مقبول میخواهی همین است پس
از روی اخلاص و نیت صادق آن هزار دینار از کمر بگشود و بدر خانه
آن عورت رفت و در بزد عورت در پس در آمد و گفت چه کسی که در خانه
میکوبی عبد الجبار گفت هدیه از برای رضای خدا قبول کن عورت در بگشود
دست دراز کرده و خریطه زر را باو داد و خود را نمود و برگشت روز
دیگر قافله کوچ کرده و او از آن بکوفه بماند از جهة آنکه دیگر خرجی
نداشت بکار سقائی مشغول شد تا آنکه حاجیان از حج برگشتند عبد الجبار

هم باستقبال بیرون رفت مردی در پیش پیش قافله می آمد بر شتری سوار بود
چون چشمش بر عبد الجبار افتاد خود را از بالای شتر بزیر انداخت و گفت یا عبد الجبار
آن روز که در عرفات هزار دینار بمن قرض دادی وجه را تمام نقد کرده
ترا میجستم بیا و امانت خود بستان و مرا از این دین خلاص کن
عبد الجبار حیران بماند وان زر را بستد خواست که از آن مرد تحقیق کند
ز نظرش غایب شد آوازی از غیب شنید که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها ای عبد الجبار آن هزار دینار که از زر و اخلاص
و صدق درست در راه خدای بآن عورت دادی در عوض آن یکی
بتو ده دادند و فرشته بصورت تو آفریده شد تا از قبل تو هر سال
حج بگذارد تا زنده باشی هر سال حج مقبول در دیوان اعمال تو نویسند
عبد الجبار چون این بشنید سجده شکر بجا آورد و بعد از آن قافله حج رسیده
فرود آمد عبد الجبار با هر که خواست ملاقات کند و مصافحه نماید میگفتند
ای عبد الجبار ما با تو همراه حج کردیم و در عرفات و منی همراه بودیم پس عبد الجبار
شکر این توفیق بجا آورد و بکمال خود قرار گرفت این تمثیل برای آن آوردیم
که تا بتوانی

که تا بدانی که رنج هر نیکوکار و پرهیزکاری ضایع نخواهد شد و نیکوکاری که در راه خدا
با کسی کنی یکی را ده بیابی ان الله لا یضیع اجر المحسنین بدانکه نظم
کعبه بنیاد خلیل اکبر است — دل نظرگاه جلیل اکبر است — در راه خدا
دو کعبه آمد منزل — یک کعبه صورتست و یک کعبه دل — تا بتوانی
زیارت دلها کن — کافزون ز هزار کعبه باشد یکدل — بدانکه حرم
هم دو تاست یکی حرم ظاهر و یکی حرم باطن حرم ظاهر کعبه است که
خانه خداست و حرم باطن دلست که کعبه مقصود است و در میان حرم
ظاهر کعبه ایست که قبله مؤمنان است و در میان حرم باطن نیز
خانه ایست که نشانه نظر رحمانست که قلب المؤمن بیت الله و کعبه
ظاهر مقصد زوار است و کعبه باطن محل انوار است که فهو علی نور
من ربه و احرام کعبه ظاهر بلبیک زبانست و احرام کعبه باطن
بیزاری از هر دو جهان و آن کعبه قبله معامله است و این قبله مشاهده است
آنجا که روند همه در و دیوار بینند اینجا که بینند همه انوار یار یابند
الغرض چون دانستی که کعبه معنوی دلست پس جهد کن تا دلی بدست
آری که عمارت کعبه گل مرتبه دیگر دارد و عمارت کعبه دل زیارت
او پایه دیگر دارد نظم طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دلیست که معنی توکل چه چیز دارد بدانکه مهمانان مرا در هند و مسلمانی
که پیش برادر مسلمانی رود مهمان کیست و مهمان هدیهٔ خداست و عزت
مهمان داشتن سنت است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده
اَلضَّیْفُ دَلِیلُ الْجَنَّةِ مهمان دلیل بهشت است وازاین محرومی که
حضرت فرموده است که مَنْ لَمْ یُکْرِمِ الضَّیْفَ فَلَیْسَ مِنِّی یعنی
هرکه گرامی ندارد مهمان را از من نیست و دیگر فرموده است که
اَلْبَشَاشَةُ فِی وَجْهِ الضَّیْفِ لَحُبُّ عَبْدِ اللهِ مِنْ عِبَادِ
مِائَةِ نَبِیٍّ یعنی خوشخوئی و شکفته روئی در روی مهمان بهتر است از پرستش
خدا از عباد صد نبی حضرت رسول صلی الله علیه وآله درویشان
و مسکینان و غریبان فقیران را دوست میداشت و ملک الهی
مرا از درویشان و فقرا گردان و ایشان را با فرودستگی و همیشه
درویشان را امینوخت و سبقت بر سلام میکرد چنانچه فرموده است
اَکْرِمُوا غُرَبَائَکُمْ یعنی درویشان و غریبان را عزت میکنید و با ایشان
غرور و تکبر مکنید که متکبر از رحمت خدا دور است و آنحضرت فرمود
که الفقر فخری مگر نشنیده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده

که هرگاه

که هرگاه خلق رو بدنیا آرند و دنیا را و اهل دنیا را دوست دارند و درویشان
و فقرا را دشمن گیرند و بی قدر و خوار در نظر آرند و آخرت از دست
بدهند ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت
فرمود ملعون است کسیکه بواسطه درویشی مؤمنی را خوار و ذلیل دارد
و اهل دنیا را از برای توانگری عزت کند و نیز آنحضرت فرمود که
اَلْفَقْرُ رَاحَةٌ وَالْغِنَی عُقُوبَةٌ وَالظُّلْمُ نَدَامَةٌ وَالْمَعْصِیَةُ
مُصِیبَةٌ وَالضَّحِکُ هَلَاکُ الْبَدَنِ وَالْبُکَاءُ مِنْ خَشْیَةِ
اللهِ اَمَانٌ مِنَ النَّارِ در این حدیث شریف لطیف و خبر بزرگوار
پنج گوهر شب افروز است که از معدن رسالت تابان شده و پنج دُر
گرانمایه است که از صدف بحر نبوت ظاهر گشته که غواصان دریای
شریعت بیازار ذلک من فضل الله آورده اند و پنج کلمه جامعه است
که صافیان صفه صفا و منظوران نظر رضا از شهسوار سبحان الذی
اسری صدر عالمیان خواجه هر دو سرا روایت کرده اند اول
الفقر راحة والغنی عقوبة درویشی راحت است و توانگری
عقوبت است یعنی هر عالمیان را معلوم است که توانگر را در دنیا بیم تلف
جان و مال از سلطان است و در آخرت رنج و حساب و عذاب است

وطغیان عصیان بی نیستی در دنیا و درویشی همه راحت است و نور آن
آنحضرت در بی چیزی و درویشی دنیا است و در احادیث نظر نما
اگر چیزی بهتر از درویشی بودی سید عالم و جمیع انبیا و اولیا اختیار
نکردندی و آنحضرت فرمود که الفقر فخری حضرت باری تعالی فرمود
که با درویشان و فقیران دوستی کردن با من دوستی کردن است و دشمنی
با ایشان با من دشمنی نمودن است و در جای دیگر فرموده که واصبر نفسک
مع الذین یدعون ربهم و نیز فرموده ولا تطرد الذین یدعون
ربهم گفت خدایا این عزت و حرمت ایشان از کجاست گفت از آنجا که
قومی از ما دین خواستند و جمعی جاه دنیا فقرا از هر دو کناره
جستند و از ما ما را خواستند و دوستی ما را در دل گرفتند قوله تعالی
یریدون وجهه که ایشان را جز ارادت و عشق و خواهش ما چیزی
دیگر نه و فرمود اگر خلق عالم قدر فقر و درویشی بدانستندی هر دو کون
به جو نخریدندی نظم حکیمی که باشد خودش از درو / از و دار دست و نعم رو بهجر

مصرع از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است

بدانکه فاضلترین ذکرها کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است که نور ایمان است

و بنای

و بنای دین و اسلام بر این کلمه است و پیر معنوی در مثنوی میفرماید مثنوی

ذکر آرد فکر را در اهتزاز / ذکر را خورشید این افسرده ساز
اینقدر گفتیم باقی فکر کن / فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر کن تا فکر را جالا کند / ذکر کردن فکر را والا کند
قلعه آن باشد که بگشاید هجی / راه آن باشد که پیش آید شهی
ذکر کن تا وارهی از فکر خود / فکر کن تا فرد گردی از احد

چون بنده از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله همه آسمان و زمین را پر کند
چنانکه در حدیث آمده لَوْ وُضِعَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرَضُونَ فِي كِفَّةٍ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فِي كِفَّةٍ أُخْرَىٰ لَرَجَحَتْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
الحدیث قال النبی صلی الله علیه و آله حاکیاً عن ربه عز و جل انه
قَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَىٰ عَبْدِي ذِكْرِي تَوَلَّيْتُ أُمُورَهُ
وَكُنْتُ جَلِيسَهُ وَأَنِيسَهُ وَمُحَدِّثَهُ یعنی هرگاه دل بندهٔ من در
اکثر احوال بذکر عزت و جلال و شکر نعمت و کمال من مشغول باشد
کار او را بهیچ غیری وا نگذارم بلکه خود متوجه امور او شوم و همه
مرادات او را برآورم و آثار فضل خود را همنشین او گردانم

و انوار فیض خود را مونس او سازم که در خلوتخانه محبت با ما سخن گوید
جواب او بزبان هاتف رحمت بگوش رسانم و چشم دل او را از نظر
نور جلال و جمال خود کردانم بنده که با یاد ما و ذکر ما آرام
جوید از بند اغیار رش برهانم و بخلعت قرب خود شادش
کنم پس رحمت بر جان همتی باد که ذکر حق را ورد جان خود
سازد تا بحکم این حدیث افشا عنایت الهی سایه بر کار او
اندازد و نور هدایت حلقه دلش را بجنباند و از دست
وجود خودش برهاند و بوجود بیکرانش رساند تا از همه
اعراض نموده رو بسوی او آورد که فرموده وَاذْكُرُونِی
اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونِ ای مومن دوست میگوید
مرا یاد کن تا ترا یاد کنم و اما یاد کردن بزرکتر است از هر چیز
که وَلَذِكْرُ اللهِ اکبر عاشق صادق باید که بدین اشارت هرکز
از ذکر حق غافل نشود هر که از یاد او غافل شود هیچ کار بر نیاید
نظم

نظم تا زنده ایم ذکر لبش بر زبان ماست یادش همیشه مونس جان و روان ماست
سخن سالکان مسالک طریقت و مالکان ممالک حقیقت است که
اُذْكُرِ اللهَ عَنْ نِسْیانِ مَا سِواهُ یعنی حق را یاد کن بطریقیکه همه
کائنات را فراموش کرده باشی نظم مارا خواهی خطی بعالم
درکش کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش لا اله الا الله اشارتست
بنسیان ما سوی الله و عبارتست از ذکر الله و حقیقت ذکر آنست
که ذاکر غیر مذکور را فراموش نماید و گفته اند که ذکر را سه مرتبه است
اوّل ذکر عام که از آن سبب غفلت از دل و هر گاه که غفلت مرتفع
شود مؤمن ذاکر در این مرتبه متوجه حضرت عزت شد دوم ذکر
خاص و آن از آلت قید تمیز باشد و با خودش شعوری نمانده باشد
سیم ذکر اخص و آن فنای ذاکر است از خلقت او و بقای او است
بحق و در اینمرتبه ذاکر در مذکور فانی شده باشد بدانکه اوّل کسی که
لا اله الا الله گفت نوح پیغمبر علیه السلام بود چون طوفان از تنور
بر آمدن گرفت و نظر او بر هیبت و شدت آن بلا افتاد در آنوقت
گفت لا اله الا الله پس هر که این کلمه طیبه بگوید از نوح بهره

باید واوّل کسیکه الله اکبر گوید حضرت ابراهیم علیه السلام بود
چون حق تعالی از برای قربانی اسمعیل علیه السلام فرستاد
که وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ چون ابراهیم علیه السلام کیش را دید
گفت الله اکبر پس هر که الله اکبر گوید از فیض ابراهیم علیه السلام بهره
باید واوّل کسیکه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود پس هر که این ذکر را ورد کند
از شفاعت او بهره مند گردد سبحان الله ذکر انبیاست و این
مقام بزیارت لبسطی محتاجست واما لایق باین مختصر نیست
حسبنا الله ونعم الوکیل مصرع ذکر ذاکر حفظ جان ذاکر است
العزیز رحم وشفقت از خصلتهای مؤمن است ورکنی از ارکان
دین بموجب التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله ونیز حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرموده است یرحم الله الرحمن ارحموا
مَنْ فِی الْاَرْضِ یَرْحَمْکُمْ مَنْ فِی السَّمَاءِ یعنی آنهائیکه رحم کنند
بریکدیگر در روی زمین پس آنهائیکه در آسمانند بر ایشان رحم کنند

پس برشما

پس برشما باد که با نیکوکاران نیکوئی کنید وهم صحبت شوید تا نیکوئی ببینید
وبا بدان وبدکاران وظالمان واهل دنیا آمیزش مکنید وهم صحبت
مشوید وگمان مبرید که حق تعالی غافل نیست از آنچه میکنند
ظالمان ومیگویند وحق تعالی بر آنقوم لعنت کرده است قوله
تعالی اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ پس نیکوئی کن با نیکان
ورحم وشفقت کن با متقیان وزیردستان وبیچارگان که قهر وشفقت
بایشان ورزیدن از کار آن دین نیست نظم

غریبان را نکودار و میازار — که در غربت دل آزرده است بسیار

آورده اند که یکی از زاهدان پاک سیرت ومتواضع پاکیزه طینت
در نواحی بغداد صومعه داشت وهمه ساله صبح وشام العبادات
ملک علام گذرانیده بود ودر زاویه قناعت سر در گریبان
فراغت برده وظیفه که از عالم غیب حواله او شده بود از آن
نواله آرمیده تا آنکه شبی تلاوت قرآن میکرد ومرورش از آنی

آیهٔ کریمه افشا کرد وَانْکِحُوا الْاَیَامٰی مِنْکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ
عِبَادِکُمْ وَاِمَائِکُمْ اِنْ یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ
مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ زاهد اندیشه نمود و مایل
گرد و با خود گفت بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که النِّکَاحُ
سُنَّتِی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی قیام باید نمود
و فرمان تناکحوا و تناسلوا باید اذعان نمود پس از نزدیکی
آن زاهد عالم فاضل بود که همتا و مانند نداشت و در علم و فضل
او کسی در آن عصر نبود نزد زاهد پیش او رفت و گفت یا مولانا با تو
در امری مشورت میکنم آنچه موافق شرع و راه صواب باشد
با من بگو که گفته اند نظم مشورت رهبر صواب آید در همه کار
مشورت باید پس زاهد احوال را باز گفت که میخواهم کدخدا
بشوم و آن دانشمند رسم استخاره و استشاره بجای آورد
و گفت مصرع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
فکری بغایت پسندیده کرده که زن خواستن مرد را زینت
دینیت و روش آئین است و کمال صلاحیت و محافظت
نفس

نفس در امور دین و شرع مبین است و بقای طاعت و عبادت بهمین است
و ذکر حق بدان متوزع است اما جهد باید کرد که رفیق شفیق بدست
آوری و در بند مال و جمال و زینت نباید بود که هر که در بند مال
و جمال زن باشد آخر بندامت کشد اما باید که از خاندان
عصمت باشد که او دایم بر رضای شوهر باشد و از زن خوب صورت
بد سیرت احتراز باید کرد که گفته اند بیت زن بد در سرای مرد نکو
هم درین عالم است دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار زاهد گفت یا مولانا لطف فرمائید که با چه طایفه
از زنان ملاقات کنم و با کدام گروه از زنان وصلت نمایم
آن عالم گفت که با زنان صالحه که از خاندان عصمت باشد که از
پدر و مادر خود علم و خوبی فرا گرفته و دیگر آنکه وَدُودٌ وَلُودٌ
بود یعنی فرزند آور و شوهر دوست باشد و از خیانت مبرا
بود و همچنین زنی بهر خانه که قدم گذارد خیر و برکت در آید
و روشنی افزاید زاهد گفت دیگر از کدام طایفه زنان اجتناب
و دوری باید کرد گفت از زنان سلیطه اجتناب لازم است

و آنها بر سه قسمند اول زنان حنانه دویم زنان منانه سیم زنان
انانه اما حنانه زنیست که از شوهر مانده باشد بمرگ یا طلاق
میان ایشان جدائی افتاده باشد آن زن همیشه یار شوهر اول
باشد و دل بخانه نبندد و منانه زنیست صاحب جمال یا صاحب
مال که آن را دستگاه خود سازد و دایم بجای شوهر نموده
باشد و بر شوهر منت نهد و همیشه بر شوهر ناز و کرشمه و استغنا
کند و خواهد که شوهر لفرمان او باشد و انانه زنیست که چون
شوهر خود را ببیند آواز خود را باریک کند و خود را
بشوهر وانماید و خواهد که شوهر خدمت او کند و برهفتاد او باشد
و هر کار کند شوهر با او هیچ نگوید از این طایفه زنان دوری
و اجتناب لازم است و احتراز باید کرد زاهد گفت در باب حسن
و جمال زن چه میفرمائید آن عالم فاضل گفت حسن و جمال زن در
خوبی خویش خوئی و پارسائی و عصمت و فرمانبرداری شوهر است
که خوب سر کند چون زاهد این نصایح بر سبیل تمثیل از آن

عالم

عالم فاضل شنید گفت یا مولانا نود سال از عمر من گذشته است حالا
انتمیعنی یافتم که زن خواستن سنت است و مستحب پس آن عالم را
وداع کرده بصومعه خود رفت و در همان شب مریدان خود را
طلبید و گفت دختری میخواهم از خاندان عصمت که بنکاح خود
در آورم و بسنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نمایم
که تا حال از این غافل و محروم بودم مریدان گفتند که در
این امر تعجیل نباید کرد تا فکری بکنیم زاهد گفت تعجیل در کارها
بد است لیکن در کار خیر نیکو است که شاید مرا عمر لغز دار نشد
مریدی در آن میان بود بغایت متقی و پرهیزکار گفت مرا دختریست
بالغه عاقله صالحه کامله بسیار با عصمت اگر دستوری باشد
بخدمت حاضر کنم زاهد اجازت داد و آن مرید بخانه رفت چادری
بدختر خود پوشانید و آورده زاهد او را عقد بست و مریدان
از صومعه بیرون رفتند زاهد با دختر ملاقات کرد دختر در پهلوی
زاهد نشست و بر جانب چپ و راست خود نگاهی کرد و در

گوشهٔ صومعه ابریقی و بوریائی دید برخاست و وضو ساخت دو رکعت
نماز کرد و بعد از نماز برخاست و بگرد خانقاه گردید و بخانهٔ
دیگر رفت باز فرش و اسباب دنیائی بنظر در آورد و تجملات
ملوکانه دید بعد از آن پیش زاهد آمد و بنشست و گفت اینخانه
بخانهٔ اهل دنیا میماند و من ترا از اهل توکل و توسل شنیده
بودم و تو دعوی درویشی میکنی این همه اسباب دنیا چرا جمع کرده
با این تعلق دنیا و آخرت کجا جمع میشود که گفته اند حب الدنیا
رأس کل خطیئة نزد خردمندان ستوده خصال و بزرگان
پسندیده افعال هیچ تعهدی گرانمایه تر از درویشی نیست
فقر و درویشی پسندیدهٔ اولیا و انبیا است چنانچه
انبیا و اولیاء کرده اند و فقر با عبادت آلتست که سالک
راه حقیقت سبب دنیا اگر سنگ راه عقبی است اصلا قبول
نکند تو با این همه اسباب چون دعوی درویشی میکنی چون
زاهد از دختر این سخنان بشنید گفت سبحان الله من از طایفهٔ
زنان اینگمان نداشتم که تا این غایت حفظ دین و ایمان
کنند

کنند من قیاس کرده ام که زنی بخانه آورده ام اما این دختر از مردان عالم
عالمتر و داناتر بوده است پس از گفتگوی او حیران ماند و گفت آن
قسم زنان هم در عالم میباشند گفت ای دختر بخانهٔ شوهر که آمدهٔ چه
جهاز آوردهٔ دختر در جواب گفت تن صابر و دل شاکر و زبان ذاکر
و خاطر با هر زاهد پسندیدهٔ خاطر شد باز پرسید که ای دختر که
کسبی و هنری داری گفت آری باغبانی و برزگری میدانم زاهد
گفت باغبانی و برزگری را آلت و مصالح میباید با تو چیزی نیست
دختر گفت تن خود را گاو میکنم و دل خود را زمین میسازم و تخم
عمل و معرفت در آن میکارم و از چشمهٔ دیده آب میدهم تا
حاصل امید ببار آید بعد از آن آنچه حاصل را بداس رضا میدروم
و در صحرای توکل خرمن میسازم و بچوب طاعت میکوبم و بباد شوق
بر میدهم و بکیل محبت می پیمایم و در خزانهٔ رحمت ذخیره میکنم
و مهر خاموشی بر آن میزنم و بامید وعدهٔ او می نشینم تا
آنکه سلطان عادل بانصاف عمل حاصل بخواهد بدهم و منهم
اجرت خود را گرفته میبرم و با فقرا بامت حضرت رسول صلعم

علیه و آله قسمت میدهم چون زاهد این تقریر بشنید او را حالتی روی داد و از هوش برفت بعد از ساعتی که بهوش آمد خروش برآورد و بدختر گفت ای عورت در نود سالگی بزرگی آموختم باغبانی چگونه میکنی مرا بیاموز دختر گفت در دل بندهٔ مؤمن ده بوستان است اوّل بوستان توحید دویم بوستان علم سیوم بوستان حلم چهارم بوستان اخلاص پنجم بوستان تواضع ششم بوستان سخا هفتم بوستان قسمت هشتم بوستان رضا نهم بوستان توکل دهم بوستان امید زاهد گفت در این بوستانها چه باشد و چون توان در این بوستانها رسید دختر گفت باغبان چون وقت صبح از خواب غفلت برخیزد و سجدهٔ شکر بجا آورد اوّل ببوستان توحید رود و تیز کند هر جا خار و علف شک و شبهه قلبی که بیند برکند و دور اندازد دویم ببوستان علم رود هر جا که خاشاک جهل و نادانی بیند برکند و دور اندازد سیم ببوستان حلم رود هر جا که خار حسد و بغض باشد برکند و دور اندازد چهارم ببوستان اخلاص رود هر جا که خار شرک و ریا بیند برکند

و دور اندازد پنجم ببوستان تواضع رود هر جا خار و خس کبر و غرور بیند برکند و دور اندازد ششم ببوستان سخا رود هر جا که خار بخل و حرص بیند برکند و دور اندازد هفتم ببوستان قسمت رود هر کجا خار بدبختی و لجاجت بیند برکند و دور اندازد هشتم ببوستان رضا رود هر کجا خار کبر و منی و گردنکشی بیند برکند و دور اندازد نهم ببوستان توکل رود هر کجا که خار طمع و توقع بیند برکند و دور اندازد دهم ببوستان امید رود هر جا که خار خوف و خلل بیند برکند و دور اندازد چون این بوستانها همه پاک و پاکیزه و بی عیب و علت نماید حاصلش زیادتر میشود و نفعش کلی باشد چون زاهد این تقریر بشنید برخواست و ناله برآورد و بجوش و خروش درآمد و بر سر خود زد و گفت نود سال از عمر گذشته و یکی از این بوستانها را معمور نکرده ام پس گریه و زاری میکرد و گرد صومعه میگردید و چون بید بر خود میلرزید دختر پیش او رفت و گفت ای شیخ بیتابی چیست و این چه حالت است زاهد گفت ای عورت

چگو کردار من وای این وفا دار من من رنجور و بیمارم و در معصیت
گرفتارم دختر گفت من ترا معالجه میکنم بیا زنج صبر و برگ
فقر و بلیلهٔ خضوع و هلیلهٔ خشوع و آملهٔ تواضع و در
هاون توبه بکوب و لیسنات توفیق لباس و در دیگ تقوی
بینداز و بآب خوف بیامیز و بآتش اخلاص بجوشان و بکفگیر
ذکر برهم زن تا کف حکمت برآورد و بکتان جهد صاف کن
و لنگر شکر شیرین نمائی و دهم و جام خجلت سرد گردان
و بکفچه استغفار برآور و بجامهٔ شرمساری بریز و هر روز از
شفا بنوش تا چاشنی بیابی و هضم صحیح و عمل تزکیه کند
و اخلاط ندامت را از وجود تو دور گرداند و بدین را شکفته
معرفت نماید و امراض نفسانی و اوجاع روحانی دو گوشه
شیطان را دور گرداند و دل از دنیای دون سرد شود
چون زاهد این حکمت از آن دختر شنید زار زار بگریست
و گفت آه و اویلا و امصیبتا تا امروز بگمر آگاه در این
عرصه گاه

عرصه گاه ندیدم اما بزن آگاه در این درگاه رسیدم و تا این
زن را ندیده بودم بر سلمانی و دانائی خود مینازیدم بعد از
آن گفت ای دختر در این صغر سن این علم و دانش از که آموختی
و این عصمت از کجا اندوختی دختر گفت از پدر و مادرم فرا گرفتم
پس آن عزیز بدانکه این تمثیل از برای آن آوردم تا مرد عاقل
زن از خاندان عصمت بخواهد و بمال و جمال زن فریفته نشود
تا بعقوبت آن در نماند نظم زن خوب فرمان بر پارسا
کند مرد درویش را پادشا همه روز گر غم خوری غم مدار
چو شب غمگسار بود در کنار زن ار پارسا باشد و خوش سخن
نگه در نکوئی و زشتی مکن همین زنان در جهان آن بود
کز دست شوی همواره خندان بود نقل است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با صحابه فرمود که آیا میخواهید خبر دهم شما را ببدترین
قوم که کدام اند گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمودند که
سخن چینان و دروغگویان باشند که چیزی بگویند که دل مؤمن

را از هم برنجانند و کینه در میان مسلمانان بهم رسانند و سخن بد برادر
مؤمن را باور کنند آنها بدترین قومند که بدی زنان و حرف
زنان خود پیش کسان گویند فصل بدانکه حق زن بر شوهر
اینست که شوهر بداند که حق سبحانه و تعالی آن زن را انیس و جلیس و
محرم راز و محل سکون او کرده و حلال او نموده بداند که چه
نعمتی است که حق تعالی باو داده و او را عزیز داشته باید که او را گرامی
دارد و شکر این نعمت بجای آرد و در رنج و بلا و محنتها صبر نماید
و با زن برفق و مدارا سلوک کند و بسخن غرضی با زن بدگمان
نشود و ظن بد نبرد که گمان بد بدترین گناهان است اگرچه حق
شوهر بر زن بیشتر و واجبتر است اما بر شوهر لازم است که از
او رحم کند و شفقت نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که زن اسیر است و اسیر تست و نفقهٔ زن بر تو واجب است
و باید که گاهی که زن نادانی کند شوهر او را عفو نماید و از سر
تقصیر او در گذرد تا پیش خدای تعالی اجری داشته باشد روایتست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمهٔ

زهراء

زهراء علیها السلام در آمد و فاطمهٔ زهرا از نبی بزرگوار چیزها می پرسید
و آنحضرت بفرمان خدای تعالی جواب میداد و آخر در باب زن و شوهر
پرسید آنحضرت فرمود که ای فرزند بدرستیکه هر زنیکه فرمان شوهر
نبرد فرشتگان بر او لعنت کنند و اگر بی توبه بمیرد جای او در جهنم
باشد فاطمه بدان که هر زنیکه با شوهرش ترشروئی کند بعدد هر ستارهٔ
که در آسمان باشد بر او گناه نویسند و اگر رضای شوهر حاصل نکند
بدوزخ رود یا فاطمه هر زنیکه بشوهر گوید تو از مال من میخوری و
میپوشی آن زن روی بهشت نه بیند و هر زنیکه با شوهر بگوید که من از تو
و در خانهٔ تو نیکی ندیدم بهشت بروی حرام گردد یا فاطمه هر زنیکه
بی رضای شوهر از خانه بیرون رود هر قدمی که آن زن بردارد یک در
دوزخ بر روی او بگشایند یا فاطمه هر زنیکه شوهر را تکلیف بچیزی کند
که شوهر بر آن چیز قادر نباشد آن زن از رحمت الهی دور گردد ای فرزند
اگر جایز بود بغیر خدای تعالی را سجده کردن البته میفرمودمی که زنان
بر شوهران سجده کنند یا فاطمه هر زنیکه رضای شوهر نگه داشتن
برابر حج سنتی باشد و برابر آزاد کردن بنده است یا فاطمه

خوشا حال آن زن که شوهر از او راضی باشد که بهشت در آید بیت
در پارسائی و عصمت و آنکه بری و شوهر خود شگفته باشد و در بلا
و درویشی و فقر و فاقه شوهر صبر کند و برضای شوهر باشد نظم
در انروز که بنیادش نهادند / بهر کسی هر چه لایق بود دادند
زن از بهر وفا نامد بدنیا / بلک دادند وفا بر زن نزادند
این غزل برای آن آوردم تا بر قول و فعل زنان اعتماد ننمائی
و دل بمهر و محبت زنان نبندی و بمال و جمال زن فریفته نشوی
و دل بر زن نبندی که تا در نظری در دل ایشان جا داری
و بزرگان گفته اند که اکثر زنان در انتظار مرگ شوهر اند که
شاید از و بهتری بهم رسانند و نظر زنان بهر مردی که افتد
گویند کاش این مرد شوهر من میبود و در کنار این مرد میبودم
از آن است که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود فرموده که
ان کیدکن عظیم یعنی مکر و حیله زنان عظیم است پس از
کید زنان بترسید و از مکر ایشان ملاحظه نمایند ای عزیز
اگرچه

اگرچه مرد را بی زن نباید بود اما هر زنی را بزنی نشاید پس بر مرد
لازم است که از خاندان عصمت و عفت زن بخواهد تا ببلای
آن زن در نماند و در پی زر و زیور و حسن و جمال نرود و فریفته
او نشود بدان ایها العزیز نکاح یعنی زن خواستن سنت موکد است
و متضمن بقای نوع انسانیست و آیات و احادیث در این
باب بسیار وارد شده است چنانچه ایراد آنها بطول میانجامد
و چون این مختصر گنجایش آن ندارد لهذا شمه در بیان زنان صالحه
و پارسا آورده میشود بدانکه از ازدواج اولی و افضل است از
تخلی و عزوبت و اشتغال بعبادت که جمیع انبیا و اولیا و ائمه معصومین
علیهم السلام بر این رفته اند صبر را خاصیت بسیار و منفعت
بیشمار است و حق تعالی در کلام خود فرموده الا الذین صبروا
اولئک لهم مغفرة واجر کبیر یعنی آنانکه صبر و شکیبائی
کنند در محنت و بلا صبر پیشه نمایند پس بر ایشان رحمت و مزد بزرگ
و آمرزش گناهان و بدانکه در بلا صبر کردن آرایش دین مومن

و موجب ترجیح ایمانست قال رسول الله صلی الله علیه و آله إنّ البلاء
موکّل بالانبیاء ثمّ بالاولیاء ثمّ بالامثل فالامثل
یعنی بلا موکّل انبیاء و اولیا و اوصیاء و بر مثل ایشان نازل
میشود مرتبه بمرتبه هر کرا بلا گرانترست مرتبه اش افزونتر باشد
و هر کرا خدای تعالی طعم بلا چشانید از آن بلا لذت یافت که در نعمت افتاده
پس همیشه مشتاق بلا باشد چون بلا مقصود خدا و دوستان خداست
در دیدن بلا بعجز و اضطراب در نمی آیند که این بلائیست که گذار مردان
خدا را راه بدانست هر که بدان راه رود اثرها و نشانهای
ایشان همه می بیند تا زمینی که باران محنت در آن نبارد گیاه
محبت و رستگاری بار نیارد و چون محبت و محنت در صورت
خطی یکیست پس هر جا که محنت باشد محبت حاصل آید و بدانکه
در دفتر درویشی و بیمار تازیانه خداست که دوستان خود را
بدان میراند تا بدرجهای بلند برساند و صبر صفتیست بغایت
پسندیده و حق تعالی فرموده إنّ الله مع الصابرین و صبور
و شکور

و شکور دو اسم از اسمای الهی است روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی از جمعی از انصار پرسید که آیا شما مؤمنانید ایشان گفتند خدا
و رسول او بهتر میدانند آنحضرت فرمود که علامت ایمان چیست گفتند
در حال وسعت شکر میکنیم و در حال بلا و تنگی صبر مینمائیم آنحضرت
فرمود که علامت مؤمن همین است دیگری آورده اند که شخصی از امام
محمد باقر علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله مراد از صبر جمیل که حضرت حقتعالی
در کلام خود خبر داده کدام است فرمود که مراد از آن صبریست که پیش
مردمان شکوه نکنند و از بینوائی و بیچیزی خود ننالند و مصیبتی که پیش
آید صبر و شکر نمایند از یکی از اولیاء پرسیدند که تو پیر و ضعیفی چگونه
روزهای گرم دراز روزه میداری گفت برای آن روز که بسی درازتر
و گرمتر از این روزهاست صبر در طاعت و بندگی خدا آسانتر است
تا صبر بر ترک معصیت که حق تعالی فرموده إنّما یوفّی الصابرون أجرهم
بغیر حساب و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که صبر با ایمان
همچون سر است با بدن و صبر آنست که تلخیها را فرو خوری و روی
ترش نکنی که صبر کلید درجاتست و وسیله حصول فلاح و سبب

رضای معبود است و رسیدن بمراد و مقصود خواهد بود و حضرت رب العزت
ایوب را جریدهٔ صابران فرموده که نعم العبد انه اواب و در حق
صبر و شکیبائی ایشان بسیار ثوابهاست که در مقام ادا تقریر خواهد
پیوست آورده اند که یکی از بزرگان دین را بتهمتی متهم
ساختند و بزندان بردند و چه بی کردی بود او در آن زندان
و بند بیتابی کردی و دستی داشت او را خبر شد رقعهٔ باو نوشت که
ای برادر در آن بند و زندان که هستی دست در عروه الوثقی زده
صبر و شکیبائی کن و دیدهٔ دل را بامید فرج ابد از مرصع گردان
و یقین بدان که محنت و بلا از حضرت عزت نامزد تو شده
و بتو خواهد رسید و از غیر او مدان و بدانکه صبر و شکیبائی را
فواید بسیار است اول آنکه دل را از معاصی پاک میکند دوم آنکه
آدمی را در ثواب اجر صابران داخل میکند سیم آنکه از
خواب غفلتش بیدار میسازد چهارم آنکه شناسائی بهمه ساند
تا قدر نعمت داند پنجم آنکه لبعادت توبه اش مستعد گرداند
ششم آنکه بر اقامت طاعات و خیرات باعث گرداند و شتاب
فرج

فرج بصبر عیاد است چنانکه فرموده الفرج بعد الصبر عبادة چون آن مرد این
رقعه را بخواند آن محنت بر دل او سهل و آسان شد و حضرت جبار
او را در اندک مدت وقتی نجات داده ذوالنون مصری گوید که صبر
آنست که ترک همه مخالفتها کنی و در جرعهٔ بلاها و محنتها سکوت ورزی
و با آنکه درویش و فقیر باشی اظهار غنا و توانگری کنی و هرگز
شکایت پیش مردم نکنی و خود را با وجود اندوه خندان و شاد
وا نمائی تمثیل گویند لقمان بپسر خود گفت یا بنی
العافیة اربعة عافیة النفس وعافیة الدین
وعافیة الدنیا وعافیة العقبی یعنی ای پسر که در دنیا
هیچ چیز بهتر از عافیت دایمان نیست و عافیت چهار است اول
عافیت نفس دوم عافیت دین سیم عافیت دنیا چهارم عافیت
عقبی اما عافیت دین بر سه نوعست اول دینی که با در راه راست
باشد دوم جدی که توفیق یار او باشد سیم حذری که ظن نیاز او باشد
و عافیت دنیا نیز در سه چیز است اول رزق حلال بی شبهه دوم زن
صالحه با عصمت سیم ایمن بودن از دوست و دشمن نیاز برای

این نعمتها شکر واجب است چون این نعمتها را از منعم حقیقی داند
شکر آنرا گزارده باشد دیگر این محل مذکور شد که صدقه رد بلاست و راه
نجات خود میرد و در این باب سخن بسیار است و حق تعالی فرموده
إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ
لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ یعنی صدقه دهندگان و قرض دهندگان خدای
را یعنی مال خود را از برای رضای خدا بذل کنند حق تعالی مضاعف
گرداند اجر ایشانرا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ وَتَزِيدُ فِي الْعُمُرِ یعنی صدقه رفع بلا میکند
و برکت در عمر میشود و نیز آنحضرت فرمود که اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ
بِشِقِّ مِنْ تَمْرَةٍ یعنی بپرهیزانید خود را از آتش دوزخ بصدقه
اگرچه نیم خرما باشد اصحاب گفتند یا رسول الله نیم خرما چه وزن
داشته باشد فرمود حق تعالی آنرا در خزانه رحمت خود پرورش دهد
تا آنکه بمقدار کوه احد گردد چنانکه یکی از شما گوسفند لاغری
در خانه میبندید تا فربه شود باید که در صدقه دادن منت
نگذارید و عمل خود را بآن ضایع مسازید چنانکه حق تعالی
فرموده

فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى
كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ
وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا یعنی ای جماعت کسانیکه ایمان آورده اید
ضایع مکنید صدقات خود را بمنت نهادن و اذیت کردن مثل
آنکسیکه نفقه میکند مال خود را بجهت ریا و سمعه و ایمان ندارند
بخدا و روز قیامت پس مثل او مانند سنگی است که بر روی او قدری
خاک باشد و گیاه روییده پس بخورد باد و باران قطره بزرگ و ببرد
آن خاکرا و نماند مگر آن سنگ خالی پس این برای آنست که چون
خواهد صدقه دهد باید اول ببیند قبول حضرت باری تعالی سازند
بعد از آن بدست سائل دهد بمضمون الصَّدَقَةُ تَقَعُ أَوَّلًا عَلَى
يَدِ الرَّبِّ ثُمَّ السَّائِلِ چون صدقه از دست متصدق بدست
سائل رسد چهار کلمه گوید اول آنکه ای بنده خدا من خوار بودم
تو مرا بزرگ کردی دوم آنکه من نیست بودم تو مرا هست کردی
سیم آنکه نگهبان من بودی اکنون من ترا محافظت میکنم چهارم

اینکه آسوده باش که از بلا نجات یافتی تمثیل دیگر در باب صدقه
بیاوریم بتمثیل آورده اند که روزی عزرائیل علیه السلام
پیش داود علی نبینا و علیه السلام نشسته بود و جوانی با جمال
و کمال نیز در آنجا مقام داشت حضرت داود علیه السلام گفت
یا اخی این جوان را چگونه می بینی عزرائیل گفت یا پیغمبر خدا این
او را چه سود که بعد از هفت روز جان او را قبض خواهم کرد
حضرت را ملول خاطر گشت گفت الحکم لله چون هفت روز گذشت
حضرت داود علیه السلام آن جوان را بسلامت دید چون ملک الموت پیش
آنحضرت آمد احوال پرسید که شما تا هفت روز وعده کرده
بودید عزرائیل گفت آری اما آن ساعت که از نزد شما از
برای رضای خدا صدقه بدرویشی داد و درویش در حق او دعا
کرد و گفت ای جوان حق تعالی در عمر تو برکت دهد
پس دعا مستجاب شد و هر روز عمر آن جوان لیالی مبدل
گردید که تا همنشین تو باشد که از برکت الصدقه پس ای
مؤمن حق تعالی صدقه دهنده را وعده مغفرت
داده

داده چنانچه فرموده وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً وَفَضْلاً و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که صَدَقَةُ الْمُؤْمِنِ تَرُدُّ الْبَلاءَ وَ
یَصْرِفُ عَنْ صاحِبِها آفاتِ الدُّنْیا وَعَذابَ الْآخِرَةِ از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که صدقه چهار حرف است
و هر یک از آن اشارت بشارتیست که واضحست اول یعنی صدق
دویم یعنی دلیل بهشت سیم یعنی قربت چهارم یعنی هدایت باعمال
صالحه پس خوشا حال کسی که از مال فانی طلب ملک باقی نماید
پیش از آنکه ناگاه مرگ فرا رسد و خورشید عمر بر سر کوه فنا در آید
زادی و توشه فرستاده باشد نظم زر و نعمت اکنون بده کان تست
که بعد از تو بیرون ز فرمان تست بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان
من ورنه حسرت بری ره نیک مردان آزاده گیر چو استاده دست
افتاده گیر کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی رساند بخلق خدای
ایراد سخن در باب صدقه و احسان زیاده از آنست که در
امثال این مختصر شرح توان داد و اکتفا آنکه چون بنده مؤمن را
در گور گذارند فرشتگان عذاب از جانب پای او در آیند نماز او

او مانع آید که دیده نگذارد و از بالای سر او در آید روزه نگذارد و از جانب
راست او در آید صدقه نگذارد و چون از جانب چپ او در آید
عفت حراست او کند چون از پیش روی او در آید اعمال صالح او را
حراست کند پس فرشتگان گویند خوشا حال تو زندگانی تو ای بندهٔ
مؤمن که در دنیا جای خود را در آخرت مهیا نمودی پس دری از
بهشت بر روی او گشایند و مکان او را بدو نمایند بعد از آن
فرشتگان رحمت فرود آیند و او را بشارتها دهند الحدیث
چون این حکایت شنیدی تا اختیار در دست داری از مال خود
توشهٔ آخرت بردار و بوارثان و جهان ثانی مگذار که چون بانتقال
رسی چیزی نه مانی پشیمانی سود نکند هرچند پشت دست بدندان
گزی نفعی نبخشد بیت برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس
تو پیش فرست تمثیل دیگر آورده اند که در عهد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جوانی بود از انصار که مال بسیار جمع کرده بود از حلال
وقتی بیمار شد آنحضرت بعیادت او رفت راوی گوید که جمعی
در خدمت آنحضرت بودیم چون ببالین او رسیدیم آنجوان
گفت یا

گفت یا رسول الله گواه باش که ایمان آوردم پس کلمهٔ شهادت جاری
کرد و عرض کرد که یا رسول الله وصیت میکنم که چون من از این عالم
بروم مال مرا بدست خود بفقرا و مساکین قسمت کنی و تصدق نمائی
آنحضرت قبول کرد و از آنجا بیرون آمدیم آنجوان در آن بیماری
بمرد آنحضرت فرمود تا مال او را ضبط کردند بعد از چند روز دیگر آنحضرت
بخانهٔ او آمد فرمود تا تمام مال او را خیرات نمودند من با خود
گفتم که خوشا حال توانگران که هم دنیا دارد و هم آخرت خوشا
حال آنجوان ما در آخرت چه داریم و چه خواهیم کرد آنحضرت
در فکر نگریست و بنور معجزه دریافت پس بدست مبارک خود یکدانه
خرما برداشت و بمن نگاه کرد و دست مبارک خود را بلند کرد
چنانچه زیر بغل مبارکش نمودار شد فرمود که این چیست که بر دست دارم
گفتند فدای تو شویم یکدانه خرماست فرمود بحق آن خدائی که مرا براستی
بخلق فرستاده که اگر آنجوان بدست خود یکدانه خرما در راه خدا
تصدق میکرد بهتر از این بود که بنیابت او همهٔ مال او را تصدق کردم

پس معلوم برادران مؤمن باشد که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله چنین فرموده باشد
دیگر چه مقدار عذر و چه مقدار معذرت مانع است پس از این تحمیل
آگاه باید شد و بعمل نیک باید پرداخت که فردا هر کس بکار خود
گرفتار است و محبت زن و فرزند همه بغرض آمیخته است و هر که
تیشه بر پای خود میزند پس دست در عروة الوثقی تقوی باید زد و بمحبت
زن واهل دنیا خود را تهلکه نباید انداخت حکایت
در بحر السعاده آورده اند که مردی بود عارف و آگاه بسیار بزرگ
و دانا چون عمر او باخر رسید با ایمان بود در آن دم آخرین
مقام و رفیقان بهشتی او را باو نمودند آن مرد متقی متوجه
پاکنظرف بود با خود عیش خوش داشت زن و فرزندان را که بر
بالین او جمعیت بود و ناله و زاری میکردند آن مرد چشم بگشود ایشانرا
گریان دید گفت چرا گریه میکنید گفتند از برای تو گفت جای و مکان
من در نهایت خوبی است ای کاش زودتر از این زندان پر محنت
خلاص میشدم پس روی بجانب زن کرد و گفت تو از برای چه گریه میکنی
گفت چنین گریه نکنم که تو مونس و محرم و غمخوار من بودی بی تو چون خواهم
کرد و در فراق تو تنها و بیکس و غریب چگونه بسر برم پس از
فرزندان

فرزندان پرسید گفتند از برای آنکه بی پدر و یتیم میمانیم آنگاه از دم بر استان
استفسار نمود گفتند چون تو یار و مصاحبی از میان ما میروی پس از
پدر سؤال نمود گفت ای فرزند چون گریه نکنم که امید داشتم چون تو یاری کار
دارم نام من در جهان گم نخواهد بود چنین تو برای من ضعیف و ناتوان
میمانم پس دختر را بیمار کرد پرسید که نوحه و زاری تو از چه راه است گفت ای
نور دیده من چون نسازم که آرزو داشتم در دست تو بخاک روم و در میانه
دولت تو این پنج روزه عمر را بگذرانم چون این سخنان از ایشان شنید
برخاست و تکیه کرده بنشست و گفت حیف از این عمر کوتاه که در راه
شما صرف کردم و صد افسوس که شما پدر دانا را از دست خود داده ام
و شما همه در غم خود بوده اید و هیچکدام در غم آخرت و دین
من نبوده اید که آیا بر سر من چه خواهد آمد و چه عقبها در پیش
دارم و از سکرات موت و تلخی جان کندن چون خلاص
خواهم گشت شب اول گور و منزل تنگ و تاریک بی همدم جواب
منکر و نکیر را چون خواهم داد و از گور چون خواهم برخاست
و نامه اعمال من چون خواهد آمد و از صراط چون خواهم

روزگار
گذشت ایام رنج نصیب خواهد شد یا بهشت شما هم از برای
خود ناله میکنید مطلقا از برای ما فرنفعی ندارد این گفت
وجان بحق تسلیم کرد الحزین این تمثیل شنیدی نیکو با خود فکر کن
واندیشه نما که اینراه همه را در پیش است واز حال خود غافل
مشو وبتعلقات دنیا ودوستی خویشان واقربا فریفته نباید شد
که حق تعالی در کلام خود فرموده یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ
ودر جای دیگر فرموده یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اینها
بحال تو نفعی نخواهد کرد الا عمل صالح که آن رفیق ومونس
تست وخیرات ومبرات که کرده در آنروز دستگیر وفریاد
رس تو خواهد بود جماعتی که امروز لاف محبت میزنند از برای
نفع خودشان است چون از دنیا رفتی هیچکدام یار تو
نکنند مصرع تا در نظری در دلشان جا داری
چون رفتی رستی وچون بدانجا رسی دانی که راه گریستن بایستی
حکایت آورده اند که روزی حضرت عیسی علیه السلام بگورستانی
میگذشت گفت السلام علیکم یا اهل القبور بدانید که ما
زندگانیم

زندگانیم وشما مردگان وما از شما بچهار کار در پیشیم که میتوانیم
بجا آورد آوازی از گور آمد که ای پیغمبر خدا آن کدام است آنحضرت
فرمود اول آنکه ما فریضه‌های حق تعالی را بجا میتوانیم آورد دویم
آنکه ما فرمان واوامر الهی را بپذیریم ومیکنیم سیم آنکه ما سنتها
واحکام حق تعالی را بجا میاوریم چهارم آنکه ما دوستان خدا
را زیارت میکنیم شما از اینها عاجزید آنگاه آوازی از گور
آمد که ای پیغمبر خدا ما نیز بچهار چیز از شما سبقت گرفته ایم اول
آنکه تلخی جان کندن را چشیده ایم دویم آنکه شب اول قبر را
گذرانیده ایم سیم آنکه جواب نکیر ومنکر را گفته ایم چهارم آنکه ما
از خوف زوال الایمان رسته ایم دیگر یا پیغمبر خدا شما را خبر دهم
که هر چه پیش از خود فرستید آن ذخیرهٔ شما است وآن صدقه
با اخلاص باشد که بدست خود تصدق کنید وما پیش از خود چیزی
فرستاده ایم وامروز در اینجا بکار آمد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرموده که صدقه بر پنج قسمت اول آنکه یکی بده ده بستان وان
صدقه ایست که بفقرا ومساکین دهند که تندرست باشند دویم آنکه

یکی بهفتاد حسنات و آن صدقه ایست که بدرویش بیمار یا مریض علت
دارد دهند سیم آنکه یکی بهفتصد حسنات و آن صدقه ایست
که بر بینوا و فقیر وابستهٔ خویش دهند چهارم آنکه یکی بهفت هزار
حسنات و آن صدقه ایست که بعالم فقیر صالح پرهیزکار دهند
پنجم آنکه یکی بهفتصد هزار حسنات و آن صدقه ایست که بفقیران
عیار بار ضعیفان بیکس و بیکار دهند که مستحق آن باشند و حق
تعالی ذکر ایشان را در کلام خود فرموده که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي
الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ
نظم گر تو میخواهی که برگردد بلا   با خلایق برّ و احسان ملیما
زانکه از حضرت صحیح است این خبر   بهر تو صدقه کند ردّ بلا
بدانکه بدترین دشمن آدمی نفس شوم است که او را بجای
ضلالت میاندازد و هر که بمراد نفس رود پیروی هوا و هوس
کند در

کند در فیض و راه حق بر او بسته گردد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مخالفتش را جهاد اکبر نامیده و گفته اند خود بین خدابین
نشود و این معنی حجابیست میان بنده و خالق و پنج طاعت
و عبادت نزد حق تعالی بهتر از مخالفت نفس نیست و حق تعالی
در کلام خود فرموده که وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ
الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى   آورده اند که لقمان حکیم
خود را گفته العزیز چهار صد پیغمبر را دیده ام و خدمت ایشان
کرده ام هفتصد سال حکمت آموختم چهار صد سال علم کتاب آموختم
چهار چیز از علم هشیار کردم اول آنکه زبان را از غیبت و لغو
و فحش و بیهوده و هرزه محافظت باید کرد که زبان وبال اینکس است
قوله تعالی يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ
دویم آنکه چشم خود را از زنان مسلمانان و حرام نگاه باید داشت
کقوله تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ سیم
شکم خود را از خوردن لقمهٔ حرام نگاه باید داشت که آخر مرگ است

وعذاب مال حرامی که خورده میباید کشید و لذت آن باید چشید کقوله
تعالی کل نفس ذائقة الموت چهارم آنکه دل خود را از گمان
بد بر مردم نگاه باید داشت کقوله تعالی وظننتم ظن السوء
وکنتم قوما بورا و بدترین گناهان از این چهار عضو خیزد
چون یکی از برادران مؤمن شما در او خصلتی باشد که از آن منکر شوید
آنرا بخوبی و اصلاح تاویل کنید و سخن غیبت کننده را گوش نکنید
تا خجل او نشوید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غمازان
و بدگمانان و بدگویان حلال زاده نباشند و جای ایشان در
دوزخ است پس با این جماعت صحبت مکنید و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله پرسیدند که یا رسول الله ما را از چه چیز باید ترسید آنحضرت
زبان خود را بدست گرفت و فرمود اینست که آدمی را ضرر میرساند
پس محافظت او لازم است آورده اند که مالک دینار گفت
ای مسلمانان هرگاه شما را سیاهی در دل و گرانی در بدن و
تنگی در رزق پدید آید بدانید که از زبان زیانکار شما است
و حرف هرزه و عبث و سخن لغوی صادر شده و از زبان
آزاره

آزاره باو میرسد العیاذ آنکه لقمه ولکرده و خواهی که ملکین همه را خواهند
نوشت اگر از دیگران شرم نمیکنی باری از آن دو فرشته شرم دار
و ایشانرا آزار مکن که بر تو لعنت میکنند العیاذ بالله و هم آنحضرت
فرمود که غیبت کننده و شنونده هر دو و مکسبی مانند که منجنیقی برای
خود نصب کرده اند و اعمال نیکو و حسنات خود را بجانب یمین و یسار
و مشرق و مغرب پراکنده میکنند ای مؤمن از این حدیث صحیح عاقل
مشو گوش و زبان و چشم و دل خود را نگاه دار تا فردای قیامت در
ندامت در نمانی گویند شخصی یکی از بزرگان دین را غیبت
کرده بود چون آن خبر برده و آنعالم بمکاشفه دریافت در ساعت
کیسه زری در میان طبقی گذاشته برای او فرستاد آنشخص آن
را دید نهایت برخواست و بخدمت آنعالم آمد و گفت یا مولانا
بچه سبب مرا باین انعام سرافراز فرمودید گفت از برای آنکه شنیدم که تو
بسیار برای من ذخیره کرده و در عوض خواستم که زبان ترا شیرین کنم
و احسان تمام گفت چه کرده ام گفت شنیده ام که غیبت کرده مرا
و گناهان مرا برده آنمرد خجل و منفعل گشت و عذر بسیار از او خواست

وحلیت حاصل نمود و توبه کرد دیگر آنکه از فضل بن ایاز پرسیدند
که فاسق را غیبت میتوان کرد گفت نه و خاموش باش که هیچ
حرف بیهوده و لغو چرا باید مشغول شد که ملکین در نامهٔ اعمال ما
مینویسند چرا بذکر حق تعالی مشغول نشویم پس زبان را هیچ گاه
بدعادت نباید داد و در خبر است که شیطان لعین گفته که
هرگاه فرزند آدم سه خصلت ببینم مرا کافی است و از آن
خوشحالم و زیاده از آن نمیخواهم اوّل آنکه خود را در میان خلقان
بر گزیند و بهتر داند و صاحب کمال شمارد و بدانش خود بنازد
و غرور و تکبّر بخود راه دهد و مردم را بدکردار داند اینچنین
کسان از جملهٔ یاران و هواداران و متابعان منند
و از ایشان راضی ام دوّیم آنکه عمل نیکی کند و او را سهل داند
و گناهان خود را فراموش کند و از آن پروا نکند اینها یاران
و دوستان منند سیّم آنکه عمل خودش بنظر خودش خوش
نماید و خودپسند باشد و خوار و حقیر شمارد نقل است
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حفظ زبان از
از شرایط ایمان است دشمن ترین خلقان نزد حق تعالی
کسی است

کسی است که مردم از زبان او بترسند و در حدیث آمده که در زمان پیشین
پیغمبری در مناجات گفت الهی میخواهم که شیطان را بصورت خودش
ببینم بنمائی فرمان رسید که از مسجد بیرون رود ملاحظه کن آن پیغمبر از
مسجد بیرون آمده ابلیس را دید که بر در مسجد ایستاده علمی در دست و
طبلی در گردن و تیری در میان فرو برده گفت ای ملعون چرا ایستاده
و اینها چیست که داری گفت یا پیغمبر خدا فی هر روزه بدین صفت در وقت
نماز بدر مساجد میروم و یکی از یاران خود را بدرون میفرستم تا چون
مردم سلام نماز دهند وسوسه در دل ایشان اندازند و من دوال
بر طبل زنم و سه مرتبه باواز بلند ندا در دهم ندای اوّل این بود که
الطّمع الطّمع چون این ندا بگوش جمعی رسد که از خلق طمع دارند
در ساعت روی از نماز بگردانند و در دل بگذرانند که اگر اینجا
توقف کنیم از فلان کار و فلان معامله باز میمانیم پس که دوش من
از رود بیرون آیند و بزیر علم فوجی جمع شوند چون بدم مرگ رسند
این تیر زهرآلود بر جگر ایشان زنم تا در وقت بیمار در شک و شبهه
افتند و بی ایمان و توبه از دنیا بروند و از حضرت رسول صلّی

علیه و آله منقولست که مَنْ تَوَاضَعَ لِلْغَنِیِّ لِأَجْلِ غِنَاهُ ذَهَبَ
ثُلُثَا دِینِهِ یعنی هر که تواضع و فروتنی کند پیش توانگران
از برای طمع مال دنیا میرود از او ثلث دین او یعنی بهرهٔ
از دین ندارد محققان گفته اند که دو بهره از دین او از برای آن
برود زیرا که آدمی را سه چیز است دل و زبان و کالبد اگر دل
بروی یار گردد تمام دینش برود باز شیطان لعین که غرض جان
آواز هم از طبل من برآید آنست که الحرص الحرص پس هر که در دل
حرص دنیا داشته باشد این ندا بشنود با خود گوید که اگر توقف کنم
دیگران بیع و شری نمایند و نفعها و فایدها برند و من محروم
مانم پس زود از مسجد بیرون آمده در زیر علم من جمع و حاضر شوند
آواز سیم آنست که المنع المنع چون این صدا بگوش خلقان
رسد بخیلان در دل خود بگذرانند که اگر در اینجا درنگ نمایم
مبادا در این مسجد فقیری یا درویشی در آید و از ما چیز خواهد پس
زودتر از مسجد بیرون باید رفت پس از این وسوسه زودتر از جای
نماز برخاسته در زیر علم من در آید متبع فرمان ایشان گویند
خروش

خروش آمد بشمار از خیل و حشم ماشید و آنها که در جای نماز بنشینند و تعقیب
بجای آورند و اوراد خود تمام کنند اگر خدا را خواستتر از مال
دنیا دانند از جملهٔ بندگان خالص باشند که حق تعالی در کلام خود
فرموده اِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ ای مؤمنان بشنوید که
چه گذشت پس شاکر و ذاکر حق باشید و بعد از نماز از روی اخلاص
و جمعیت خاطر بنشینید و از مسجد زود بیرون نروید و فریب شیطان
مخورید و فرمان او نبرید و خلاف فرمان خدا مکنید که دنیا با کسی
وفا نکرده و بی اعتباری دنیا بر همه کس ظاهر است نظم

ترا دنیا همی گوید شب و روز　　که هان از صحبتم پرهیز پرهیز
مده بر خود فریب رنگ و بویم　　که هست این خندهٔ من گریه آمیز

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ
کُلِّ خَطِیئَةٍ یعنی دوستی دنیا سر همهٔ گناهانست زیرا که دنیا
سرای بلا و عناست و نیکبخت ترین مردم آنست که از دنیا
گریزان باشد و دایم از پی حرص و طمع و جمع کردن مال دنیا نباشد

العزیز بدانکه در فکر خاصیت بسیار و منفعت بیشمار است قال
رسول الله صلی الله علیه و آله تفکر ساعة خیر من عبادة
سنة یعنی فکر یک ساعت بهتر از عبادت یکسال است زیرا که فکر
فاعل خالی از دو وجه نیست که آن یا طاعت یا معصیت است
پس چون در طاعت فکر کند معصیت را ترک کرده خواهد بود ای عزیز
فکر کن و عبرت گیر با آنچه از عمر تو گذشته و قیاس کن که عمر مثال
آبست که از جوی میگذرد و هرچه گذشت باز نیاید حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که کفی بالموت اعتباء و بالعقل دلیلا
و بالتقی زادا و بالعبادة شغلا و بالله انیسا و بالقرآن
بیانا پس العزیز کسی که میل بدنیا کند و دل بدنیا بندد
و در آن آرام گیرد و عمر خود را ضایع کند و دین از دست
بدهد و عاقبت شربت مرگ بچشد حال او چون خواهد بود
و آخر کار بکجا خواهد کشید بدانکه حق تعالی پرستیده نمیشود
بخصلتی نیکوتر از تفکر و با کسیکه مجالست و مواصلت و صحبت او
سبب پراکندگی خاطر و باعث فراموشی از یاد و ذکر او شده باشد
قطع کند

قطع کند زیرا که آنجماعت از جملهٔ یاران شیطانند پس با اینقوم صحبت
مدار و دوستی مکن فان ذلک هو الخسران المبین شعر
زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار
پس در اینمقام تمثیلی بیاوریم تا حقیقت حال و سررشتهٔ مقال معلوم گردد
تمثیل آورده اند که جابر انصاری گفت روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله باصحاب فرمود که میخواهید شما را آگاه کنم که خیر دنیا
و آخرت شما در آن باشد گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمودند
که بر شما باد که هرگاه بجامهٔ خواب روید و پهلو ببستر استراحت گذارید
با خود فکر کنید و قیامت و آخرت و مرگ را بیاد آرید که آن فکر
نفعها بشما بخشد و اگر غافل گردید و عمر خود را در لهو و لعب و زینت
دنیا ضایع کنید حجت و عذر در قیامت پیش حق تعالی درنگردد
اصحاب من در اینجا فکر کنید و اندیشه نمائید که هشت فرشته آفریده
حق تعالی پیش از آفریدن آسمانها هر یکرا بدر بابی از آنها موکل کرده
چون کرام الکاتبین که نویسندهٔ اعمال بندگانند از صبح تا شام حسنات
او را نوشته بآسمان اول رسانند فرشته که موکل است گوید که من

غیبتم چون فاعل این عمل غیبت کننده است این حسنات را بر روی
صاحبش زنید پس این عمل را رد کنند چون حسنات او از لوث
غیبت پاک باشد رار دهند و تعظیم و تکریم او را بجای آورند چون
دویم و سیم رسد آنمو کلان گویند که این عمل را بر روی صاحبش زنید
که فرشته تکبرم و صاحب این عمل در دنیا فخر بر مسلمانان کرده و اگر از
این کدورت مصفا بوده باشد با حسن وجهی بگذرانند چون بآسمان
چهارم رسد موکلان آن گویند که این عمل را برگردانید که فرشته
عجبم این بنده هیچ طاعتی نکرده که در آن عجب و ریائی نباشد و با عزت
و حرمت بگذرانند چون بآسمان پنجم رسد موکلان آن گویند که این عمل را
برگردانید و بر روی صاحبش زنید که فرشته حسدم و خداوند
این عمل حسود است اگر از این عیب عاری باشد به نیکوئی بگذرانند و چون
بآسمان ششم رسید موکلان آن گویند که من فرشته رحمم و صاحب این عمل هرگز
رحم و دستگیری بر بیچارگان نکرده عملش را بر سرش زنید هرگاه از
این نقصان پاک و بری باشد سی هزار فرشته مشایعت میکنند و او را
بگذرانند چون بآسمان هفتم رسد موکلان آن گویند از این عمل ریا
میآید

میآید برگردانید و بر روی صاحبش زنید هرگاه اعمال بنده از این قبایح خالی
و مصفا است و محض برای رضای الهی بوده همه آسمانها از نور آن
منور گردد و همه فرشتگان از عقب او رفته از حجابها بگذرانند
و بحق تعالی رسانند و گواهی دهند که این خالی از عیوب است آنگاه
حق تعالی خطاب فرماید که ای فرشتگان شما از ظاهر آگاه شدید و از باطن
خبر ندارید من بر دل بنده خود مطلع بودم که عمل او محض از برای رضای من نبود
و رضای مرا بجا آورده پس فرمان شود در اینجا باب بهشت بر بند چون
اصحاب این حدیث از آنحضرت شنیدند بگریستند و گفتند یا رسول الله تو
پیغمبر مائی و ما اصحاب تو ایم پس ما چه عمل بجا بیاوریم که پیش قدرت او قدری
داشته باشد و از دست ما چه بر آید که شایسته حضرت او باشد آنحضرت
فرمود که شما اقتدا بمن کنید که پیغمبر شمایم چون شما کوتاه است پس زبان
خود را از غیبت و بد گفتن نگاه دارید و دل خود را پاک دارید و از
گناهان خود پشیمان باشید و با مردم غرور و تکبر مکنید و بعمل
خود منازید و خود را از دیگران بهتر مدانید و بر مردمان حسد
مبرید و از خوردن حرام حذر کنید و طهارت یقین را نگاه دارید
و از پلیدی و نجاست احتراز نمائید و خالص از برای خدا باشید و بدانید

که اصل بدیها همه از دوستی دنیا خیزد و دنیا مزرعهٔ آخرت است پس در این
سپنج روزه توشهٔ خود را بردارید تا اگر رستگار شوید نظم

عمل را پسندد خداوند ما — که خالص بود آن ز عجب و ریا
هم از غیبت و هم ز کبر و حسد — بباید گذشت از عملهای بد

مرد سالک موحد آنست که در همه امور با خود فکر کند و اندیشه نماید
که عاقبت کارها بکجا خواهد رسید و احوال چون خواهد شد و هر
محنتی و مصیبتی که روی دهد بداند که بی اذن باریتعالی نخواهد بود
چنانکه در کلام خود فرموده که مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ مصرع در پس پرده بسی حادثها
پنهان است پس هر حادثه شود جز بتقدیر الهی نخواهد بود
پس ای مؤمن ترا بسی حادثها در پیش است و تو خبر نداری چون
آنجا برسی و ببینی آنگاه بدانی که حسرت و پشیمانی نفعی ندارد
پس باید که زاد و توشهٔ آخرت را امروز مهیا کنی و بدانی
که مال و منال و زیب و زیور و زن و فرزند و یار و مصاحب و اقربا

هیچکدام

هیچکدام با تو نخواهند بود و نخواهند آمد الا عمل نیک و کار خیر که رضای
خدا در آن باشد خوشحال کسیکه فانی تحصیل ملک باقی کند و قبل
از فوت و فنا برای خود چیزی فرستد پس فکر و اندیشه کند تا از این
گل اقبال شکر فهم را در چمن عزت و باغ دولت شگفته بینی
پس در دنیا دستگیری بیچارگان بکنید و این نعمت را دست آویز
عظیم دانید همچنانکه گفته اند مَالُكَ مَا قَدَّمْتَ وَمَالُكَ مَا اَخَّرْتَ
بَلْ لِوارِثِكَ پس آنچه امروز میفرستی از آن تست و آنچه از تو میماند
از آن وارثان تست و بزرگی گفته که نگذار تا از تو بوارثان بماند باید تا
ذخیرهٔ آنجهان باشد نظم بدیده حسرت پس نگاه کند
کسیکه برگ قناعت ز پیش نفرستاد — بسوخت در غم و حسرت که جمع کرد و
نخورد — ببرد گوی سعادت که خیر کرد و بداد اَلْحَزَنُ در باب لقمان
و عمر خیر سخن بسیار است پس تو با خود فکر کن که عمر تو چیست و چه کار خیر
کرده و در چه کاری و چه میکنی و از کجا آمده و بکجا میروی و بچه کاری

ترا فرستاده اند و هر عملی خواسته اند از تو و بدانکه قبر صندوق
عمل است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند اِذا مٰاتَ
الرَّجُلُ انْقَطَعَ عَنْهُ مٰالُهُ وَاَهْلُهُ وَمٰا لَهُ وَبَقِیَ مَعَهُ
مٰالُهُ و در ترجمه این حدیث گفته اند نظم چو ره بخانه ظلمت نهی
ز حوضه دنیا موافقت نبرد آنکه او شفیق تو باشد در آن مقام
نه مالت بود رفیق و نه فرزند مگر عمل که بهر صورتی رفیق تو باشد
پس ای مؤمن در اینجا فکر کن که چه گذشت و حق تعالی در کلام خود
فرموده و خبر داده که اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا فی اَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ
اللّٰهُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَمٰا بَیْنَهُمٰا اِلّا بِالْحَقِّ الغرض تفکر
در صنایع پروردگار باعث حصول معرفت است پس باید که
در هر ذره از ذرات کائنات نظر کند حتی پشه و مگس و مور
ضعیف و اندیشه نماید که هر یک از این حیوانات بر رنگی و صورت
مختلف و اشکال متنوعه و همه از خوان احسان پروردگار
بوضعی روزی میخورند و همه را فهم و دانائی داده راه نموده اند
و هر یکی

و هر یکی از ایشان بذکر حق تعالی مشغول میباشند پس مرغان هوا و ماهیان دریا
قدرت صانع را معاینه مشاهده نمایند و حق تعالی فرموده که وَاِنْ
مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ و در جای
دیگر فرموده وَمٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا و دیگر فکر
کنید در عسل و مگس که چه حکمتها در آن بکار برده اند و در آن درج کرده
اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده تَفَکُّرُ سٰاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ
عِبٰادَةِ سَبْعینَ سَنَةً الغرض با خود فکر کن که چه بزرگ عبادتی بوده
که یک ساعت برابر هفتاد ساله عبادت باشد پس باید فرصت یابد که
هرگز بی فکر نباشید دیگر آنکه فکر کنید در آمدن برف و باران و دیگر که
که یکی از عجایب و غرایب قدرت او است و از این عجیبتر آنکه قطرهای
باران در دریا شود تا در دهان صدف رسد مروارید شاهوار شود
و با شور آمیخته نشود چنانچه حق تعالی فرموده یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ
تا هر صاحب نظری شکر آن ترا بجا آورند دیگر آنکه فکر کنید در قطرهای باران که
بزمین فرو میرود و از هر خاری گلی و از هر سنگی لعلی و از هر زمینی گیاهی
بر روید که خاصیتها و منفعتها در آن باشد تا صاحبان بصیرت شاهد

نمایند شعر برگ درختان سبز در نظر هوشیار   هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار دیگر اگر فکر کنید و ببینید که درختان صحرا همه دست
نیاز بدرگاه پروردگار بی‌نیاز برداشته یا رب یا رب میگویند و همه
او را میخوانند و او را میجویند حتی کوه و صحرا و بیابان همه در تسبیح
قدرت و اقدام خلایق مینمود این اسرار دیگر نظر کنید در آسمانها که
همه در رکوعند و کوهها در قعودند و درختان در سجودند هر چیزی را
برای نفعی و حکمتی آفریده اند دیگر فکر کنید در گزندگان و درندگان
و حشرات الارض العزیز پس در اینها فکر کن و چشم غفلت بگشا
و مثل حیوانات همت خود را در خوردن و آشامیدن و خوابیدن
صرف کرده اند در باب ایشان قسم کسان مصرع چرنی زادد
خوبی زنید و خوبی برد   بدانکه اگر تمام عالم نظر بمصنوعات الهی
فکر و اندیشه نمایند و اینقدر کتابها نویسند که از هزار یکی نتوانند
بیان کرد اما اشارتست اهل بصیرت را تا بقدر فهم در بحر فکر
غوطه نموده و از این تمثیلات پند گیرید و غافل نباشید و تخمی از
برای آخرت خود در مزرعه دنیا بپاشید و فرصت غنیمت کنید
نظم

نظم ای بیخبر دل از جهان بر کنده باید   امروز تخم کار که فردا مجال نیست
برای آن فرستادت اینجا   که تا امروز سازی کار فردا
اگر بیرون روی ناکشته دانه   تو خواهی گشت رسوای زمانه
نقلست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بهترین خلقان از مؤمنان
آنانند که با خود فکر کنند که همیشه عمر خود را در معرفت واحد و متابعت
شریعت بسر برند پس ای مؤمن جهد نما تا تو نیز از آن طایفه باشی تا فردای
قیامت حسرت نبری که آنجا سود نکند نظم خود را نفسی ز فکر خاموش مکن
تو حلقه ذکر غیر در گوش مکن چنانچه حق تعالی فرمود وَاَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى پس
هر که رضای الهی جوید حق تعالی رضا جوی او نماید کقوله تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا
عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و بلال
حبشی و امثال ایشان رضای حق جستند و ترک خانمان کردند و از
دنیا تبرا نمودند و کمر خدمتکاری بر میان بستند لاجرم در دنیا برای ایشان سلام
فرستاد کقوله تعالی وَاِذَا جَاءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا فَقُلْ سَلٰمٌ
عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ و در آخرت نیز سلام خواهد فرستاد
سَلٰمٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ
نظم

بگو یک سخنی از سر یقین بشنو — بکوش تا که خلاف هوا توانی کرد
ز منزلات هوا گر برون نهی گامی — نزول در حرم کبریا توانی کرد
ذکر الفیض توکل بپروری تن خود — همه کدورت دل را صفا توانی کرد
وگر ز هستی خود بگذری یقین میدان — که عرش و فرش همه زیر پا توانی کرد
ولیک این صفت رهروان چالاکست — تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

پس ای مسکین مستمع باش و در این تمثیلات فکر کن و بنگر که هر که قدم در راه خدا گذارد و ترک هوا و هوس کرد چه قدر منزلت یافت روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من انقطع عن الدنیا و توجه الی الله کفاه الله تعالی مؤنته و رزقه من حیث لا یحتسب یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بندهٔ که پشت بدنیا کرد و روی باخرت آورد حق تعالی در جمیع امور او را کفایت کند دیگر در مثلها گویند فقر و فاقه زینت مردانست و دیگر گویند فاقه زنگ از دل بردارد و روی نورانی کند و دیگر گفته اند بسبب منتهای سالکان ذکر انبیا و اولیا و فقرا و صفت ایشان در قرآن مجید آمده الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

علیهم

علیهم ولا هم یحزنون و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت باری تعالی را بندگانی هست در قیامت عزت بسواری و در دوازهٔ غیرت مخفی
مخفی که بعضی انبیا را بر حال ایشان غبطت آید اگرچه ایشان نجابت نبوت نپوشیده اند ایشان سالکان صاحب قدم اند که ساحت خانه دل را از خس و خاشاک غیر پرداخته و حضرت امیر علیه السلام در بارهٔ ایشان فرموده اولئک هم الغافلون الواعظون و خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه یعنی ایشان جماعتی اند که بدام دنیا در بند نه و بدانهٔ عقبی سر در نیارند لباس آرایش دنیا پوشند و نه قدح نوش عقبا نوشند که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله و نه از آتش دوزخ در دل ایشان تابی و نه از جویبار بهشت طلب آبی پس ای عزیز بچشم حقارت بر کسی نظر مکن اگرچه لباس گلیم پوشیده اند اما خلعت یحبهم و یحبونه بر قد و بالای ایشان راست میاید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حدیثی که معنی آن اینست که

بسیار ژولیده مو و جامه کهنه که از او حساب هیچ نگیرند و او هر چه از
خدا بخواهد اجابت شود و او فقر و فاقه را بخوشنودی دل اختیار
کند زنهار که بدلق کهنه و جامهٔ ژنده ننگرید و مرد با برهنه را
خوار و حقیر مشمارید و دلهای شکسته را مرنجانید که دل ایشان خزانهٔ
خدا است و نقد محبت را در ایشان بودیعت نهاده است و این
در عالم در داده اند که اَنَا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلُوبُهُم پس در هر جایی
دستی و در هر ژندهٔ رنده و در هر گلیمی انفسی و ملای روم
درین معنی گفته نظم پیش چشمی که باشد در هر پستی هر گلیمی را انفسی
در بر است گر ترا بازست آن دیده یقین زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین
چونکه گنجی هست در عالم مرنج هیچ ویران را مدان خالی ز گنج
الغرض این راز درویشان و فقیران خراب دل طلبید که پادشاهان
گنج در ویرانها گذارند و معرفت از جگر سوختگان ژنده پوش
جوئید که تاجران گوهر را در خرقهای کهنه پنهان کنند
نظم ای بسا آنکه کهنه و خلق گریم کز معانی جامهٔ جانش نو است
آنکه در چشمت گدای مفلس است پیش دانا بر جهانی خسرو است

قناعت بکن تا شوی رستگار قناعت توانگر کند مرد را قناعت هر که کرد
آخر غنی شد الغرض بدانکه قناعت افضلیت بسیار است و اجر آن
بیشمار و در حدیث آمده که اَلقَناعَةُ کَنزٌ لا یَفنی پس هر که
آدمی قناعت بکند و آنچه در ازل قسمت او شده راضی نگردد و نیز
آنحضرت فرموده خَیرُ اُمَّتی قانِعُهُم وَشَرُّهُم طامِعُهُم یعنی بهترین
امت قانعانند و بدترین ایشان طامعانند و اصل همه گناهان
طمع است و صاحب اینحال از دوزخ نجات نمیابد مگر وقتیکه توبه کند
زیرا که طمع خمر شیطان است که بدست خود مستانجان خود را می چشانند
تا آنکه لذت آنرا دریابند و مست آن شوند و هر که از آن خمر
مست شود هرگز هشیار و خبردار نگردد تا وقتیکه در دریای عذاب
خود گرفتار و هم خوار گردد غفلتی بگزینید هر کو عاقل است زانکه
در خلوت صفاهای دل است ظلمت از ظلمت بگریزد عاقل از غوغای
خلق و حق تعالی در کلام خود فرموده وَلا یَحسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما
نُملی لَهُم خَیرٌ لِاَنفُسِهِم اِنَّما نُملی لَهُم لِیَزدادُوا اِثماً وَلَهُم عَذابٌ مُهینٌ
یعنی هر که دنیا طلب کند و دنیا خواهد او را دنیا بدهیم و در آخرت او را

نصیبی نیست که دنیا و آخرت یکجا جمع نگردد و مرد عاقل آنست
که از دنیا و اهل آن گریزان باشد و بوی التفات نکند تا از
مکر و حیله و فریب شیطان نجات یابد چنانکه اینجا کرده اند اندکی بس
این عمر کوتاه توشه برگیر که عقبهای سخت و دور و دراز در پیش است

آورده اند که بایزید بسطامی در کشتی نشسته بود وقتیکه از اوراد بعضی
عبادت فارغ میشد کلاه نمدی داشت ترکهای آنرا
میدوخت و باز میشکافت مریدان گفتند یا شیخ عجب از شما
که کار عبث کنید شیخ گفت در دل بذکر الهی مشغولم و تن خود را بکار
میدارم تا بکاهلی عادت نکنم چون از کشتی بدرآیم بکسب و کار
مشغول شوم که گفته اند الکاسب حبیب الله و این مثل مذکور شد که قضا و
قدر کار خود میکند نظم رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف
من سگ آل علیم چون نباشم رستگار
بد اصل را چگونه توان داد تربیت کی در درون خانه چو مار پرورد
حنظل بتربیت نشود طعم نیشکر گل نخیزد اگر همه خار پرورد
بموجب

بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که کل جنس یمیل الی جنسه آدم بجنس
خود میرود و بد اصل با اصل خود میکشد نظم کانکه اصلش بود از بد و نیک
بهتر از فعل او مجوی دلیل فعل نیکو نیاید از بد اصل فعل بدهم
مجو ز مرد اصیل این مردم بدانید که پلید و بد طینت و بد اصل خبیث
باشد و اگر او را بسوزانند و خاکسترش را با آب پاک سرچشمهٔ سلسبیل
و شراب طهور خمیر کنند وجود ناپاکش از سیرت و اصل بد بر نگردد
و خبث ضمیر و لوث عقیدت با آب زمزم پاک نشود مثنوی

مهر نیکان را میان جان نشان — دل منه بر صحبت جنس بدان
یار خندان یار را خندان کند — صحبت نیکانت از نیکان کند
گر تو سنگ صخرهٔ مرمر شوی — چون بصاحب دل رسی گوهر شوی
ای خوشا مردی که از خود رسته شد — رفت با نیکان ز دل پیوسته شد
وای آن زنده که با مرده نشست — مرده گشت و زندگی از وی بجست
هیزم تیره حریف نار شد — تیرگی رفت و همه انوار شد
نام مرده چون قرین جان شود — زنده گردد نام و عین جان شود

سیر چون

نصیبی نیست که دنیا و آخرت یکجا جمع نگردد و مرد عاقل آنست
که از دنیا و اهل آن گریزان باشد و بوی التفات نکند تا از
مکر و حیله و فریب شیطان نجات یابد چنانکه اینجا کرده اند بیت
این عمر کوتاه توشهٔ برگیر که عقبهای سخت و دور دراز در پیش است

آورده اند که بایزید بسطامی در کشتی نشسته بود و وقتیکه از اوراد بعض
عبادت فارغ میشد کلاه نمدی داشت ترکهای آنرا
میدوخت و باز میشکافت مریدان گفتند یا شیخ عجب از شما
که کار عبث کنید شیخ گفت در دل بذکر الهی مشغولم و تن خود را بکار
میدارم تا بکاهلی عادت نکنم چون از کشتی بدر آیم بکسب و کار
مشغول شوم که گفته اند الکاسب حبیب الله و این مثل مذکور شد که قضا و
قدر کار خود میکند نظم رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف
من سگ آل علیم چون نباشم رستگار
بد اصل را چگونه توان داد تربیت کهار درون خانه چرا مار پرورد
حنظل بتربیت نشود طعم نیشکر گل نخیند آنکه همه خار پرورد
بموجب

بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که کل جنس یمیل الی جنسه آدم جنس بجنس
خود میرود بد اصل با اصل خود میکشد نظم لاکن اصلش بود از بد و نیک
بهتر از فعل او مجوی دلیل فعل نیکو نیاید از بد اصل فعلها بدبیم
مجو ز مرد اصیل ای مردم بدانید که پلید و بد طینت و بد اصل خبیث
باشد و اگر او را بسوزانند و خاکسترش را با آب پاک سر چشمهٔ سلسبیل
و شراب طهور خمیر کنند وجود ناپاکش از سیرت و اصل بد برنگردد
و خبث ضمیر و لوث عقیده به آب زمزم پاک نشود مثنوی

دل منه بر صحبت جنس بدان	وهر نیکان را میان جان نشان
صحبت نیکان ترا از نیکان کند	باد خندان باغ را خندان کند
چون بصاحب دل رسی گوهر شوی	گر تو سنگ صخرهٔ مرمر شوی
رفت با نیکان ز دل پیوسته شد	آنچنان مردی که از خود رسته شد
مرده گشت و زندگی از وی بجست	وای آن زنده که با مرده نشست
تیره گی رفت و همه انوار شد	هیزم تیره حریف یار شد
زنده گردد نام و عین جان شود	نام مرده چون قرین جان شود

سیم چون

سیل چون آمد بدریا گوهر گشت   دانه افشاندی بمزرع بذر کشت
سایهٔ شاهان طلب هر دم صوا   تا شوی زان سایه بهتر ز آفتاب

واین حالت وقتی میسر شود که شاه روح از مرکب حدوث پیاده گردد و خود را میل بایافت در دیده کشد و حواس را از عمل عقل معطل سازد و خرد فضول اعتراض تنزل سر زبان اعتراض بریده و نفس دغا را در بازار عزت و توحید بر سر چارسوی و نهی النفس عن الهوی سر مراد بر دارد و لشکر هوا و شهوت را که جند شیطانند الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون لصدمهٔ عشق بشکند و دل را که دار الملک حقست بعبادت عبودیت بگذارد و خانهٔ طبع را که مملو از اخلاق بشریست بطوفان منیتی خراب کند و بر احمال حدوث در عالم بقا قدم زند چون از دهام خلقیت بپا ساید خود را در دریای نیستی افکند تا از خود فانی شود پس از آن از بحر بقا بی آمد سر بر آورد حق الحق شناس که در معرض عقول در نگنجد نهنگ تحیر بدم ترا دراین باب سخن بسیارست اما آنکه خاموشی از همه بهترست

عاشقان

عاشقان را زهرهٔ گفتار نیست   زانکه هر دل محرم اسرار نیست

ای عزیز بدانکه دنیا بازار آخرتست که امروز در این بازار خرید و فروخت خود بکنی و عمل نیک بجای آوری تا فردا آن دنیا یکی را ده بیابی نظم اگر

ترا توشهٔ ره میدهد   از تو یکی خواهد و ده میدهد
گر بدهی خرمن این هشت ده   منت کاهی بکس منه

راست میگوید ای بندهٔ فرزند یکی بده و ده بستان من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و در حدیث آمده که هیچ بامدادی نباشد که دو فرشته بحق تعالی ندا کنند که اللهم عوض منفقا خلفا ضعفا واعط ممسکا مالا تلفا یعنی بار خدایا نفقه کننده را یکی ده بده و بخیلان را عطا کن مال تلف شونده و دراین باب عارف معنوی این معنی را بیان میکند نظم

گفت پیغمبر که دایم بهر پند   دو فرشته خوش منادی میکنند
یا الهی منفقان را هم سیر دار   یکدرمشان را عوض ده صد هزار
یا الهی ممسکان را در جهان   تو مده الا زیان اندر زیان

پس اگر خواهی که در زیان نیفتی از دست خود سودا کنی و سودی بردار و مال خود را از برکت نفقه و تصدق از تاراج حوادث

روزگار در امان بدار نظم ز آنش که دست ساقی دهر
در جام مرادت افکند زهر   از دست مده این کلاه و دستار
جهدی بکن و دلی بدست آر   کاین رسم همیشه با کله نیست
وین روی همیشه همچو مه نیست   گر خیر کنی مراد یابی. ماندن جهان کشاد
یابی   آسان کن دهر توشهٔ خویش   زادی بفرست از خود پیش
الحزین ما لک ما قدمت و مال وارثک ما اخرت یعنی
انچه امروز میفرستی مال تست و انچه از تو بر سر گور میماند مال
وارث تست یا بخور تا نماند یا بده تا نماند نه در انجهان بکاری و نه
بانجهان بری پس مال از برای چه جمع میکنی برحمت و بکا میدار که بسیارست
و واگذاری بحسرت تا وارث بخورد و عیش و عشرت خود را بگذراند
و فاتحه از برای تو نخواند و زرد و بال آن از برای تو باشد و پشیمانی و افسوس
و ندامت با تو بماند پس ای برادر عزیز و ای مومن با تمیز از این مستی
هشیار و از خواب غفلت بیدار شو و در امر آخرت در کار و فعال شو
که وقت شکست و مرکب عمل لنگ و راه دور و دراز در پیش است
ای برادر بدانکه نیکی و احسان بکسی زیاده از آنست که در این
مختصر

مختصر بیان توان نمود پس بدین رباعی اختصار میرود   جز درگه لطف حق همه هیچ است
در ها هیچ است   وین ملکت و مال و سیم و زر ها هیچ است
هر چند بروی کارها مینگری   نیک است که هیچ نیست دیگر ها هیچ است
این مثل مذکور شد که تا خوانده بخانهٔ خدا اشتوان رفت

نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فردای قیامت فرشته
ندا کند که این جار الله یعنی کجا بند همسایگان خدا برخیزند و بجانب
بهشت روید پس جماعتی برخیزند و بهشت رو آورند فرشتگان پیش
آیند و گویند من انتم شما کیستید گویند ما بندگان همسایگان
خدائیم پس گویند شما در دنیا چه کرده اید گویند ما بیرا متوجه شده ایم
فرشته گوید هنیئا لکم الجنة یعنی گوارا باد بر شما بهشت ای عزیزان
اگر میخواهی از روزیکه در شان او نازل شده یوما کان
شره مستطیرا کاری بخت بر تو آسان شود و محنت براحت
مبدل گردد پس در دنیا صحبت درماندگان و زیر دستان و همسایگان

خود را بر آرما در آنروز بر شر و شور دستگیر تو باشد تمثیل دیگر در باب همسایه
در مفتاح الدّعوات آورده اند که یحیی بن خالد را همسایه بود که
هزار درهم قرض داشت و آن همسایه در ادای دین عاجز بود و
ممکن نبود که ادا نماید پس بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آمد
و گفت یا ابن رسول الله از یحیی فلان مبلغ بر منست و در این وقت
ادای آن ممکن نیست بنا بر آستانهٔ تو آورده ام آنحضرت بیحیی نوشت
باین مضمون که اِنَّ اللهَ فی ظِلِّ عَرْشِهِ لا تَسْکُنُهُ اِلّا مَنْ
نَفَّسَ عَنْ اَخیهِ المُؤمِنِ کُرْبَتَهُ وَاَعانَهُ عَلی نَفْسِهِ
وَحامِلُ الرُّقْعَةِ اَخُوكَ وَجارُكَ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ ا
تَّبَعَ الْهُدی یعنی حق تعالی را در سایهٔ عرش منزلهاست که ساکن
نخواهد شد آنجا مگر کسیکه از دل برادر مؤمن خود محنتی دور کند
و اعانت نماید بنفس خود او قربةً الی الله این مرد همسایه تست
الغرض بر تو باد که همیشه در طلب نیکان دیگر کوشان باشی تا رستگار
دنیا و آخرت گردی تو با مجتهد و آل محمّد باشد و از بدکاران
اجتناب نمائی و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده
فرّوا

فِرّوا مِنَ النّاسِ کَفِرارِکُمْ مِنَ الْاَسَدِ یعنی بگریزید از مردم بدکردار
چنانکه میگریزید از شیر روایتست از معروف کرخی که بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم گفتم یا ابن رسول الله مرا پندی ده
که موجب رستگاری من باشد آنحضرت فرمود انکر من غریب از حضرت امام
موسی علیه السلام مرویست که آنحضرت نهی فرمود از مجالست با بدان
و اهل ضلال و بدکاران پس شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد ما را
چه لازم آید هرگاه آنچه ایشان میکنند ما را باآن رضی نبوده و باعتقاد
خود ثابت قدم باشیم آنحضرت فرمود اَمّا اَنْ تَخافَ اَنْ
تَنْزِلَ بِهِمْ نِقْمَةٌ فَتُصیبَکُمْ جَمیعاً یعنی نمیترسی که بشومی افعال
وکردار ایشان بلائی نازل شده شما را نیز بشومی مصاحبت
ومجاورت ایشان فرو گیرد آنگاه توبه و پشیمانی سودی ندارد
بیعشق مباش تا توانی / باعشق بمیر تا توانی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله امت خود را بدین دلالت میکند
وتارکان را نکوهش کرده کما قال رسول صلی الله علیه وآله
لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُکْرِمْ کَبیرَنا وَمَنْ لَمْ یَرْحَمْ صَغیرَنا

ومَن لم يأمُرْ بالمعروفِ ومَن ينهَ عنِ المُنكَرِ يعني از ما نيست
ما نيست كسيكه بزرگتر از خود را تعظيم و حرمت ندارد و بر
كوچكتر از خود رحم نكند و او را امر بنيكوكاري نكند و نهي نكند
از عمل ناشايست پس بايد كه بدانچه تواند و مقدور دارد
دست از اوامر و نواهي او كوتاه نكند و اگر از منكرات نهي
نتواند كرد فاعل او را بدشمن داشته با او صحبت نكند تا فرداي قيامت
با او محشور نشود چنانكه حق تعالى فرموده يَومَ نَدعُوا كُلَّ اُناسٍ
بِاِمامِهِم پس امروز را ياد كنيد و از هم نشيني و مجالست بدكاران
بگريزيد و خود را با علماء و صلحا و درويشان پيوند كنيد و ايشانرا
خوار و حقير در نظر ميا وريد غرور و تكبر با ايشان مكنيد و خود را
بهتر از ايشان مدانيد نظم بالا مطلب ايچكس پيش مباش
چون مرهم نرم باش و چون نيش مباش خواهي كه ز هيچكس بتو
نرسد بدخواه و بد آموز و بد انديش مباش اول حركه
لقيامت بحساب در نيايد و دستگير شود آن حسن خلق و خوي
نيكست كما قال الرسول صلى الله عليه و آله ما يوضع
في الميزان

في الميزانِ الحُسنُ الخُلُقِ نيز اعماليكه از بنده بمقتضاي حسن خلق صادر شده
باشد نيكو نعمتي است و از نعم حلال است كه بكدام صاحب جلالت كرامت
فرمايند خوي نيك ار داد ايزد بنده را او سر ورست خلق نيك
اي آدمي از هر چه داري بهتر است سر سبك چون باد عالم سوز چون
آتش مباش همچو آب و خاك بردبار خوشتر است حُسنُ الخُلُقِ نحو
التسلّم الى النجاةِ بدانكه نيكخوئي مثال نردبانيست سوي نجاة كه
صعود بر مدارج اعلى كنند نه بمرتبه رفيع و درجه عظيم جز بدان تحقق
صورت نبندد و فضيلت حسن خلق اينست كه حضرت حق سبحانه و تعالى
نبي خود را باين صفت مدح كرده انجا كه فرموده اِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ
عظيم بدانكه خوشخوئي و حلم علامت بهشتيانست و بدخلقي
و ترش روئي نشانه دوزخيانست كما قال الرسول عليكم بحسنِ
الخُلُقِ فانّ حسنَ الخلقِ في الجنّةِ واياكم وسوءَ الخُلُقِ فانّ
سوءَ الخُلُقِ في النّارِ لا مُحالَةَ و بزرگي درين معنى چه خوش
گفته خوشست عالم آزادگي و خوشخوئي در انتقام در آ
كه بهشت ميجوئي بدانكه نشانه خوشخوئي ده است اول

مخالطت با مردم کردن دوم با خلق مدارا انصاف ورزیدن سیم
عیب مردمان نجستن و پوشیدن چهارم از کسی ناملایمی دیدن
پنجم حاجت مؤمن را برآوردن ششم نفرین بد بمردم نکردن
هفتم رنج و تعب بمردم کشیدن هشتم عیب نفس خود دیدن
نهم با همه کس سخن خوش و ملایم گفتن و فی الحقیقة نشان آدمیان
همین صفاتست بدانکه مردان حق همین در استعمال بوده
و چنین بسر برده اند و خود را از این جمله نجات داده واز
قول خلق گریخته اند که مقصود ایشان رضای الله بوده و دست
ایشان از جاه و دنیا کوتاه و پای طلب ایشان در راه است
و دل ایشان در قبضهٔ تصرف و خوشنودی حق است المؤمن
بدانکه یکی از خوفها تکبر و غرورست و این عقبه بسیار بزرگ
و رنج عظیم او از مهلکات بدترست و معنی تکبر آنست که
خود را از دیگران بهتر داند و تکبر صفتی از صفات شیطانست
و متکبر همیشه با حضرت حق سبحانه و تعالی در جنگست چه اکبریا
عظمت مختص اوست از این جهت متکبران را در قرآن مجید
مذمت

مذمت فرموده کذالک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ببهشت نرود کسیکه در دلش بقدر
دانهٔ ارزن کبر باشد و نیز فرموده که فردای قیامت متکبران را
بصورت مورچگان حشر کنند و در زیر پای خلایق افتاده باشند
و از خوار ریز ایشان پا گذارند تا از حساب خلایق فارغ شوند
و نیز فرموده که در دوزخ وادی هست که آنرا هبهب میگویند و آنجا جای
متکبران است نعوذ بالله و نیز مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با اصحاب طعام میخوردند در آن مجمع یکی بود که رنج و مرض ظاهری
داشت جمعی خود را از او دور میگرفتند و دامن از او درمیچیدند
آنحضرت فرمود ای یاران دیدید که تکبر چه خوی بدیست و این خیال
را مشاهده نمودید ولی بدانید که تکبر بدترین صفاتست و آفتها دارد
و بدترین فسق است و فرموده که اعوذ بالله من نفخة الکبر یعنی
پناه میبرم بخدا از باد غرور و کبر پس متکبر در مقام خودبینی و غرور
و خودنشانی مسلمانان را گویند که تو کیستی که با من برابری میکنی و چه
توانی کرد تو کفش خدمتکاران مرا راست نتوانی کرد چنانکه
بعضی از متکبران مغرور نادان که در کتابت خود را القاب

که بپوشند و لیف ایشان کمتر باشد چنانکه در شأن خود تصویری
موضوعه اند و نوشته نشده باشد در خشم و غضب شوند و نامه را
پاره کنند و بدور اندازند و در دل ایشان را دشمنی کنند

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتر خود را به
دست مبارک خود آب و علف دادی و محافظت گوسفندان
کردی و بدست مبارک خود دم شیدی و نعلین خود بدست
خود دوختی و جامهٔ خود را دوختی و پینه کردی و با خدمتکاران
خود طعام خوردی و خادمان را در کارها مدد کردی و با
درویشان و مسکینان و خورد و بزرگ ابتدا السلام کردی
و هر که او را بدعوت طلبیدی برفتی و هر چه بود همراه او خوردی
و طعام شب مانده را بخوردی اکنون ای مؤمن تو فکر کن که کسیکه
شرف بر تمام اهل زمین و آسمان داشته باشد در دنیا چنین زندگانی
کند پس ترا کجا رسد که فخر و تکبر بر مسلمانان کنی و خود را بهتر از
ایشان دانی و بگوئی که فرزند فلانم و در مال زیاده از فلانم
ای جاهل

ای جاهل غافل غرور و تکبر مکن که آن از عمل شیطان است چنانکه حق تعالی
فرموده است وما یعدهم الشیطان الا غرورا پس ای عزیز
از اول خود یاد کن که در کجا بودی و چه بودی و بقدرت باری تعالی
حیات یافتی و در آن جای تنگ و تاریک و کثیف چون بسر بردی و چه
پرورش یافتی و چون آمدی باین عالم و قادر نبودی که مگس را
از خود دفع نمائی پس حق تعالی ترا قوت و عقل و توانائی و
فهم و گویائی و شنوائی و این همه نعمتهای ظاهر و باطن بتو
ارزانی داشت تا او را بشناسی و فرمان او را ببری و سر
عبودیت بر آستانه عجز و بیچارگی گذاری چه جای اینکه غرور و تکبر
کنی و خود را بزرگ بینی و از خلق خود را بهتر دانی و دیگر آنکه در حالت
هستی و نیستی و گرسنگی و تشنگی و درد و رنج و الم و بیماری و محنت
و تعب و غم و غصه و بلا و موت و فوت و بلاهای مختلف که
بر سر تو آویخته است چنانکه در میان خلق مشاهده میکنی و ترا
نیز ممکن است و احتمال دارد که از این بلاها بر سر تو آید پس نظر
در اینها کن و بفرمان خدا ایستاده باش و تکبر و غرور با خلق

خدا اعلم و از بدان و متکبران دور باش و با جمعی آمیزش کن که باعث
رستگاری دنیا و آخرت تو باشد   خودرائی و خودپسندی
و خودبینی این هر سه بکفر میکشد تا دانی   و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که اقوال که بنای شریعت است علی سبیل
الاجمال یا امر است بمعروف یا نهی است از منکر و دین اسلام
بدین هر دو تمام است و حق تعالی این امت را بخیریت بدین جهت
وصف فرموده که کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ
بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و این جمله از فروضات
کفائیست و لیکن در مرتبه بر هر کس لازم است که انکار را بکند
یا بدست یا بزبان یا اینکه انکار کند بدل الّا مؤمن موحد باید که
از این قسم مردمان هرچه بیند و کار باشد که مسلمانی نزد
ایشان برود و کافر بیرون آید و این معنی در نهایت وضوح
و روشنی است پس باید که از صحبت منکران کناره گیری و
احتراز کنی هر گاه از جمعی منکرات بینی و از آن اکراه نداشته
باشی و بدل خویش از مجمع ایشان بیرون آئی پس ابدان
تضعیف دین تو خلل پذیرد و اگر احدی نهی از منکر
کند

کنند و دیگران از راه خشم آمده ناهی را منع کنند ایمان او برود که جای
هر دو در دوزخ باشد و حق تعالی فرموده است اَلَیسَ فِی جَهَنَّمَ مَثویً
لِلمُتَکَبِّرِینَ پس اولی آنست که از طایفه فجار و متکبران دوری کنی تا
ببلاهای ایشان در نمانی و خویش آمدت نباید گفت   روایت است
که هر کسی مهمی از برادر مؤمن خود کفایت نماید داد او را از دین
و چنگ ظالم و طلب خواه خلاص نماید بقرض حسنه دادن خویش
خدا و رسول است صلی الله علیه و آله چنان است که قرض را بخدا داده
که در کلام خود فرموده است که مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللهَ قَرضاً
حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ اَضعافاً کَثِیرَةً   ملک عقبی خواه
کو حرم بود   ذره زان چون در همه عالم بود   جهد کن
تا در میان این نشست   ذره ای الغالت آید بدست   خدا را
همه جا حاضر و ناظر دانستن و ترک ظلم و ستم و فسق و فجور نمودن و دل
از کینه و عداوت مسلمانان پاک و صاف کردن و زبان را از فحش
و غیبت و بیهوده نگاه داشتن و دایم بذکر و یاد الهی بودن و گوش را
با آیات و حدیث شنوا کردن و چشم از حرام پوشیدن و شکم را از

لقمهٔ حرام نگاه داشتن و دلرا باخر حبستن و سینه را محبت اهل
بیت پرداختن تا بر خزانهٔ وجود قُلِ اللّٰهُمَّ مالِکَ المُلک
توان نوشت و اصل این محبت اهل بیت علیهم السلام است که حق
سبحانه و تعالی در مدح ایشان فرموده که اِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذهِبَ
عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهِیراً هر کرا توفیق حق
آمد دلیل عزلتی بگزید و رست از قال و قیل آورده اند
که در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فردای قیامت
که خلایق در عرصهٔ محشر حاضر شوند فرشته ندا در دهد چنانکه
همه بشنوند که ای بنی آدم برخیزید ای کسانیکه از بستر گرم و نرم
و خواب آسایش جدا کرده شمع طاعت در لگن عبادت روشن
میکردید امروز مزد ای [?] بستانید که امروز روز جزاست پس جماعتی
برخیزند و از عرصات جدا شوند و باز بجانب منادی ندا در دهد
که کجایند آنکسانیکه همه عمر علانیه در شدت و رخا خدا را شکر
گفته اند پس قومی برخیزند و از عرصات جدا شوند باز بجانب منادی
ندا در دهد که کجایند آنکسانیکه در نعمت شکر و در زحمت صبر
میکردند

حقیقت
میکردند پس جمعی سر از خاک بردارند آنگاه حساب اعمال خلایق کنند
شکر آنست که ثنای او گوئی و اقرار کنی بنعمت حق تعالی و گفته اند که
شکر بر سه قسم است شکر زبان و شکر جان و شکر دل شکر زبان
آن باشد که اقرار کند بنعمت الهی و شکر جان آن باشد که آنچه او را فرموده
اند از بندگی بجای آورند و شکر دل آنست که ملازم درگاه عزت باشد
و پیوسته بیاد او باشد و دلرا بیک دارد و ذو النون مصری گفته که شکر
باشد که اقرار کنی که فرا از اداء شکر کردن عاجزم و دلیل آنکه حق تعالی
بداود علیه السلام امر کرد که شکر من بگوی و در خدمت والدین بکوش چنانکه
فرموده اَنِ اشکُر لی وَلِوالِدَیکَ داود علیه السلام گفت بار خدایا من
شکر نعمت تو چگونه توانم بجا آوردن زیرا که اگر تو مرا توفیق ندهی
شکر تو چون ادا کنم و اگر توفیق فرمائی آنهم نعمت دیگر است
پس شکر کرده باشم آن شکر توفیق باشد خطاب آمد که ای داود
اینکه اعتراف بعجز کردی شکر نعمتهای مرا گذاردی شکر ترا اجابت
کردم پس بنده باید که خود را مقصر داند و معترف بگناه خود گردد

نظم

بنده همان به که ز تقصیر خویش — عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که بجا آورد

آورده اند که شیخ جنید بغدادی گفت من هشت ساله بودم
که بخدمت صوفی ثقفی رفتم او مرا گفت ای کودک در باب شکر
چه میگوئی و حقیقت شکر چیست من گفتم که شکر آن است که نافرمانی
نکنی و نعمت خدا را آلت معصیت نسازی چون این جواب از
من بشنید بر فور بگریست و در گریه افتاد و دست بدعا برداشت
و در حق من دعا کرد بعد از آن گفت ای کودک بدانکه بر هر عضوی
از اعضای آدمی را شکری واجب است شکر چشم آنست که دیده
از عیوب خلق بپوشانی و نظر حرام از زنان مسلمانان باز
داری و شکر زبان آنست که از غیبت و تهمت و دروغ و فحش حفظ
کنی و باین قرار هر عضو را آلت معصیت نسازی کعب الاحبار
روایت کند که در کوهی از کوههای شام راه مکهٔ معظمه میرفتم
از گرما قوت رفتارم نماند گفتم زمانی نزول کنم بسایه
درختی

درختی در آمدم ناگاه نظر کردم دیدم که شخصی دست و پا و چشم ندارد نزد
او رفتم دیدم که کور مادرزاد بود و با حق تعالی مناجات میکرد و شکر
نعمت او میگذارد مرا عجب آمد که کسی را که دست و پا و چشم نباشد و در
این ویرانه افتاده باشد و خدمتکاری نداشته باشد و کسی را بر او
گذر نباشد آیا شکر کدام نعمت میکند پس از روی تعجب نزد او رفتم و سلام
کردم جواب باز داد پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا چه نعمت خدا در حق
تست که آنرا شکر میکنی در ظاهر محنت بسیار داری آنمرد بانگ
بر من زد و گفت که از پیش من برو ای سیاه دل ابله نادان
چه نعمت به از این باشد که حق تعالی از راه حکمت الهی که
دست و چشم و پایت از من گرفته دل روشن و عقل کامل بمن داد
تا او را بشناختم بزبان او را بخوانم و شکر او بگویم دیگر چه نعمت به از
این باشد و اهل معانی گفته اند که شکر بر دو نوع است شکر نعمت
و شکر منعم شکر نعمت نیز بر دو نوع است نعمت ظاهری مثل حیات و صحت
و سلامتی و یافتن مال و جاه و زن و فرزند و شکر این نعمتها آنست

کر زبان استعانت جویند بر طاعت و عبادت حق تعالی و ترک معصیت
و نعیم باطن چون نفس و عقل و روح و غیر آن و شکر این
نعمتها مشغول گردانیدن هر یک از اکنست بانچه ترا از برای آن
آفریده اند از الزام طاعت و ترک معصیت و دوام صدق و اخلاص
و مانند آن و شکر منعم از همه ابلغ است و لهذا فرموده
وَاشْکُرُوا لِی و گفته اند که ادای شکر نعمت بر لوبیت عجز است
از گذاردن آن کما قال الله تعالی وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ
لَا تُحْصُوهَا نظم گر بهر موئی زبانی باشدت شکر این نعمت نگوئی از هزار
از قدم تا فرق نعمتهای اوست عرضه کن بر خویش نعمتهای او
آورده اند که فضل بن عبدالله در خانقاه نشسته بود شخصی
پیش او در رفته گفت یا شیخ دوش دزدی بخانه من در آمده
و اسباب مرا هر آنچه بود برده و من پریشان و بینوا مانده ام
شیخ گفت برو شکر کن که دزد شیطان نبوده که در خانه دل
تو در آمده متاع دین و اسباب ایمان ترا ببرده الحمد لله
کرایمان

کرایمان تو بر جاست شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت
بیرون کند الغرض این تمثیل برای آن آورده ام تا عاقلان بدانند که
هر احسان و انعامی که صاحبان دولت در ایام دولت خود با مردم
میکنند تا قیامت نقش آن از صفحه ایام محو نخواهد شد پس مرد
عاقل آنست که تخم نیکنامی در جهان بکارد و نعمت مردم را
بشکر مقابله کند هر آینه وسیله درجات و نمو برکات و دفع
کدورات خواهد بود و شکر باعث نیکنامی در دنیا است و سبب حصول
مرادات میشود و بهترین مردم کسانیند که اعمال خیر در حق بندگان
خدا از او بوجود آید و بدترین مردم آنانند که مرتکب اعمال شنیعه
میشوند قال رسول الله صلی الله علیه وآله خَیْرُ النَّاسِ مَنْ یَنْفَعُ
النَّاسَ وَشَرُّ النَّاسِ مَنْ یَضُرُّ النَّاسَ یک شفقت بر بیچارگان
و درماندگان کردن آبروی کریمان و عبادت بزرگان است
نظم
در تفضیل ابو صابر حکایت است که نتیجه صبر که چنین میوه ببار آورد
از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

کلید در گنج مقصود صبر است — در بسته را آنکه بگشود صبر است

پس العزیز این تمثیل برای آن آوردم تا بدانی که منافع صبر بسیار و جراین
بیشمار است و این محقق است که هرکس قدم صبر و شکیبائی در بادیهٔ محنت و تعب
ثابت دارد و جناح نجاح را با تایید فلاح بگستراند از انوار تجلی
فراخور صبر خود در بادیهٔ سرور و بهجت بهره مند گردد چنانکه در کلام
خود فرموده فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ نظم زکار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکی است و بمقتضای آیهٔ کریمهٔ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پای توکل در دامن تحمل پیچیده سموم غم را انزعاج وهاج
و زلال وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ تسکین میباید داد و بموجب فَإِنَّ مَعَ
الْعُسْرِ يُسْرًا رضا بقضا باید سپرد چون در این مقام چند بیتی از نظم
مناسب بود آورده شد

نظم

صبر تسلّی دهٔ هر مبتلاست
غمخوار و دلسوز بوقت بلاست — صبر گشایندهٔ هر مشکل است
همدم جان است و اسیر دل است — صبر بماتم زدگان همدم است
چاره گر خستهٔ درد و غم است — صبر بآنکس که بود دستیار
شاهد مقصود باد هست یار — خوشدلی اهل مصیبت در اوست

غمزده را

غمزده را مایهٔ عشرت از اوست — اجر مصیبت زده را حاصلست
دارد و ادهم اهل دلست — نیک شود عاقبت کار ازو
نام مغیلست شب تار ازو — مرتبهٔ ایوب ازو یافته
نور هدایت بدلش تافته — هیچ عمل نزد خدای جلیل
نیست بمقبولی صبر جمیل — پس اکنون فکر کن که حق تعالی

در کلام خود چه فرموده و در چند جا انبیاء و اولیا را بصبر دلالت
کرده و بزرگان دین و مشایخ اهل الیقین در صبر چه تمثیلها
آورده و تا چه غایت صابر بوده اند و هیچ چیز بهتر از عافیت
و ایمان و شکر آن نیست

آورده اند که جغدی پیش حضرت سلیمان آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از
جواب سلام پرسید که ای جغد تو چرا از زراعتها دانه نمیخوری گفت از
برای آنکه بیرون کردن آدم ع از بهشت از خوردن گندم دانه بود پرسید
که تو ترک معمورها کرده گفت از برای آنکه خرابه میراث خداست و معموره
نیز خراب خواهد شد دیگر پرسید ای جغد آنچه صدا که دایم در خرابها میکنی
چه میگوئی گفت یا سلیمان میگویم که آه کجا رفتند آنانکه دل

بمعمورهٔ دنیا بسته بودند و بهوای نفس خود دیر فرشد و آرزو میکردند
الحال چه شدند که اثری از ایشان پیدا نیست دیگر پرسید که ای جغد
گاهی که بر سر خانها میگذری با خود چیزی میگوئی و صدائی از تو میآید
آیا آن چه معنی دارد گفت یا پیغمبر خدا آنوقت میگویم وای بر بنی آدم
که چگونه از خود غافلند که در دنیا آسایش و استراحت میجویند و در فکر
خوردن و آسایش کردن میباشند با این همه عقبها که در پیش دارند اصلا
بخاطر نمیآورند که ما را آنجا باید رفت باز پرسید که ای جغد تو چرا در
روزها از مکان خود بیرون نمیآئی گفت از بسیاری ظلم که مردم
بر خود میکنند مرا تاب دیدن و طاقت شنیدن آنها نیست دیگر
پرسید که مرا خبر ده که در مکان خود چه صدا میدهی گفت در مکان خود
میگویم ایها الغافلان بخبر زاد و توشهٔ خود را بردارید برای سفری که
در پیش دارید خود را آبکار گردانید که راه بسیار دور است ای عاقل
مباشید آنگاه سلیمان علیه السلام گفت در میان پرندگان در بنی آدم
مهربان تر از توئی نیست و نصیحت کننده تر از توئی ندارند و از آنجا
که بحق

که بحق زبانت تلخ میباشد جاهلان بنی آدم ترا دشمن میدارند آنگاه گفت یا امیر
من نیز از جغدی فراگرفته ام و در این ویرانه گریخته ام و از خلق کناره ام
که در میان خلق بودن بجز از غفلت نیست الحمد لله که محتاج کسی نیستم
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ و در جای دیگر فرموده لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ
اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعنی نومید نیستند از رحمت خدا مؤمنان

عبد الله انصاری گفته

مکن که آه فقیری شبی برون تازد — فغان و ناله بعرش ملایک اندازد
ز تیر آه فقیران مکن بتر سی — که گر بکوه زند روزنی در اندازد
هزار جوشن فولاد اگر بپوشی تو — ز دود آه فقیران چو موم بگدازد
هزار دشنه کشیده چو تیغ زهر آلود — برای گردن آنکس که گردن افرازد
مکن که گردش این دهر آشنای تو نیست — تو شیشه واری و او سنگ صدمه اندازد
جهان بشیشه زند سنگ آه مظلومی — که شیشهٔ قفس را چو توتیا سازد
روا بود که خجالت کشی ز درویشی — تو سر فرو بری از شرم و او سر افرازد
به نیم ذرهٔ دنیای خویش مینازی — گدای غمزده را بین که از که مینازد
بوقت نیمشبی گر بگوید ای الله — هزار همچو تو از خانمان براندازد

وگر معاش دراقتی وعذر ازو خواهی — مگر بحال خرابت نظر بیندازد
وگر تحمل نکند سایل ستم دیده — جزا دهنده ترا در جهنم اندازد
زجور ما بر جنبیان مثال عبد آتم — که گر خسی بزند کردگار بنوازد

العزیز. این تمثیل برای آنست که باید از حال فقیران و بینوایان غافل نباشند و بداد مظلوم برسند که نجات دنیا و آخرت در آنست و این مثل که میگویند ظن بد بر کس مبر تا بد نکردی پیش خلق دیگر گفته اند ظن بد بردن بمردم محو کرد خیر تو در قرآن مجید فرموده و ظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ایاکم وسوء الظن والکذب یعنی بر شما باد که ظن بد بمردم مبرید و دروغ بر دیگری نگوئید که بدترین گناه و عظیمترین فجور است

تمثیل

آورده اند که یکی از بزرگان دین گفت که وقتی در گورستان دون بقیع نشسته بودم که جوانی آمد و از پیش من جلد و شد گذشت من با یاران خود گفتم که ببینید این دارد چه قرار براه مرود و امثال چنین کنند

چنین کسان وبال مردمان باشند همین گفتم چون آن شب خوابیدم در واقعه دیدم که آن جوان مرده و در تابوت گذاشته پیش من آوردند و کاردی نیز بمن دادند که این مرده را پاره پاره کرده بخور من گفتم مدت مدیدی میشود که گوشت حیوانی نخورده ام الحال مردار چون خورم مرا گفتند چرا ظن بد باو بردی و عیب او کردی خدا تعالی فرموده ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه گفتم الآن توبه میکنم که دیگر ظن بد بهیچ مسلمانی نبرم گفتند برو از حلیت حلال کن تا خدا تعالی ببخشد چون از خواب بیدار شدم سراسیمه گشتم و بهمان گورستان رفتم و او را ندیدم تا مدت یکسال بعد از یکسال او را در آن گورستان دیدم بر او سلام کردم او تبسم نمود پیش از آنکه من سخن کنم او گفت الحال معنی آیه ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بر تو ظاهر گشت الحال چون توبه کردی برو بحال خود باش و دیگر گمان بد نکنی بمردم ولقب زشت بر مسلمانان مگذار و این مثل در آنوقت او گفت ظن بد.

بردن بمردم بد بجز ذکر دن بود حکایت آورده اند که عبد الرحمن
عوف گفت که شبی من در مدینه با عمر شب گردی میکردیم بدر سرائی
رسیدیم داخل خانه شدیم شخصی را دیدیم که با زنی نشسته قدحی
در دست داشت عمر او را شناخته گفت الفلان در اینخانه
چه میکنی آنمرد گفت اینخانه منست تو در این وقت شب اینجا چرا
آمده و چه میخواهی و بی اذن ما چرا قدم در خانه گذاشتی خلاف
شرع کرده عمر گفت این زن چه چیز تست گفت که همشیره من است
عمر گفت در این قدح چه بود گفت شربت حلال آنگاه گفت یا عمر
تو خود را خلیفه میدانی چرا مرتکب نهی الهی گشتی بی اذن ما داخل
خانه ما شدی و تجسس احوال ما نمودی و حق تعالی فرموده یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا و در جای دیگر فرموده وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا
يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا تو ظن بد بردی و تفحص نمودی و بر مثال دزدان
آمدی و سلام نکردی پس عمر خجل و منفعل گشته گفت راست میگوئی من
در این امر خطا کردم پس عذرها خواست و ما شرمنده از آنخانه بیرون
آمدیم

آمدیم و نیز عبد الرحمن عوف روایت کند که روزی در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که یکی از در در آمد و سلام کرد پس
لحظه بنشست و زود برخاست و برفت او در ضعف و سستی بود که نتوانست
نشست پس جمعی با هم گفتند که این مرد بسیار بی ادب و بی تمیز بود که چنین
آمد و چنان رفت و زود برخاست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که شما غیبت کردید و ظن بد با او بردید و گوشت مرده او را خوردید.
پس از این عمل کفاره کنید که بدترین گناه است پس فرمود که اَلسَّامِعُ
لِلْغِيبَةِ أَحَدُ مِنَ الْمُغْتَابِينَ یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت
کنندگانست حکایت دیگر روایت کرده اند از انس بن
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج که مرا
باسمان بردند بجماعتی رسیدم که ناخن و چنگال ایشان از مس بود
و اندام خود را میخراشیدند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها
چه کسانند گفت ایشان غیبت کنندگان میباشند که در دنیا مسلمانان
را بلقب زشت و نام بد میخواندند اینست جزای ایشان در جحیم

ونیز از جابر ابو سعید نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
غیبت کردن زنا کردن است بلکه از زنا کردن بدترست بواسطهٔ آنکه
چون زانی توبه کند بدرگاه خدا توبهٔ او قبول افتد و توبهٔ غیبت کننده
قبول نشود مادام که شخص غیبت کرده شده او را احلال نکند
الغرض بدانکه بندگی و طاعت از علم حاصل میشود بی‌علم عمل بکار نیاید
وحق تعالی در کلام خود فرموده فَاعْلَمُوا اِنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ بدانید که آنچه اول فرموده از علم الله تعالی آن زمان
بیان توحیدست که میفرماید نیست هیچ معبودی مستحق پرستش الا ذات الربانی
و علم صفتی است از صفات الله تعالی و در کلام خود فرموده وَاللّٰهُ عَلِیمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ پس وظیفهٔ اهل طلب آن باشد که هر چند طلب و جستجوی
علم کند فیض او بیشتر رسد و لب تشنه‌تر گردد و شوق آن زیادتر شود

نظم

و دست از طلب باز ندارند تا بمطلب برسند

من بتو از علم نگویم سخن　　علم چو آید بتو گوید چه کن

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند مردمان را که بیاموزید

علم اگر

علم اگر همه یک مسئله باشد که بهتر بود شما را از دنیا و هر چه در دنیاست همچنانکه فرموده
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ و هر که از تحصیل آن غافل شود
در بادیهٔ ضلالت و جهالت سرگردان گشته در مرتبهٔ اولئک اصحاب الجحیم
بماند و آنچه فرض است آن علم عبادت است تا آنکه بنده کاری که کند از سر
دانش کند تا فردا دستگیر او باشد و رنج او ضایع نشود **حکایت**
آورده‌اند که در زمان خلفای بنی عباس مردی بود که پیر و ضعیف گشته بود
و با خلیفه قرابتی داشت و گاهی آمد بمجلس درس حاضر میشد و از
مسایل عبادت میپرسید تا چند روز بر این بگذشت آمد از دنیا
رفت یکی از مشایخ آن عصر او را در خواب دید از او احوال پرسید
گفت ای برادر چون مرا در حساب بجا حاضر کردند خطاب رسید که بدوزخ
برند بسبب مجالست و مصاحبت با خلفاء پس چون این خطاب شنیدم
خود را مستحق عذاب دوزخ دیدم گفتم یا رب من از استاد خود
شنیدم که بوسایط از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرد که هر
مسلمانیکه موی خود را در مسلمانی سفید کرده باشد و برای مسئلهٔ دینی
پیش عالمی رود من آتش دوزخ بر وی حرام گردانم بعد از آن

خطاب آمد که او را برکت علم و صحبت علماء و مجالست با ایشان بخشیدم
او را بهشت بر بود اینست خاصیت علم تا بدانیکه صحبت علماء و علم
این اثر میبخشد حکایت آورده اند که یکی از علمای متأخر
که از اهل کشف بود بمسجدی رفت و شیطان را دید که ایستاده
پا را درون مسجد میگذارد و باز بیرون میآورد آن شیخ زاهد گفت
ای ملعون توجه میکنی و اینجا چه میخواهی گفت در این مسجد جاهلی نماز
میگذارد و عالمی در خوابست میخواهم قصد نماز آن جاهل کنم هیبت
آن عالم نمیگذارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده نَوْمُ الْعَالِمِ
خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْجَاهِلِ العزیز سعی باید کرد که خود را از تاریکی
جهل بروشنائی علم رساند و بباید دانست که حق سبحانه و تعالی انبیا را
بزبان مختلف فرستاده تا هر قومی بلغت عالم و دین و آئین خود را
بدانند چرا که هیچکس از مادر فاضل متولد نشد چنانکه حق تعالی فرموده
وَاللّٰهُ اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِکُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَیْئًا یعنی بیرون
آوردیم شما را از شکم مادران شما در حالتیکه هیچ نمیدانستید دادیم
بشما گوش

بشما گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا تا شکر این نعمتها کنید پس اینهمه نعمت ظاهر
و باطن کرامت فرموده و کتابها و پیغمبران فرستادیم و علما بنیابت
پیغمبران نصب کردیم تا علم دین بشما رسانند چون شما تقصیر کنید در طلب
علم هر آینه بازخواست از شما خواهد بود آنگاه که راه طاقت و تاب عتاب
نباشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بپرهیزید از بی علمی اگرچه در راه
شما دریا باشد و نیز فرموده که هرگاه یک مسئله از علم یاد گیرید از عبادت
شصت ساله بهتر است بو آنکه یک مسئله از علم دین اینهمه نتیجه
دارد پس میباید که آدمی دایم طالب علم باشد اگرچه عمرش باخر
رسیده باشد غنیمت دان دمی تا یکدمت هست و دیگر گفته اند
دم را بیار دار و غنیمت شمار عمر کانها که رفته اند خراب [illegible]
دهند پس بدانکه در آنجا ندامت و افسوس سودی ندارد و هر چند
دست بدندان گزی فایده ندهد پس مرد عاقل آنست که امروز فکر
آن روز را بکند و ذخیره برای خود بردارد و شرط ایمان را بجا آورد
و ایمان آنست که بخدای عز و جل بگروی و بپناه باور و اعتقاد

بفرشتگان و رسولان و امامان و کتابهای او کنی و ادراک یکتا
و بی‌مثل و بی‌مانند و بی‌همتا دانی و بر همه چیز دانا و بینا و در همه جا حاضر
و ناظر دانی چنانکه در کلام خود فرموده وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ
مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یعنی خدای تعالی از رگ گردن بآدمی نزدیکتر است
پس باید هر کاری که بنده کند داند که او از همه حال آگاه است

تمثیل آورده اند که سید الطایفه قدس سره یکی از مریدان خود را
بسیار دوست میداشت و عزت میکرد دیگر مریدان از آنحال
رشک و حسد میبردند شیخ از عالم مکاشفه دریافت پس مریدان
را طلبیده هر یکرا مرغی داده گفت ببرید و هر کدام در جائیکه
کسی نبیند بسمل کنید مریدان همه رفتند و مرغها را ذبح کردند
آمدند که او را دوست میداشت مرغ را زنده آورد شیخ در حضور
مریدان از وی پرسید که تو چرا مرغ را زنده آوردی گفت یا شیخ
هر کجا که رفتم خدای تعالی را حاضر و ناظر دیدم و هیچ جائی نبود که
او حاضر و ناظر نباشد پس شیخ روی بمریدان کرده گفت
عزت

عزت و حرمت او بواسطه همین است که ترس خدا و عقل و فهم او از شما
زیاده تر است پس غرض ازین تمثیل آنست که مؤمن خالص باید که خدا
را در همه جا حاضر و ناظر داند که از خیر و شر هیچ براو پوشیده نیست
و در همه کارها آگاه است پس باید که از فسق و فجور و غیبت و بدگمانی
دور باشد و ظلم و تعدی بر کسی نکند و اخلاص خود را خالص گرداند که
لباس حیات کوتاه است و نقد معامله خود را بعیار اخلاص کامل
گرداند و در معرض خشم و عذاب و عقاب نیندازد بدانکه ستم پیشه از
دنیا بیرون نرود تا سزای آن نبیند و هر چه از ظلم و ستم که کرده
دیگری بر وی مسلط شود و عوض آنرا باو بکند چنانچه در قرآن مجید
فرموده است وَكَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظّٰلِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

تمثیل آورده اند که روزی ظالمی سنگی بر سر مظلومی زد و سر او را شکست
و آن مظلوم را مجال انتقام نبود سنگ را برداشت و با خود نگاه داشت
تا وقتی که سلطان بر او غضب کرد و او را در چاه زندان

اندرخت آمد و ریشش بیچاره همان سنگ را برداشت و بر سر چاه رفته بر سر
انطالم زده سر او را شکست گفت تو چه کسی و مرا این سنگ چرا زدی
گفت من فلان درویشم و این سنگ همان سنگست که در فلان
تاریخ بر سر فرزندی گفت در این مدت در کجا بودی گفت از جاهت
میترسیدم اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت دانسته انتقام خود را
کشیدم و این حاجت از خدا میخواستم اکنون بمقصود رسیدم نظم

حذر کن ز درد درون خسته ریش — که ریش درون عاقبت سر کند

تمثیل انس بن مالک روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نشسته بود فرمود که در اینساعت برادرم جبرئیل مرا خبر داد که جریر بن
عطا جریج از دنیا بیرون رفت و جان او را با آسمان بردند و بهشت
و دوزخ را با او نمودند و همه عقبها را مشاهده نمود و عجایب و غرایب بسیار
دید بازش بو بنیاد فرستادند او را طلب و ارزو بر سر تا ازان احوال
و آسمان عاصی ترا خبر دهد و ایشان بدانند که چه در پیش است یکی را دو را
طلب نمود

طلب نمود و فرمود که احوال خود را باز گو جریر گفت یا رسول الله در دکان
نشسته بودم که تنم ناخوش گردید و اعضایم در درد افتاد برخاستم و بخانه رفتم
زبانم از کار افتاد در بستر بیماری خوابیدم چون دو روز بگذشت حالم
پریشان شد و از خود خبر نداشتم در آنحالت قومیرا دیدم مثال کرکسان که
بر بالین من ایستاده اند زمان دیگر جمعیرا دیدم که بصورت خوکان آمدند
و بر جانب راست من ایستادند و زمان دیگر گروهی را دیدم بصورت شیران
آمدند بر جانب چپ من ایستادند من در ایشان نگاه میکردم و زبانم بسته بود
دیگر نمیتوانستم سخن کرد پس ایشان بگردن آمدند و سرتاپای مرا بو کردند
و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله پس روی با آن قوم کردند که رو بهای
ایشان چون روی خوک و سگ بود گفتند شما باز گردید که غلط آمده اید
و این مرد از جمله اهل توحید است پس آنها که در صورت کرکسان بودند گفتند
بسم الله جانش بستانید پس جانم را بهوا بر داشتند یا رسول الله اگر
خواهم که در این عمر از تلخی جان کندن و دیدار ملک الموت و سکرات بگویم
یکی از هزار صفت نتوانم کرد پس حریر آوردند و جان مرا در آن حریر پیچیدند

وبانجماعت دادند که بصورت سکان دوزخ کان لجبار وبیکمان بردند
وآنها که بصورت کرکان بودند از عقب آمدند ومرا از معیشت بیمان
کذرانیدند پس زبانیهای دوزخ را دیدم که هریک مثل کوهی مار بانهای
آتش در دست کرفته پیش من آمدند وقصد من کردند که بر من زنند آنهای
که مرا میبردند کفتند که باز کردید که این از جملهٔ اهل توحید است آنکاه
مرا پیش مالک دوزخ بردند من او را بخلقتی دیدیم که جز خدا
بزرکی او را کسی نداند پس کرسی دیدیم از آتش که او در آنجا نشسته بود
روی او مانند روی اسب و پری در پیش روی او بود که پراهنی از
آتش در او پوشانیده بودند پس او را در آنجا نکاه داشتند تا
دیدم که چهل پیراهن در او پوشانیدند من از بیم بر خود میلرزیدم
آنکاه غلهای آتشین آوردند و در کردنش نهادند و یکی از خازنان
دوزخ او را برکرفت و در دوزخ انداخت من بسیار ترسیدم و از آن
قوم پرسیدم که این کیست که بدین هولناکی بر این کرسی نشسته است کفتند
مالک دوزخ است آنکاه مرا در پیش او بردند از من پرسید که چه نام داری

کفتم جبریر

کفتم جبریل کفت پدرت کفتم علی جریح کفت از کجائی کفتم از مدینهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس دفتری آوردند و در آنجا نکاه کرد سری حرکت داد و کفت معبود تو کیست
کفتم خدای عز وجل کفت رسول تو کیست کفتم حضرت محمد کفت در زندکی
اقرار تو چه بود کفتم کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس بانکی بر
موکلان من بودند کفت بحکم الهی هنوز این بنده را اجل نرسیده و حق سبحانه
وتعالی در این بنده مرا هیچ فرمان نداده شما پیش ملک الموت روید و بکوئید
که تو اشتباه کرده که جان این بنده را برداشته فرمان نیست پس مالک
بمن کفت که امید باز میکردی یا در اینجا میباشی تا قدرت الهی و عجایب و غرایب
او را مشاهده کنی و خبر از برای زندکان غافل بری که خدا از روی حکمت
برای دیدن اهل عذاب باینجا فرستاده چون این مژده شنیدم خاطر جمع
کردیده کستاخ شدم و کفتم میمانم پس کفتم که ملک الموت جان بندکان را
بغلط هم میکیرد کفت استغفر الله چنین مکوی که بروی هرکز غلط نرفته
وهرچه میکند بفرمان خدا میکند هیچ امتی را این کرامت نبوده که یکی
از ایشان بمیرد و باز او را زنده کنند تا احوال عقبی را آمده در دنیا

کوید لیکن این شرف برای امت پیغمبر که ورات باشد که پیش از این چنین جائی
هرگز بکسی دست نداده و این تحفه بر کسی معلوم نشده و نخواهد شد پس
آنگاه نامه بدست فرا دادند چون نگاه کردم مقصد و شصت نیکی در برابر آن
بدی دیدم ترسیدم که مبادا مستوجب دوزخ شوم که نامهٔ دیگر بدست من
دادند چون در آن نگرستم نیکیهای بسیار دیدم گفتم اینها را نکرده ام
این همه نیکی از کجاست گفتند ای بندهٔ خدا و امت محمد خدای تعالی اعمال
نیک ترا یکی بده زیاد میکرداند همچنانکه در کلام خود فرموده مَن جاءَ بالحسنة
فَلَه عَشرُ اَمثالِها لیکن نیکی باید برابر باشد و نه دیگر از برای تو ذخیره
کرده اند آنگاه پس من ایمن شدم پس مرا گفتند الحال بیا و حال
دوزخیان را ببین پس مالکی یکی از خازنان نزا طلبید و گفت فرمان
چنین است که این بنده را با آسیب همراه ببری تا اهل عذاب را ببیند
و قدرت باری تعالی را مشاهده نماید تا چون باز گردد امثال امت را
خبر دهد که چه در پیش است و باید که با او رفق و مدارا کنی که از امت
آنحضرتست پس مرا بدوزخ بردند یا رسول الله چون داخل دوزخ شدم
هیچ آسیبی

هیچ آسیبی بمن نرسید دیدم که گروهی از غیبت کنندگان سنگهای آتش در دهان
داشتند و فرو میبردند و از راه دیگر بیرون میآمد هر باریکه آن سنگها فرو
میبردند فریاد میکردند که اگر اهل دنیا میشنیدند از هول هلاک می شدند
یا رسول الله چون از آنجا گذشتم جمعی دیگر دیدم که زبانهای ایشان از کام
کشیده میشد در هر ساعت که ملائکه عذاب عمودهای آتشین بر سر ایشان
میزدند فریاد میزدند پرسیدم که این قوم چه کرده اند گفتند اینها در دنیا
نماز را از روی ریا میگزاردند و در آنجا غیبت میکردند سزای ایشان
اینست یا پیغمبر خدا چون از آنجا گذشتم گروهی دیدم که چرک و خون
گندیده از فرج ایشان مانند جوی روان بود همه مردم دوزخ از بوی
گند ایشان فریاد میکردند پرسیدم که این جماعت چه کرده اند گفتند
اینها زناکارانند که بی توبه از دنیا بیرون آمده اند یا رسول الله چون از
آنجا گذشتم گروهی را دیدم که بردارهای آتشین سرنگون آویخته بودند و هر
یکی را بزنجیر آتشین بسته بعضی را قدح و برخی را سبو و گروهی را چنگها

بر گردن نهاده جمعی را طنبور و فرقهٔ را بربط و نای آتشین بر دست نهاده یکدیگر را
دوزبانیه موکل بودند و بدست هر یک قدحی و پیالهٔ چرک و ریم
با ایشان میخورانیدند هم گوشت و پوست ایشان در پیاله میریخت فریاد
و ناله و زاری میکردند و من گفتم ایشان چه کرده‌اند گفتند اینها خمر
خوراننده که بی توبه مرده اند یا رسول الله از آنجا که گذشتم گروهی را دیدم
مرا پیشتر بردند چیزها دیدم که ذکر آنها اگر خواهم کرد دیگر تاب و طاقت
دیدن آنها را نیاوردم گفتم مرا باز گردانید پس مرا پیش مالک دوزخ
بردند دیدم که شخصی را بعوض او آورده بودند پیراهنی از آتش بر او
پوشانیده در دوزخ انداختند مالک مرا گفت که اگر نه آن بودی
که رحمت خدای بر تو بود این پیراهن آتش را بر تو پوشانیدمی پس گفت
ای بندهٔ خدا میخواهی که بهشت را و اهل او را مشاهده نمائی گفتم آری
پس یکی از فرشتگان را فرمود که این شخص را پیش رضوان برید و او را
از من سلام برسانید که این مرد یکی از امتان محمد صلی الله علیه و آله است که
شربت مرگ چشیده و اهل دوزخ را دیده و حساب او شده و نیکی
اورا

او زیاده از بدی او آمده است او را بهشت بر تا بهشت را ببیند و خبر آن
برای اهل دنیا ببرد که چه در بهشت است چون مرا پیش رضوان بردند جوانی
خوش رو و خوشخوی خجسته لقائی را دیدم که مثل او هرگز کسی را ندیده بودم در
روی من چون گل بشکفت و بخندید پس مرا گفت ای بندهٔ خدا اقرار تو
و وصیت گفتم اقرار من آنست که خدا یکیست و او را شریکی نیست و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرستادهٔ اوست و پیغمبر بر حق است و همه اوصیای
او بر حقند پس فرشتگان نیکو صورت را فرمود تا در بهشت را بگشودند و مرا
به بهشت بردند اولا کوشکی را دیدم بغایت رفیع و عالی که شرح آن
بگفتن راست نیاید پرسیدم که این قصر از آن کیست گفتند از آن
خیر البشر است باز پرسیدم که مرا هیچ جائی هست گفتند آری هر که از اهل
توحید باشد او را در بهشت جاه و مقام خواهد بود یا رسول الله چندان عجایب
و نعمتها دیدم که وصف آنها بزبان راست نیاید و مرا بهمه جا بردند
و همه را مشاهده نمودم باز مرا پیش مالک دوزخ بردند دیدم همه اهل
عذاب را که در دوزخ افتاده بودند چنانکه گوئیا که مرده اند هیچکس

راعذاب میکردند پس بر مالک سلام کردم جواب مرا باز داد و در روی من
نگریست چنانکه من از او بترسیدم آنگاه گفت یا جریر بهشت را دیدی
گفتم آری بعد از آن پرسیدم که یا مالک سبب چیست که از این دوزخیان
هیچ آواز نمی آید مگر که مرده اند گفت یا جریر اینجا مرگ نیست اما
چون روز پنجشنبه و جمعه میشود خدای تعالی عذاب از دوزخیان بر میدارد
پس مرا گفت که هیچ میدانی که از عمر تو چند سال مانده است گفتم نمیدانم
پس یکی از موکلان را گفت که این مرد را پیش موکل جانها ببرید دیگر گفت شد
که او را خبر دهد آنگاه مرا پیش او بردند از من پرسید که نام تو چیست
گفتم جریر گفت از کجائی گفتم از مدینه رسول صلی الله علیه و آله و قری
پیش داشت پس آن را بگشود نگاه کرد هیچ جا نام مرا ندید دیگر باره
از سر گرفت و نگاه کرد گفت نام تو در پیش من نیست باز پرسید که شاید
نام دیگر هم داشته باشی گفتم پدر من مردی بود غازی و در جنگ
کشته شد مادر مرا عبد الحمید نام کرد باز بدفتر نگریست گفت
این است اسم تو پس گفت از عمر تو بیست سال دیگر مانده و یکماه
اکنون

اکنون برو و باقی عمر خود را بعبادت و بندگی خدای تعالی صرف کن پس مرا پیش
مالک آوردند مالک آواز داد با آن جمعی که بصورت گرگان بودند حاضر
شدند فرمود که این مرد را ببرید و جان او را در کالبدش رسانید پس
موکلان مرا باز آوردند در آن وقت اقوام من مرا غسل داده کفن
کرده و نماز بر من گذارده بودند اما هنوز بقبر نسپرده بودند بفرمان
خدای تعالی جان مرا باز آوردند برخاستم و نشستم یا رسول الله اینهمه در
یک لحظه بر من گذشت حقیقت حال آنچه مشاهده کردم بعرض رسانیدم
پس آنحضرت فرمود که جبرئیل بفرمان ملک جلیل مرا خبر داد چنانکه تو
بیان کردی بیان واقع است خلافی ندارد پس روی مبارک باصحاب
کرده فرمود که این امریست که هرگز روی نداده کسی را بغیر از تو روی
نخواهد داد تا روز قیامت و سبب این قضیه آن بود که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را بمعراج بردند منافقان با هم میگفتند که این قصه
اگر راست میبود پس چرا او را از مکه معظمه بمدینه نمیبردند که خود میرفت
پس این واقعه بر جریر بن عطای جریح واقع شد که از او راستگوتر
و فاضلتر و صاحب جاه تر و صالحتر در میان قوم نبود حق تعالی

از روی حکمت این واقعه بر جریر بن عطا کشف نمود که معاینه و مشاهده کند
و در میان آن قوم خبر دهد پس هرگاه آنحضرت از بهشت و از دوزخ
و مالک و رضوان و حور و قصور بیان میفرمود و منافقان شک
میکردند جبرئیل تصدیق مینمود آنحضرت را آن طایفه قبول میکردند
و سخن آنحضرت مشتبه از دلهای ایشان بیرون میکرد پس ای عزیز این تمثیل
بدلیل برای آن آوردم تا مؤمنان و موالیان از کارهای ناشایسته
باز ایستند و توبه کنند چنانکه حق تعالی در کلام خود خبر داده
که از عصیان دور باشید متابعت شیطان مکنید و فریب او
مخورید و دل بدنیای غدار مبندید آنجا که فرموده یا ایها
الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان انه یأمر
بالفحشاء والمنکر پس بر شما باد که فریفته مشوید و متابعت او
مکنید و فریب او مخورید که تابع و متبوع هر دو را بدوزخ برند
پس علاج این گریختن از دنیا و ترک مجالست اهل دنیاست
هرگاه چنین کردی بتحقیق که دری از درهای رحمت بر روی
تو گشاده

تو گشاده خواهد شد تمثیل آورده اند که درویشی روزی
در بیشه اندیشه سیر میکرد تا آنکه بپای درختی رسید که آب روان
جاری و سبز و خرم بود در سایه آن درخت ساعتی بنشست و در صنایع
و بدایع الهی و قدرت نامتناهی نظر میکرد و غرایب و عجایب را تأمل
مینمود دید که شاهبازی تیز پرواز قدری گوشت در منقار داشت و
در بالای آن درخت پرواز میکرد و پروانه وار میگشت درویش متعجب شد
که آیا در این چه حکمت است البته سری در این کار خواهد بود ناگاه کلاغ
بی پر و بالی را دید که کور مادرزاد است سر از آشیانه بیرون کرده درویش
مشاهده مینمود دید که آن باز فرود آمد و آن گوشت که در منقار داشت
پاره پاره کرد و بقدر حوصله آن کلاغ در دهان او میگذاشت تا آنکه
سیر شد درویش گفت سبحان الله لطف و رحمت الهی را ببین که کلاغ
بی پر و بال کور مادرزاد که در این صحرا قوت طیران ندارد وی
روزی نمیگذارد و ما در طلب روزی خود که مقدر کرده است از پا نمی نشینیم
و سر در بیابان و صحرای حرص نهاده ایم بهزار حیله نان بدست میآوریم

پس در هر جا که باشیم این رزق مقدر ما میرسد بهتر آنست که سر فراغت
در گریبان عزلت کشیم و پای بدامن توکل پیچیم و در مثلها گویند ضامن
روزی بود روزی رسان فرق طمع و تردد از برای روزی مقدر نخواهم
کرد پس آنگاه درویش دست از سبب و اسباب دنیا برداشته و در گوشهٔ
از برای قناعت نشست و دل بحضرت باری تعالی بست تا سه شبانه روز
در زاویهٔ عزلت قرار گرفت و از هیچ ممر فتوحی باو روی نداد تا اینکه از
ادای مراسم عبادت باز مانده و قوت او بضعف مبدل شد پس
حق تعالی یکی از پیغمبران آن زمان را نزد او فرستاد با عتاب و خطاب تمام
فرمود که ای بندهٔ من من مدار عالم را باسباب و واسطه نهاده ام و حکمت ما
اقتضای آن کرده پس تو اگر سبب فایدهٔ دیگری توانی شد بهتر از آن است
که دیگران نفع بتو رسانند بیت چو باز باش که صیدی کنی و لقمه خوری
طفیل خوار مشو چون کلاغ بی پر و بال   هر که دل بندهٔ بدست آورد و کار
مسلمانی بسازد با عبادت شصت ساله برابر است چون درویش این پیغام شنید
سر خواست و طلب روزی خود رفت اکنون تو هم باید سبب فیض دیگران
شوی

شوی حکایت آورده اند که روزی مادر عیسی علیه السلام بصحرا رفته بود
گرسنه شد از حق تعالی روزی طلبید فی الحال خطاب آمد که پیش اندر درخت خرمای
خشک که در این بیابانست برو و دعا کن پس مریم ع آنجا رفته دعا کرد
بقدرت خدای تعالی آن درخت سبز شد و بار ور گردید و بمریم امر شد که
درخت را حرکت بده تا خرما بر زمین افتد آنگاه بردار و بخور پس قادری
که از درخت خشک خرما پدید [آورد] بی حرکت هم ممکن بود که خرما پیش حاضر گرداند
تا بی تعب تناول کند لیکن مخواست که روزی بسعی حاصل شود العرض این مثل
برای آنست که آدمی بداند که هر چیزی بسببی حاصل میشود و در مثلها گویند
گر کسب کنی تا کاهل نشوی   ور روزی از خدا طلب کنی تا کافر نشوی و در حدیث
آمده که کاهلی و تن پروری و خود بینی آدمیرا از آدمیت بدر میبرد و بزرگی
گفته که اگر میخواهی در میان خلق تعب نکشی بر تعب و آزار خود راضی باش چون آدمی
بکاهلی عادت کرد راحت دوست شود وقتی او را کاری افتد زندگی بر او
مشکل شود لهذا حق تعالی در آدمی و حیوانات قوت و حرکت آفرید تا از
آن رزق مقدر بدست آورند

اگرچه شرح و تفسیر این مسئله مطوّل بود و لی العاقل فی الاشاره مرد عاقل
ازین اشعار مضمون اوّل و آخر مضمون کلام را همینقدر پند گیرد
بدانکه پیره زالی را که ندیم و نشست خانه راه مده و اعتبار مکن
چنانکه بزرگی بپسران خود نصیحت کرده گفت نظم

جانان پدر ز پیره زن داد | از شعبده شان هزار فریاد
هر خانه که پیره زن نهد گام | ابلیس شود در آن سرا آرام
از فتنهٔ پیره زن بپرهیز | چون پنبهٔ نرم ز آتش تیز
اوّل نفس این دهد بیاد تو | حیف از تو که باشد پیش چنین شو

چنانکه حق تعالی فرموده فَتَكُونَ مِنَ النَّادِمِينَ پس سالک موحّد
آنست که در همهٔ امور فکر کند و اندیشه نماید که محنتی و مصیبتی روی داد
در آن صبر و تحمل نماید و نادم و پشیمان گردد و یقین داند که بی
اذن باریتعالی نخواهد بود العجز فهم حذر الحذر واگذار که در کلام خود
فرموده وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
هر که کار خود را با او واگذارد در همه امور آسوده شد و کامیاب گردد
درپس

مصرع در پس پرده لعبت چه پنهان است   ایضا شعر

تو نیک و بد خویش از خود بپرس | چرا باید که دیگری محتسب

رند ما باش و عیبی بگوش مکن عمر ضایع بلهو و لعب وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ
يَجْعَل لَّهُ   وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ پس هیچ مخلوق در امر قضا
قدر دخل ندارد و هیچ آفریدهٔ را بتدبیر و حیله از آن رهائی نباشد
پس هیچ مخلوقی تو مرجوع از قضا و قدر حذر نتواند کرد در هر جا که
رود آنچه مقدر است چون سایه ملازم او خواهد بود قضا یکی از کار
گران کارخانهٔ خداست که تحول احوال عالم میشود پس بی آرام.
شدن نفعی ندارد حکیم انوری درین باب گفته نظم

اگر تحوّل احوال جهانیان نه قضاست | چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
بلی قضاست بهر نیک و بد عنانکش خلق | بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطاست
هزار نقش برآرد زمانه و نبود | یکی چنانکه در آینهٔ تصور ماست
کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد | که نقشبند حوادث ورای چون و چراست
بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست | بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست

پس بدانکه قضا قاضی است بظهور و مقتضی و قدر رساننده است بمقتضی

علیه و بنده بقدر نگرد تا چه آرد و بقضا نگرد تا چگونه نماید و قدر
مشیت نکرد تا چه گوید و مشیت از سراپردهٔ علم فیض میکند و
بقدر میسپارد ارادت از خزانهٔ قدر میگیرد و بقضا تسلیم میکند
و قدر به بنده میرساند نه در قدر غفلت و نه در قضا سهو جایز است
و نه در علم خطا رفت پس بنده باید که بدین تمثیلات ایمان آورد
تا بدرجات جنان برسد دیگر تمثیلی در باب قضا و قدر بیاوریم
تمثیل آورده اند که روزی حضرت سلیمان علیه السلام در صحرا میگشت
دید که کودکان جمع گشته بازی میکنند و میخواهند که دامی در خاک
کنند سلیمان علیه السلام بایستاد و تفرج ایشان میکرد در آن
صحرا درختی بود و مرغی بر بالای او نشسته بود بجانب ایشان مینگریست
و میخندید سلیمان بزیر آن درخت رفت و گفت ای مرغ چرا میخندی
گفت یا نبی الله از بیعقلی این کودکان خنده میاید که در پای این درخت
دامی برای من میگذارند و من معاینه می بینم و مرا چهار صد سال است
این طفلان میخواهند مرا بازی داده بگیرند اگر بیعقل نباشند این
اراده نمیکنند سلیمان گفت ای مرغ بسیار بدانش خود مغرور
مشو و بلند

مشو و بلند پروازی مکن اگر تقدیر شده باشد در دام افتی این بگفت و بگذشت
و زمانی در آن صحرا سیر میکرد و باز گشت و بپای آن درخت رسید دید که کودکان
آن مرغ را گرفته در قفس کرده اند گفت ای مرغ زیرک دانا چه شد که
گرفتار گردیدی گفت یا نبی الله از گفتار خود در دام ایشان
و بند بلا و زندان قفس افتادم که گفته اند بوقت قضا و
بوقت قدر همه زیرکان کور گشته و کر یا پیغمبر خدا هر که
بعقل و دانش خود مغرور شود سزای او اینست چون تو از
پیش من رفتی ناگاه دیدم که جهان در چشم من تیره و تار شد و
گفتگوئی که با شما کردم از خاطرم محو شد و دانه بسیار در پای
این درخت ریخته بود کودکان پنهان بودند در آن وقت حرص
و طمع مرا بر آن داشت که فرود آمدم که دانه چینم در زمان
حلقهٔ دام بحلقم افتاد پس سلیمان علیه السلام فرمود که حالا دانستی که
غافل ترین مرغان توئی که دیده و دانسته خود را بهلاکت

انداخته اکنون بحال خود گریه کن که از غرور و خود بینی این بلا
بر سر خود آوردی که گفته‌اند اِذا جاءَ القَدَرُ عَمِیَ البَصَرُ
و در جای دیگر وارد است ما شاءَ اللهُ کانَ و ما لَم
یَشاءُ لَم یَکُنْ و دیگر گفته‌اند که پرویز را منجمی بود که در علم
نجوم مهارتی تمام داشت روزی بخدمت پرویز آمده گفت
یا امیر در طالع خود دیده ام که درین هفته خطری در راه
من هست شخصی قصد دارد که مرا هلاک کند اگر فرمان باشد مرا یک هفته
در قصر جای دهند تا اعدا هجوم و جرات نکنند پرویز حکم کرد
تا او را در قصر خود که خوابگاه او بود جای دادند و آن منجم تا یک هفته
در آنجا بسر برد تا شبی چنان اتفاق افتاد که جمعی از خصمان
پرویز که قصد او داشتند خوابگاه او را معلوم کرده بودند
در زیر قصر نقبی زدند قضا را از آنجا که منجم خوابیده بود بیرون
آوردند و او را کشتند پرویز از این مقدمه بیدار شد و تاسف
بسیار خورد

بسیار خورد دانست که آنچه در روز ازل مقدر شده رد نمیشود
و قضا و قدر کار خود میکند پس معلوم شد که علم نجوم شریف است و خطا
نکرد در رفع تیر بلای قضا و قدر هیچ سپری نتواند کرد پس علم نجوم را
وثوقی هست نظم چون رفت قضا و بودنیها هم بود بر جستن و
فرار تو کی دارد سود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
که آیا چه میفرمائی در باب علم نجوم آنحضرت فرمود که دانستن هر علم
خالی از فایده نیست اما هرچه آفریدگار تقدیر کرده هر آینه واقع
خواهد شد و دست هیچ زبردستی قدرت دفع آن ندارد و تدبیر
و حیله و کوشش و سعی رفع شر قضا نتواند کرد چنانکه فرموده
ذالِکَ تَقدیرُ العَزیزِ العَلیمِ نظم

هرچه بخود کنی گر همه نیک و بد کنی کس نکند بجای تو آنچه تو بخود کنی
و حق تعالی فرموده است اِن اَحسَنتُم اَحسَنتُم لِاَنفُسِکُم نظم
خواهی که ترا هیچ بدی ناید پیش تا بتوانی بدی مکن از کم و بیش
چون نیک و بد تو بر تو بر میگردد بنگر که چه میکنی تو هم با تن خویش

قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة
فلا یجزی الا مثلها یعنی هر که نیکی با کسی کند بیابد ده برابر و هر که
بدی کند با کسی همان بد با و میرسد هر که در کرد عمل خود است قوله
تعالی کل امرء بما کسب رهین پس ای عزیز تا توانی نیکی کن اگر همه
یکذره باشد چنانکه در کلام ملک علام است فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی خدای تعالی
فرموده که خیر و شر بقدر ذره در حساب خواهد آمد و حق تعالی فرماید
که یاد کنید آنروز زیرا که زمین را بجنبانند و همه جهان خراب شود و
زمین بیرون میاندازد از شکم خود آنچه از خیر و شر که در روی آن کرده
باشند پس آشکارا شود و گواهی دهد هر مکان با آنچه در او واقع شده
منافقان گویند که چیست زمین را که چنین متزلزلست مؤمنان گویند
که هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون پس از این روز اندیشه
نمائید که ایشان سود ندارد آورده اند که عبد الرحمن صعصعه گفت
که من در خانه ابو سعید خدری بودم او مرا گفت یا ابا صعصعه و صحبت
ملکم

سیکنم ترا اگر در بیابان و صحرا باشی بانگ نماز را بلند بگوی که در آن مکان
از جن وانس و شجر و حجر و فرشتها همه در آنروز گواهی دهند از بهر
علی که از بنده بفعل آید و هم او روایت کرده که ابو امیه را
دیدم که در مسجد الحرام در هر سر زمینی دو رکعت نماز میکرد گفتم چرا
بیکمکان قرار نگیری گفت برای آنکه در روز قیامت هر مکانی
هر عملی که در پشت او کرده از خیر و شر فردای قیامت در حق اینکس گواهی
میدهد و این آیه کریمه بر خواند که مذکور شد چون این آیه نازل شد
اصحاب مشغول شدند یا رسول الله این امر عظیمی است که بهر مثقال و ذره
از ما حساب خواهند کنون ما را مخبر گردان که آن چگونه خواهد بود
آنحضرت فرمود که هر گاه غم و الم و رنج و بیماری بشما رسد در برابر مثقال
و ذره نیکی ذخیره شما باشد و فردای قیامت یکی ده حسنه بشما دهند
آورده اند که چون سعد وقاص این آیه بشنید او را درد دل
گرفت و از آنجا بیرون آمد سائلی از او سؤال کرد خرمائی بآن سائل
داد آنرا رد کرد سعد وقاص گفت ویک هذا حق سبحانه و تعالی

زنین هردم نام ماند چو سیمرغ و کیمیا — در توریخ چنین آورده اند که در زمان
اصحاب الرس پیغمبری بود که صفوان نام داشت و در دیار او کوهی
بود بسیار بلند و نام آنکوه رونج بود که گاهی مرغ بزرگی میآمد
و بر سر آنکوه می نشست و آنمرغ همیائی داشت بسیار عجیب و غریب و گردنی
داشت دراز و پر و بال طولانی و رنگ برنگ و طیور آنکوه را
بسیار صید میکرد و اکثر اوقات بپائین کوه آمده بهائم و جانوری
که میافت میربود و هلاک میساخت مردم آنجا پیش پیغمبر خود
رفتند و از آنمرغ شکایت میکردند آن پیغمبر بحضرت عزت دعا
کرد و بدعای او حق تعالی آتشی فرستاد و آنمرغ را بسوخت
چنانچه اثری از و نماند و خلق از آن بلا نجات یافتند و گویند
عنقا همان بوده است و در کتاب ربیع الابرار زمخشری
آورده اند که در زمان حضرت موسی علیه السلام حق تعالی مرغی فرستاده
بود که او را عنقا میگفتند چهار پا و چهار رو و صورت انسان
داشت در غایت حسن و جمال و او را جفتی بود مثل خودش
حق تعالی

حق تعالی بموسی وحی فرستاد که مرغی از برای تو آفریدیم که ترا باو انس باشد
و آنمرغ بر گرد بیت المقدس میگشت چون آنحضرت بعالم بقا
خرامید آنمرغ نقل کرده بزمین حجاز رفت و چون هوا در آن
ولایت بسیار باعتدال بود آنجا را مسکن ساخته پیوسته چهار
پایان و کودکان ایشان را ربودی و چون خالد بن سنان
بنبوت رسید قوم از آنمرغ شکایت کردند و او را دعا کرد
بدعای آنحضرت نسل او منقطع گردید نام او ماند و نشان نماند
و در این زمان که یافت نشود چیزی وجود عنقا دارد

تمثیل آورده اند که در بلاد یمن حکیمی بود که او را فضل و دانش
در کمال بود و بهمه علوم آراسته و شرط کرده بود که زنی بعقد خود
در آورد که در کمال مثل خودش باشد هر چند سعی کرد نیافت تا
روزی در سفری بشخصی رفیق شد و آنمرد عربی بود حکیم گفت ای اعرابی
اگر رفیق شفیق در راست پیمان باش آنمرد گفت چه باید کرد
گفت نردبانی براه بیندازیم تا راه طی شود مرد گفت

الغر نزدیکان در این راه که با هم سائیم حکیم دانست که آن مرد مجهول است
پس پارهٔ راه که رفتند حکیم گفت ای برادر اوّل تو بر من می‌نشینی
یا من بر تو نشینم آن مرد گفت ای عزیز من با رعنائی مرد ترا اندوه غم
کشید تو نیز چگونه میتوانی کشید چون حکیم نیز جواب نیافت خاموش شدند
خاموش شد چون پارهٔ راه برفتند بکشت زاری رسیدند سبز و خرّم
حکیم گفت آیا این زراعت را خورده اند یا خواهند خورد
الغر گفت ای حکیم تو عجب مرد نادان بوده‌ای این زراعت هنوز خوشه
نبسته است و دانه نکرده است تو میپرسی این زراعت خورده اند
یا خواهند خورد حکیم دانست که مرد ابلهی است و تمام از بر
فرق نکرده است دیگر حرف نزد تا اینکه روز دیگر بقبیلهٔ رسیدند
که مردی فوت شده بود ایشان بنماز جنازه حاضر شدند
بعد از نماز حکیم گفت که آیا این مرده باشد یا زنده الغر گفت
هیچکس چنین نامعقولی نگوید ای حکیم چون دیوانگان سخن میگوئی
من طاقت آن ندارم که اینچنین گفتار بشنوم مگر تو عقل نداری
این مرد را

این مرد را میبرند که در خاک دفن کنند تو باز میپرسی که مرده است یا زنده حکیم
تبسّمی کرد و خاموش شد تا آنکه بمکان الغر رسیدند حکیم چون غریب
بود و راه بجائی نداشت الغر او را بخانه برده مهمان کرد الغر
دختری داشت چون ماه تابان و خورشید درخشان در غایت لطافت
و نهایت فراست و کمال معرفت و عادت دختر آن بود که هر وقت
پدرش از سفر میآمد میپرسید که در این سفر با که رفیق بودی و چه دیدی
بطریق عادت از پدر پرسید الغر گفت ای فرزند در این سفر مجهولی
همراه من بود که هرگز ندیده بودم چون دیوانگان سخن میکرد و مرا بجان
آورده بود دختر پرسید که چه گفتگو میکرد اعرابی از اوّل تا باخر نقل
کرد بعد از آن گفت ای دختر چون جواب ابلهان خاموشی بود من جواب
نگفتم چون او مرد غریبی دیدم بخانه آورده ام آن دختر گفت ای پدر او
مجهول نیست تو نفهمیدهٔ از سخنهای او معلوم است که او مرد فاضل و دانشمند
میباشد و تو قدر او ندانسته و او خواست که ترا بیازماید پس دختر گفت
مصرع همنشین مردم دانا گزین الحاصل شده اول آنکه گفت
نردبانی براه ببندازیم این مثل مشهور است یعنی نقل و حکایت

درمیان آوریم و بسخن مشغول شویم تا زود قطع راه شود و آنکه گفته است
که تو بر فرس نشینی یا من بر تو نشینم یعنی اوّل من بسخن شروع کنم یا تو
شروع میکنی تا رنج پیاده رفتنش بر ما نماند چون مسافر بسخن رود
اوّل رفیق طریق بدست می آورد تا بر سر سخن میرود تا گوینده و شنونده
با آن مشغول گردند و راه طی میکنند و آنکه گفته حاصل این زراعت را
خورده اند یا خواهند خورد اشاره بآنست که آیا صاحب این
زراعت قرض دار و پریشان باشد که بخواه قرض دهد یا نه
و آنکه پرسیده که این مرد مرده باشد یا زنده یعنی از این مرد فرزندی
مانده باشد یا کتابی تصنیف کرده باشد یا مسجد و مدارس و پل
و رباط ساخته یا نه اگر یکی از اینها را بوجود آورده پس زنده
خواهد بود که بعد از مرگ نامش بنیکوئی برند یا آنکه ابله و نادان
و دنیا پرست بوده که نامش در میان گویا نشود و ای پدر تو
غلط کرده بخدمت آمده مردم و عذر بخواه و تغیر سخنان او
بکن تا حمل بر حماقت و سفاهت تو نکند که خدمت علما کردن
جز سعادت و حفظ سخنان ایشان را غنیمت باید شمرد پس آن پدر
دختر

دختر بخدمت حکیم رفت و از او عذر خواست و تغیر سخنان او کرده
گفت در راه خاطر من مشوّش بود اکنون جواب حرفهای مرا گفتم
تا بدانم که بر معانی آنها اطلاع داشتم حکیم گفت این جوابها از تو نیست
راست بگو که از که آموخته پس الحاح کرد آنمرد گفت دختری دارم در
نهایت فصاحت و بلاغت که بر مردان روزگار میخندد و علامهٔ
این زمانه را در پلهٔ کیاست هیچ نمیشمارد و او مرا تعلیم نمود چون
حکیم این سخن را شنید بغایت خوشحال شد آنگاه از پدر دختر اجازت
خواست تا دختر را ملاقات کند پدر اجازت داد حکیم با دختر تکلم نمود
و همه آداب او را پسندید و از طرفین رغبت شد حکیم او را از پدر
خواستگاری نمود پدر نیز راضی شده دختر را بعقد خود در آورد و با هم خوش
بر آمده حکیم شکر الهی را بجا آورده گفت سالها در طلب چنین زنی
بودم و موقوف بتوفیق بود که گفته اند جوینده یابنده است
دختر گفت آری چنین است و حق تعالی در کلام خود فرموده است
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حکیم گفت هذا مِن فضلِ
ربّی پس مدّتی باهم زندگانی کردند

تمثیل

آورده‌اند که مردی بود درویش و بینوا که پردهٔ حجاب بر احوال خویش
انداخته بود و بر آلام ایام و تنگی دندان صبر بر جگر نهاده و
بدر توکل نشسته هرگز اظهار پریشانی بکسی نمیکرد و بطپانچه روی
خود را سرخ میداشت و او را همسایهٔ توانگری بود روزی کودکی
از همسایه توانگر بخانه آن درویش آمد دید که طعامی از بازار فرو
گرفته‌اند طعام را کشیده بدرون خانه میبرد ایشان کودکان را
بدیده بخوردن مشغول شدند آن کودک از شکاف در بایشان
مینگریست و آن درویش ملتفت او نشد چون طعام خورده شد طفل
غمگین بخانه رفت و گریه آغاز کرد با پدر و مادر احوال باز گفت
ایشان طعامها پیش او آوردند و هرچند او را تسلی دادند آن طفل
گریه میکرد که از آن طعام همسایه میخواهم پس آن مرد بخانهٔ همسایه
رفت و بر در همسایه تند شد و گفت ای بی‌رحم بی‌مروت چرا از
همسایگی شما رنج و آزار بمن میرسد آن درویش گفت استغفر الله
حاشا که از ما آزار بکسی رسد مرد توانگر گفت که شما طعام
داشته‌اید

داشته‌اید و صرف کرده‌اید کودک مرا نوید و نداده‌اید اینجا آمده
گریه میکند و طعام شما را میخواهد آن درویش زمانی بتفکر فرو رفت بعد از
لحظهٔ سر بر آورد و گفت اگر خواهی بر حال ما آگاه شوی بیان کنم که
گفته‌اند همسایه بر همسایهٔ خود آگاه است و تو از حال من غافلی
و بدنیای خود درمانده اما او لی بکفش است آمرزد او را الجدا جسم
داد که حال خود را باز گوی گفت ای خواجه بدان و آگاه باش که آنچه
ما خورده‌ایم بر ما حلال بود و بر دیگران حرام خواجه گفت بچه
جهت درویش گفت تو این را از کلام خدا نشنیدهٔ که در کلام مجید
وارد است که من اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم آن مردار بود
که بر ما حلال بود و بر شما حرام و حال ما باینجا رسیده و در مثلها گویند
که میران را چه پروای گرسنگان است نظم اگر بر مرکب تازنده
سواری هشدار که خر خارکش افتاده باین آب و گل است
آتش از خانهٔ همسایهٔ درویش مخواه کانچه از روزن او
میگذرد دود دل است چون آن توانگر از حال آن درویش واقف شد

آب در چشم بگرداند و گفت ای برادر بحق آن خدائیکه جان جهانیان
بدست قدرت اوست که در این مدت از واقعه تو خبردار
نبودم و همیشه ترا شکفته و خندان میدیدم الحال که اطلاع
یافتم بخدای عز و جل سوگند که دست از تو بر ندارم تا آنچه
از مال دنیائی دارم نصف آنرا بتو ندهم و اینهمه صبر و تحمل
است که در فقر و فاقه کرده پس بالتماس تمام دست آنمرد درویش را
گرفته بخانه برد و هرچه داشت برادرانه تقسیم کرده عذرخواست
و در همان شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود
یا فلان تو از برای خدا آن همسایه درویش را حسن سلوک نمودی
و مرحمت کردی و حق همسایه بجا آوردی دخترده بارک که فردای قیامت
با من و اهل بیت من ترا محشور خواهند کرد و حق تعالی ترا آمرزید
و از گناهان پاک شدی پس ای برادر مؤمن حق همسایه را نگهدار
نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فردای قیامت
فرشته ندا کند که این جار الله یعنی کجا یند همسایگان خدا
برخیزید

برخیزید و بجانب بهشت روید پس جماعتی برخیزند و بهشت رو آورند فرشتگان
پیش آیند و گویند من انتم شما کیستید گویند ما بندگان همسایگان
خدائیم پس گویند شما در دنیا چه کرده اید گویند همسایه را متوجه
شده ایم فرشته گوید هنیئاً لکم الجنة یعنی گوارا باد بر شما بهشت
پس در این مقام حکایتی و تمثیلی بیاوریم تمثیل آورده اند که مرد
مؤمنی بود که هزار درهم قرض داشت قرضخواه گریبان او را گرفته
خوار بسیار بر سر او میآورد که حق مرا بده و آن مسکین از او مهلت
میخواست که روز دیگر حق ترا ادا میکنم پس مردم در میان افتاده
قرضخواه دست از او برداشت و آنمرد در پیش همسایه ئی داشت یهودی
او را دلگیر و آزرده دید پرسید که ای برادر ترا غمگین می بینم
بحق دین محمد که مرا از حال خود آگاه گردان آن بیچاره احوال
خود را باز گفت آن یهودی دست او را گرفته بخانه خود برد و هزار
درهم بیرون آورد و گفت زر بردار و دین خود را بده هرچند

از دین بیگانه ایم اما همسایه ایم روا نباشد که مرا در خانه زر و سیم
باشد و تو بقرض گرفتار باشی و من از علمای خود شنیده ام که رعایت
حق همسایه واجب است آن مرد با خود گفت که روی از درگاه حق تعالی
نگردانم و بر یهودی تعلق نکنم که دشمن دین است پس گفت ای یهودی بیانی
خدای که دین محمد صلی الله علیه وسلم در حکم و فرمان اوست که در این حالت
پریشانی این زر از تو قبول نکنم تا آنکه ایمان بدین آنحضرت
نیاوری یهودی گفت من در کتاب توراة قدر و مرتبه آنحضرت را خوانده ام
و رعایت حق همسایگی در توراة بسیار دیده ام بهرام را آنجا میاورم
تو این زر را قبول کن و کلمه شهادت را بگوی تا از برکت همسایگی
تو بدین آنحضرت در آیم آن مرد مؤمن کلمه عرض کرد یهودی مسلمان شد
آنگاه آن زر را برداشت و پیش قرضخواه آمد و گفت حق خود را
بگیر و سند مرا بده آن مرد گفت تو بدین پریشانی در این یک شب این
زر را از کجا آوردی تا راست نگوئی از تو قبول نکنم آن مرد درویش
گفت ترا

گفت ترا بدین حرفها چکار است مرد خدائی امین داده است آن مرد گفت داد
که حقیقت را بیان نکنی پس آن مرد حال و قصه باز گفت که فلان یهودی
که همسایه من است این زر را بمن داده آن مرد قرضخواه گفت ای برادر عزیز
من از یهودی دیگر نیستم پس برخاست و بدرون خانه رفت و سند او را
آورده گفت که سند خود را بستان که وجه آنرا بتو بخشیدم هر چند
آن مرد گفت که زر خود را بردار قبول نکرد و عذرها خواست و روانه شود
پس آن مرد مؤمن خوشحال و خرم گشته او را دعا کرد و بخانه خود رفت
در همان شب آن مرد قرضخواه دید که قیامت برپا شده و حشر و نشر روز
حساب است و نامهای اعمال پران گشته بعضی را بدست راست ایشان دادند
و بعضی را بدست چپ نامه عمل او و آن یهودی را بدست راست ایشان دادند
گفتند ای بندگان خدا اصحاب بهشت در آیید ایشان گفتند ما بکدام عمل
مستحق بهشت رویم و مستحق آن گشتیم گفتند که آن یهودی که مسلمان شده و حق
همسایگی بجا آورده و تو که سند این درویش را دادی تیز کریمی خود
بهشت را بشما دادیم پس از این بدان که هر که نیکی میکند با خود میکند

ای عزیز اندیشه کن از آن روز که تمام نامهای ایشان پران شود و فرمان آید
که ای بندگان علیمی من نامهای اعمال خود را بخوانید ای بزرگ گنهکار
نامه ات را بخوان و ای جوان فاسق نامه ات را بخوان و ای زاهد
ریاکار نامه ات را بخوان پس هر بنده که عمل خود را بخواند و خواهد
که منکر گردد اعضای او شهادت دهند آه آه از آن روز که
نامها پران شود و بدست چپ آید ای مؤمن چه تدبیر ساخته و ای
مسکین چه اندیشه در کار خود کرده بیندیش از آن روز که گویند
بیا بر خوان نامهٔ اعمال و او سرتا پا خطا باشد چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده اِقْرَاْ کِتَابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ حَسِیْبًا
پس ای برادر یاد کن و اندیشه نما که چه در پیش است بعضی باشند که
گویند نامهٔ اعمال خود را آهسته بخوان تا کسی دیگر نشنود و بر حال
تو اطلاع نیابد پس او چون نظر در نامه عمل خود کند همه گناه بیند
پس گوید خداوندا بعضی کارها برضای تو کرده ام آنها را در این
نامه نمی بینم گویند ای طرف دیگر را ببین که نوشته شده یا نه
چون نگاه کند سر در پیش اندازد پس فرمان عزت در رسد
که ای

که ای بندهٔ مؤمن ترا آفریده ام از برای دوستی اهل بیت و نیکوئی
و دستگیری همسایه کردن و صلهٔ رحم بجا آوردن و تو از برای ما همه را
بجا آوردی و اکنون نامه ات را برگردان و در جنت جاودان بخوان که
برکت این اعمال از عذاب نجات یافتی نظم

هر حیاتی را مماتی در پیست   هر وصالی را فراقی در عقب
کسی گوی دولت ز دنیا برد   که با خود نصیبی بعقبا برد

و حق تعالی فرموده که ولقد انزلنا الیک آیات بیّنات والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم پس تو بار که راه راست پیش گیری و تن
بعبادت دهی و دل بطاعت بگذاری و از خط فرمان بیرون نروی

تمثیل آورده اند که در زمان کسری مردی بود فاضل و دانشمند
و او وزیر کسری بود و او را چهار پسر بود که بهمهٔ علوم آراسته بودند
و بهمه چیز پیراسته پدر در تربیت ایشان کوشیده بود تا آنکه شبی
وزیر بخدمت پادشاه عرض کرد که زندگی پادشاه را انجام باد عمر این

داعی آخر رسیده و پیر و ضعیف و ناتوان و شکسته شده ام که در مثلها
گویند پیری و هزار عیب مبادا که در آخر ایام عمر خطائی از فر صادر شود
که خدمت چندین ساله بیکار رود و بنظر ایشان که چه پیر و مستلا میکردد
آماده رنج و صد بلا میکردد دندان و حواس ظاهر و باطن او
هر روزه از و جدا جدا میکردد اگر فرمان عالی باشد در اینوقت پیری
در گوشهٔ عبادت بنشینم و بکار آخرت مشغول شوم چهار پسر عاقل کامل
دارم که هم جوانان کاردانند و لایق بندگی درگاه جهان پناه را
دارند هر گاه مقرر فرمایند در خدمت پادشاه باشند پادشاه
فرمود که آنجوانان حاضر شدند و زبان را بحمد و ثنای ملک
برکشادند ملک را اوضاع ایشان خوش آمد ایشانرا اکثر لطف
و انعام بداد و در سلک خاصان خود در آورد پس یکی پدر
فرزندان را حاضر کرد و گفت ای جانان پدر آنچه در این مدت عمر
تجربها کرده ام بشما بیان میکنم بشنوید و بخاطر نگاه دارید که
بکار شما خواهد آمد اول حق تعالی را در همه جا حاضر و ناظر
دانید

دانید که هر چه از خیر و شر میکنید او آگاه هست و افعال شما را میداند و می بیند
و دیگر آنکه هرگز بدروغ و خیانت عادت مکنید و راستی و درستی را
شعار خود سازید و از صحبت بدان و بدکاران پرهیز کنید و با علما
و صلحا و فقرا و مساکین همنشینی نمائید و راز پادشاهان را در جائی
اظهار مکنید و در وقت خشم و غضب پادشاه در حضور مجادله
منمائید و در کارهای خوف و خطرناک شتاب و اضطراب مکنید
و در امر محال العقل خود رجوع نمائید و فکر کنید و براهنمائی عقل
بدان فهم رجوع نمائید و در ان امر صبر پیش گیرید و سر خود را
با هر کس در میان مگذارید و هر کس را محرم خود مدارید و زبان
خود را محفوظ نگاه دارید که از زبان زیانکار هزار بلا
بر سر آدمی میاید مصرع خواهی سرت بجا بود سر نگاهدار
که هر که گوهر اسرار خود را در حقه عدم محفی ندارد هر آینه سر او
بر علم بر افرازد که در مثلها گویند که هر که سر خود را از دست بدهد
در برابر سر هم بر سر خود فاش کردن ثمره نبخشد دیگر آنکه عهد و وفا را
نیکو نگاه دارید و خلاف وعده و قول خود منمائید و از

گفته خود بر مگردید که باعث رسوائیست و بدانید که وفا بشود قول
گذار ارادت و توشه راه آخرتست و حق تعالی در کلام خود فرمود
که اوفوا بالعهد اوف بعهدکم عهد و قول مانند کیمیاست که خاک
تیره را زر سازد و وفا توتیائی است که دیده را روشن گرداند
و وفا از هر کس نیاید و عهد هر کس را نشاید نظم وفا جوی ز نا اهل
این مثل بشنو بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا تو مباش از فرزندان
زنهار از صحبت مردم بد حذر کنید خصوصاً از عوام و جاهل و گدای
و فاسق و لئیم که همنشینی با اینطایفه ضرر دین و دنیاست و از
آمرزش اینقوم کناره گیرید نظم هر کس که خواهی شوی آشنا
به نیک و بد او نظر کن تمام اگر خوب خلق است و پاکیزه رای
باو بگذران یک دو روز بکام اگر ناپسند است افعال او
سلام علیکم علیک السلام الغرض فرزندان اگر رحم و شفقت و مهر
پدری بود بجا آوردم و هرچه گفتنی گفتم اکنون بر شماست که قدر
یکدیگر را بدانید و باهم رحم و شفقت نمائید و در کارها شتاب
و تعجیل ننمائید که در شتاب ضرر بسیار است ناکرده را نتوان
کرد

کرد و ناگفته را نتوان گفت اما کرده و گفته را با صلاح نتوان آورد
که صبر و تامل در همه امور نفعها دارد مصرع یک صبر کن و هزار
افسوس مخور لیکن از آن پسران را رخصت داده و خود بگوشه
عزلت قرار گرفت و بعبادت مشغول شد نظم

بردباری نشانهٔ مرد است — هر که را صبر نیست نامرد است
هر حکم که سلطان جهان فرماید — از بعد تامل فراوان باید
ور زانکه تامل در آن ننماید — بیشک که از آن بسی خللها زاید
هر که بیفکر و تامل عملی کرد پیش — آخر الامر از آن کرده پشیمان باشد
باهستگی کار عالم برآر — که در کار تندی نیاید بکار
شکیب آورد بندهٔ را کلید — شکیبنده را کس پشیمان ندید
زمام بد بکف صبر نه گرت باید — که گوی عشق بچوگان صبر بربائی
شتاب در خطرات افکند اگر صد سال — تو دست و پا زنی از آن خطر برنائی

مصرع
نابرده رنج گنج میسر نمیشود — مزد آنکس برد جان برادر که کار کرد
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق — هر که بعین عشق نرسید از حیات نخشید

وهر که بلقاء عشق برسید سیمرغ را نشناخت پس دل عاشق هرگز نمیرد

عشقست وحیات جاودانی | بی عشق مباش تا توانی
کوهر زندگی ز عشق طلب | مقصد زندگی ز عشق طلب

آورده اند که در نیشابور دزدی بود که در عیاری و زبردستی سرآمد
عصر خود بود که خزانهای بسیار شکافتی و بر قافلها زدی امیر آن شهر
لشکر بر سر او فرستاد و او را اسیر کرده آوردند امیر او را فرمود در
بیرون شهر بر دار کشند و عسس را فرمود تا سه روز او را از دار فرود
نیاورند تا از اطراف و جوانب آمده او را ببینند و تنبیه شوند و
آن عسس تا سه شب پاسبانی کند که اگر کسی او را از دار فرود آورد عسس را
از عوض او بر دار کشند و تاکید تمام کردند اتفاقا در شب اول جمعی از
عیاران در کمین بودند دزد را از دار فرود آورده بردند چون
عسس و پاسبانان آگاه شدند سراسیمه شده هر کدام بطرفی رفتند
گذار عسس بگورستانی افتاده درخشانی دید بسر آن رفت دید که
زنی با لباس سیاه بر سر گوری نشسته ناله و زاری میکرد عسس نزدیک آن
زن آمد چون تردد بسیار کرده بود لحظه بنشست دید که آن زن
در غایت جمال و ملاحت و در نهایت حسن و لطافت است
عسس با او بهم زبانی درآمد گفت ای دلبر رعنا وای نازنین
تنها در این وقت شب در این گورستان بی یار و مونس با لباس

سیاه سبب چیست و این ناله و زاری تو از برای کیست آن زن گفت
ای جوان مرد مرا شوهری بود و مدتها با هم بودیم و او مرا
بسیار دوست میداشت و همیشه بمراد دل من کار میکرد و در میان ما
چنین شرط شده بود که هر کدام زودتر بمیریم اندیگری هر چند وقت
که زنده باشد بر سر گور او بنشیند و دیگر جفت نگیرد تا در آن دنیا
باز بهم رسیم و چنان تقدیر شد که اوّل او را اجل رسید حالا من
بموجب شرط عهد بجا میآورم و بر سر گور او می نشینم تا وقتیکه اجل
بمن برسد و در همین مکان در پهلوی او بخوابم عیسی گفت ای دلبر رعنا
و نازنین ربّنا الحکیم را ضد آن فرموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم امر نموده
و این عمل اهل اسلام نیست و هیچ عاقل انکار نکند و حق تعالی
زنان را از برای مردان آفریده و این فعل ناپسندیده
و مذموم است و این وسوسهٔ شیطانیست و در شرع چنین است
که اگر مردی یا زنی را اجل فرا رسد او دیگری را بخواهد و یا بگوشه
بعبادت بنشیند و دیگر اینکه اینجا مکان مردگان است و هیچ
دیوانگی است در اینجا بودن و از هزار گل تو یک گل نشگفته
و هر کسی

و هر کسیکه ترا دوست داشته باشد بیش از آن شوهر ترا خدمت میکند خصوص من ای
نازنین از این فکر باطل برگرد چون زن این تقریر بشنید دلش بطپیدن
آمده راضی شد که در آن گورستان از تنها نشستن بتنگ آمده بود
و در میانه میانجی میخواست از نصیحت عیسی فریفته شده پس عیسی در آنوقت
بیاد دزد افتاد و در فکر فرو رفت که فردا پادشاه مرا در عوض دزد بردار خواهد
کشید و چون زن دید که آن جوان خاموش شد گفت ای جوان مگر از حرف
خود پشیمان شده عیسی گفت ای نازنین بزرگتر غم جان است قصاب را
غم پیه مرا واقعهٔ پیش آمده و فکر آنم که جان عزیز است و غم جان خود را
میخورم و گرنه از گفته خود پشیمان نشده ام زن پرسید که آن چه واقعه است
عیسی احوال خود را باز گفت زن گفت که این سهل کاریست فکر علاج آن
کار را بر تو آسان میکنم و ترا از این اندوه نجات میدهم عیسی گفت در
این شب تاریک چه علاج میکنی و با خود گفت که از مکر و حیله زن بعید نیست
گفت بگو چه خواهی کرد زن گفت میدانم که شوهر من بوده سه روز بیش
نیست که مرده است یقین میدانم که از هم نریخته است من و تو او را
از گور بیرون میآوریم پس برده در عوض آن دزد بردار کنیم عیسی گفت

مکر و حیله زن را شیطان نمیداند این سخن موافق طبع افتاد پس از شروع
در شکافتن کردند و چند تخته و چوب که در بالای قبر بود برداشتند و
مرده را بیرون آوردند و کفن از و باز کرده چون عسس ریش او را
بدید گفت چه فایده که آن دزد ریش نداشت و این مرده ریش دارد
زن گفت علاج آنهم آسان است در ساعت مقراض از جیب برآورد
و ریش متوفی را از بیخ چید و بباد داد عسس رفته حمالی آورد
و آن مرده را بر دوش حمال گذاشته بپای دار آورده بر دار کشیدند
و عسس آن زن را برداشته بخانه برده بعد از دو روز دیگر عسس پیش
پادشاه رفت و گفت سه روز است که دزد بر دار است و گندیده
شده است اگر رخصت باشد او را دفن کنیم ملک فرمان داد عسس
تابوتی آورده متوفی را در تابوت گذاشته پنهان کرد و هیمه بسیار
جمع آورده و آتش زده یعنی که دزد را در آتش سوختم و چون
شب شد عسس آمد و او را در قبر دفن کرد و جمعی از قاریان را مقرر
کرد که یکماه بر سر قبر او تلاوت قرآن کنند و آن زن مکاره را
گفت ای گیسو بریده و مکاره بدکار دل من بتو صاف نمی شود
که بر فعل

که بر فعل زنان اعتماد نیست تو خود گفتی اگر شوهر من دایم بمراد دل من بود
و هر کار برضای دل من میکرد آخر او را چنین کردی من از او بهتر نیستم
میترسم که بعد از فوت من ریش مرا هم کنده بباد دهی آن زن بنیاد
جزع و فزع کرد و سوگندها خورد و عسس گفت تو با شوهر مهربان خود
چه عهدی کردی و چه خوب بجای آوردی که باز کنی سوگند مخور که من اعتماد بر قول
و سوگند تو نمیکنم پس فرمود تا ملازمان او را برهنه کرده در بیابانی برده
بی آب و نان دست بسته رها کردند تا بچنگ شیران گرفتار شود قطعه

در آن روزی که بنیادش نهادند بهر کس هر چه لایق بود دادند
زن از مهر و وفا نامد بدنیا لیکن دادند وفا بر زن نداوند

این تمثیل برای آن آوردم تا بر قول و فعل زنان اعتماد ننمائی و دل بمهر
و محبت زنان نبندی و بمال و جمال زن فریفته نشوی و دل بر زن نبندی
که تا در نظری در دل ایشان جاه دارد و بزرگان گفته اند که اکثر زنان
در انتظار مرگ شوهر نشسته اند که شاید از و بهتری بهم رسانند و نظر زنان بهر که
که افتد گویند کاش این مرد شوهر من میبود و من در کنار اینم ملعون دم از
آنست که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود فرموده که ان کیدکن عظیم
یعنی مکر و حیله زنان عظیم است پس از کید زنان بترسید و از مکر ایشان

ملاحظه نمائید الحکایت اگرچه مرد را بی زن نباید بود اما هر زنی را
بزنی نشاید پس بر مرد لازم است که از خاندان بعصمت و عفت
زن بخواهد تا ببلای آن زن در نماند و در پی زر و زیور و حسن و جمال
نرود و فریفته او نشود آورده اند که روزی زن
صالحه با عصمت بمجلس واعظی رسیده آن واعظ موعظه میگفت
که هر مؤمن و مؤمنه که در اول وقت نماز کند و کارهای دنیا
نکرده بنماز مشغول شود حق تعالی منور خود دل او را روشن
گرداند و مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و او را از شر
اشرار نگاه دارد آن عورت چون این حدیث بشنید همیشه در اول
وقت نماز گزاردی روزی تنور تافته بود تا نان بپزد که بانگ
نماز شنید کودکی داشت که پیش او بود خمیرش ترش گردیده
بود چنانکه خمیر از کنار ظرف برآمده بود آن عورت با خود گفت
مرا الله کارهای ضروری پیش آمده هیچ بر از آن نیست که همه را بگذارم
و اول نماز را بجا آورم که رضای خدا در آنست پس آن عورت آن
کارهای ضروریه را گذاشته بنماز ایستاد شیطان که آن حال را
دید

دید فریاد برآورد و یاران او حاضر شده و جمع او را بگرفتند و گفتند
ای مهتر ترا چه واقع شده گفت مرا دردسر کرده از کردار این عورت
که مرا فرمودند با آدم سجده کنم من ابا کردم و این زن را
عبادت فرمودند سجده میکند گفتند ای مهتر چون آن زن بنماز
مشغول شود تو کودک او را در تنور انداز پس چون زن بنماز
ایستاد شیطان کودک او را در تنور انداخت کودک از میان
تنور فریاد برکشید و آواز او بگوش مادر رسید غم در دلش بهم رسید
میخواست نماز را قطع کند باز با دل خود گفت که روی از خدا
گردانیدن از وسوسه شیطانست با دل جمع نماز را تمام کرده
برخاست و بسر تنور رفت دید که بقدرت حق تعالی کودک در میان
آتش بازی میکند پس سجده شکر بجای آورده کودک را از میان آتش
بسلامت بیرون آورده و پستان در دهانش گذاشت تا از شیر سیر شده
پس با خاطر جمع نان را پخت الغرض غرض از این مثل آنست که تا مؤمنان
و مؤمنات بدانند که از روی صدق و اخلاص روی بدرگاه خدای تعالی
آوردن و توکل بکرم او کردن موجب آنست که حضرت وکیل او را

ازبلا نگاه میدارد   بیت   هرکه او از برای حق باشد حق
برای او باشد

تمثیل آورده اند که روزی بهلول عاقل دیوانه نما از درسگاه ابو خلیفه
میگذشت شنید که او با شاگردان خود میگفت و بمریدان خود نقل
میکرد که علمای شیعه در مذهب خود سه چیز میگویند که من آنرا قبول
ندارم شاگردان گفتند که آن سه کدام است ابو خلیفه گفت اول
آنکه میگویند که شیطانرا با آتش فردا عذاب خواهند کرد و حال
آنکه او خود از آتش است و جنس از جنس متأذی نمیشود   دویم آنکه
میگویند خدا را در آخرت نتوان دید این نیز محال است که
چیزی موجود باشد و نتوان دید   سیم آنکه میگویند که بنده فاعل
فعل خود است اینهم بعقل راست نیاید بهلول چون این سخنان از
ابو خلیفه شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد و شکست و بگریخت مریدان
که آنحالرا دیدند از عقب بهلول دویدند و او را گرفتند و پیش خلیفه
بردند

بردند ابو خلیفه نیز با سر شکسته با شاگردان بیامد و پیش خلیفه حاضر شده شکایت کرده
خلیفه از بهلول پرسید که چرا چنین کردی بهلول گفت که من جواب مسایل او را
داده ام خلیفه پرسید آن کدام است بهلول یک یک شرح داد و گفت
کلوخی بی اختیار بر سر او زده ام اثر درد او را بمن نماید پس حضار مجلس
بر علم و دانش بهلول آفرین کردند ابو خلیفه الزام یافته خجلت زده شده
برخاست و بیرون رفت   دیگر در مثلها گویند که سفر خام را پخته میکند
از یکی از علما و دانشمندان پرسیدند که مرد ناقص جاهل بچه چیز کمال
میگیرد آن عالم گفت اول از صحبت دانشمندان دیگر در سفر و تجارت که
گفته اند   مصرع   سفر مربی مرد است و استاد هنر   ایضا بزرگان
در مثلها گفته اند که هر که در اول جوانی زن کند   خود را در میان
جوانان کم کند در حدیث است که حق تعالی در مدح مسافران فرموده
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ یعنی جمعی که
سفر کنند در روی زمین در می یابند از فضل الهی خیر و برکت و صحت و عافیت
دیگر آنکه سفر یکی از سببهاست که حق تعالی منافع را و فیض را در یکسر زمین
جمع نکرده بلکه بعضی را ببعضی محتاج کرده و از روی حکمت همه را برابر

وبکیان دنیا فرید و از خوبیهای سفر یکی آنست که مسافر عجایب و غرایب شهرها را
دیده و علمش بقدرت الهی زیاده میشود و کوفتها و مرضها را برطرف
میسازد و کاهلی و سستی زایل میشود و کبر و نخوت از نفس سرکش میرود
و سبب یاد خدا و ذکر او میگردد و خام را پخته و ناقص را کامل میکند
و منافع بسیار در او مندرج است

بلی در مسئلهٔ قضا و قدر هیچ کس را ضرری نیست که قضا را غربلی را از راه
در آورد و در یک ساعت بر تخت پادشاهی نشاند و ماهی را از قعر
دریا برآورد و بفضای هوا رسانید و مرغ را از اوج هوا
بحضیض زمین آورد و هیچ آفریده را در امر قضا و قدر چاره
نیست لا رادّ لقضائه و لا معقّب لحکمه هرچه در وجود آید جز
بتقدیر الهی نخواهد بود الغرض تا بدانی که هرچه در روز اوّل مقدّر
شده برنگردد و هیچکس بر قضا و قدر نتواند دخل کرد از حضرت
رسول منقولست که غیبت بدتر است از زنا زیرا که زناکار توبه
میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش
قبول

قبول نیست تا آن شخص آن را حلال کند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون
فاسق علانیه گناه کند و پروا نکند او را حرمت نیست و غیبت او حرام
نیست از آنحضرت منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست کسیکه
صاحب بدعت باشد و امام و پیشوای ظلم کننده و فاسقیکه علانیه فسق
کند در احادیث معتبر منقولست که هر که دو رو و دو زبان داشته باشد که
در حضور مردم مدح ایشان کند و در غایبانه غیبت ایشان گوید
چون در روز قیامت محشور شود دو زبان از آتش داشته باشد یکی
در پیش رو و یکی در پشت سر در محشر ندا کنند این بود که در دنیا دو رو
و دو زبان داشت در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که بهتانی بگوید برای مرد مؤمن یا زن مؤمنه بچیزیکه در او نباشد
خدا او را در میان چرک فرج زناکاران که در دیگهای جهنم جوشیده
نگاه دارد تا آنکه از عهدهٔ گفتهٔ خود بدر آید از حضرت رسول صلعم
منقولست که هر که مدح کند پادشاه ظالم را و نزد او شکستگی و تذلل
کند برای طمع دنیا قرین او باشد در جهنم زیرا که حق تعالی میفرماید
و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید
بسوی آنها که ظلم میکنند پس مس میکند شما را آتش و فرموده که
راه نمائی کند ظالمی را بر ظلم در جهنم با هامان وزیر فرعون باشد

حضرت صادق ع فرموده است که سه کسند که هر که با ایشان منازعه کند
ذلیل و بی‌مقدار می‌شود پدر و پادشاه و قرض‌خواه و از حضرت
رسول صلعم منقول است که بی‌وفاتر و کم دوست‌تر از همه کس پادشاهانند
در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول صلعم اصحاب خود را امر فرمود
بهفت خصلت عیادت بیماران و مشایعت جنازهٔ مردگان و
قبول کردن گفتهٔ کسیکه اینکس را قسم دهد و دعا کردن برای کسیکه
عطسه کند و یاری کردن مظلوم و بهر کس سلام کردن و قبول ضیافت
کردن در حدیث دیگر فرمود که هر که السلام علیکم بگوید ده حسنه برای
او باشد و اگر سلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید سی حسنه برای او
باشد و در حدیث دیگر فرموده است که سه کسند که بصیغهٔ جمع با ایشان سخن میباید
گفت هر چند تنها باشند کسیکه عطسه کند میگوئی یرحمکم الله هر چند
دیگری با او نباشد و کسیکه سلام بر کسی کند میگوید السلام علیکم و کسیکه
کسی را تنها دعا کند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با اینها
ملائکه میباشند و در قصد مؤمنان غایب را هم داخل میتوان کرد و از
حضرت امیر المؤمنین ع منقول است کسیکه داخل خانهٔ خود شود بر اهل خانه
سلام کند و اگر اهل نداشته باشد و خانه خالی باشد بگوید السلام
علینا من ربنا حق تعالی فرموده است که داخل مشوید در خانهٔ غیر خانهای خود
استیناس بکنید و سلام بر اهلش بکنید و حضرت صادق فرموده است
استیناس کفش بر زمین زدن و سلام کردن است که ایشان خبردار شوند

آورده اند که لقمان پسر خود را گفت یا بُنَیَّ العافیةُ اربعةٌ
عافیةُ النفسِ وعافیةُ الدینِ وعافیةُ الدنیا وعافیةُ
العقبی یعنی در دنیا از خدا عافیت طلب که بهتر از عافیت هیچ
چیز نیست بدانکه عافیت چهار است اول عافیت نفس دویم
عافیت دین سیم عافیت دنیا چهارم عافیت عقبی اما
عافیت دین سه چیز است اول دینی که در آن راه راست باشد
دویم رفیق و جهد با او یار باشد سیم آنکه هدایت با او یار باشد
اما عافیت دنیا نیز در سه چیز است اول رزق حلال بی‌شبهه
دویم زن صالحهٔ با عصمت سیم ایمن بودن از دوست و دشمن
و عافیت آخرت هم در سه چیز است اول آمرزیدن گناهان
دویم قبول طاعت سیم امید بهشت و عافیت نفس در سه چیز است
اول آنکه برای حظ نفس طلب دنیا نکند بجهت آنکه دنیا برگرداند روی
بنده را از حق تعالی و بکفاف و عفاف دنیا دوست راضی
نشود اما دنیا را برای کارسازی آخرت طلب نماید جایز است
دویم در دنیا بطاعت و عبادت و یار حق باشد سیم آنکه

عبادت بیت الله و صحبت عباد الله و تلاوت قرآن و استماع
احادیث رسول الله مرخود دانند و هر یک از اینها را شکر
واجب است قوله تعالی وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا
پس بنا بر این شکر نعمت او کی توانند که بجا آورد پس ای فرزند
اگر خواهی که در دنیا و آخرت رستگار باشی پارسا باش
و از اهل دنیا و همنشینی با بدکرداران و تنهائی و خاموشی
هشیار کن ای العزیز شمهٔ از احوال حکیم بشنو تا حقیقت
حال بر تو معلوم گردد پس اینک احوال او را در این تمثیل آوردیم
بدانکه حق سبحانه و تعالی لقمان را در قرآن مجید یاد کرده و فرموده
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَمَنْ يَشْكُرْ
فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ آورده اند که لقمان روزی در خواب بود که
عالم غیب ندائی شنید که یا لقمان میخواهی که ترا خلیفهٔ روی
زمین کنم لقمان گفت الهی بدانچه امر فرمائی فرمان بردارم
اگر اختیار برمن گذاری من عافیت و خیریت میخواهم در دنیا
خوار و ذلیل بودن مرا بهتر و آسان تر است از بزرگی و عزیز
بودن پس حق تعالی فرشته را پیش او فرستاد تا او را
حکمت

حکمت تعلیم نمود چون چند روزی بر این بگذشت لقمان حکیمترین اهل
دنیا شد و در دانش سر آمد جهان گشت پس ای العزیز تو
این امثال و نصایح را بگوش جان بشنو و بدان عمل کن
تا در دو جهان رستگار باشی گویند لقمان حکیم مردی سیه
سیاه رنگ یعنی سیاه فام بود و کسب علم و حکمت در شام
کرده بود در زمان داود علیه السلام قرار و در رمله شام است
و نیز گویند که وقتی جمعی پیش او آمده بودند و از حکمت از و
چیزها می پرسیدند مردی در آن میان گفت یا حکیم تو آن نیستی که
در فلان مکان شبانی میکردی گفت آری من بودم گفت الحال ای حکیم
این مرتبه را از کجا بهم رسانیدی و از چه سبب باین
درجه رسیدی گفت از راستی و سخن حق گفتن و دیانت
و امانت بجا آوردن و دروغ نگفتن و خاموش بودن
و سخنان بیهوده نگفتن و در بلاها و مصیبتها صبر کردن
و خود را از همه کمتر شمردن پس ای العزیز این تمثیلات و حکایات
و دلایل و آیات قرآنی و امثال فرقانی و عمل و کردار

انبیاء و اولیاء و ائمهٔ اطهار و بزرگان دین شنیده که در دنیا
چون زندگانی کرده اند تو نیز پیرو ایشان شو و خود را از
این عقبها و حادثها امروز نگاه دار تا فردا) در تماشا و زبان
خود را از بد گفتن و فحش و هرزه و غیبت محافظت کن و از
مصاحبت ایشان کناره گیر و با ایشان آمیزش مکن و از اهل
دنیا دوری نما الحزن بدانکه هیچ مصاحبی و رفیقی بهتر
از کتابهای نیست و از احادیث و سخنان اکابر و سرگذشت
و روایات و حکایات دهقان و پاکان و نیکان و کردار
و گفتار ایشان خوشتر نیست چنانکه مذکور شد اکنون از آنها
پندگیر و بدان عمل کن خصوصا کتاب چه کتاب بهترین یار
و مصاحبت و خوبترین قرین و همزبانیست که در نهایت
فصاحت و بلاغت و در غایت ملاحت و لطافت و در وقت
تنهائی و روز غم و الم در سفر و حضر همه جا همراه و بهمه چیز آگاه
و رفیقیست که هرگز نفاق ندارد و کینه با او نیست و
همدمیست که سهو و غلط در کلامش نیست و از صحبت او
ملال

ملال بهم نرسد و رفیق خود را دلگیر و آزرده نمیکند و او را
وا نگذارد نفاق و رنجش نمیداند و رفیقیست که در عقب خبث
و غیبت نکند و همیشه با انیس همدم و همزبان و مونس و
همنشین بیریا و تلبیس و از صحبت او چندان فیض و فایده
بتو رسد که در سالها و قرنها در صحبت مردم نتوانی یافت بلکه
مجالست اکثر مردم ضرر دین و دنیاست که با انیس می‌رسد
و در کتاب با اینهمه فصاحت و بلاغت خاموشی است و با همه خاموشی
هشیار و علم و حلم همه هست سخندان و عربی بیان و فصیح زبان
و فارسی کلام و نکته دان که از ماضی و مستقبل خبر و نشان
میدهد و مصاحبیست که اگر بالشت بخوابی بر بالای سینهٔ خود توان
گذاشت و با او خوابیده صحبت توان داشت که گفته اند کتاب
قلعهٔ عقل است و پناه گاه علماست و چمن بستان حکماست و تماشاگاه
عرفاست و میکشان را باغ دلکش است و دلتنگان را
رهنماست و همه جان و دل با جلاست و در همه جا با همه کس آشناست

و دل دردمندان را دوست و مریض و بیمار را بر اشفاق است عارفی چند بیتی در وصف کتاب گفته نظم

حریفی که از وی نیاز زر و کس … بسی آزمودم کتاب است و بس
رساند بخوبی سخن را به بن … به بسم الله آغاز سازد سخن
نگیرد بکس سبقت از هیچ باب … از و تا نپرسی نگوید جواب
توان خواند در لوح پیشانیش … خط سر نوشت سخن دانیش
ز طورش بخلوتگه انجمن … همه خامشی با تو گوید سخن
فصاحت در او جیده بر روی تمام … زبان داند الا زبان قلم
چو ابدال در پوست پوشی خموش … خموشی بود شیوهٔ پوست پوش
کند مستمع گر قبول کتاب … توان گفت در وصف او صد کتاب

خاتمه

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ یعنی در عالم هیچ موجودی در وجود نیامده که ذکر آن در قرآن مجید نباشد. کقوله تعالی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بحریست محیط موجودات و دریاییست که در دایرهٔ بحار معلومات آنست همه در کلام ملک علام مندرج است پس تمامت این کتاب

مشعر

مشعر بر آنست که چندین حرکات و سکنات آدمی ظاهر و باطن او و آنچه در ضمیر و اوهام و افهام در وجود آید نتایج آن هر یک ثمره ایست لطیف و نعمتیست شریف که حق تعالی از کمال قدرت و عزت و جلال خود ذکر در وصف بندگان خود را بدین نهج ذکر فرموده است کَوَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ پس آدمی باید که بقدر اندازهٔ خویش از تفکر و استخراج علوم خالی نماند تا ادای حقوق و شکر این نعمتها را آناً فاناً بجا آورده باشد زیرا که علم اولین و آخرین در ضمن قرآن ثبت است بدانکه هیچ حکمتی بلیغ و کلمهٔ رفیع و مثلی بدیع که بلغای جهان و فصحای زمان و بلاغت بیان بلغات خود بگویند که در قرآن فایدهٔ آن نباشد آنچه گوینده بگوید و شنونده بشنود ذکر آن همه در قرآن است پس این فقیر بی بضاعت و حقیر بی استطاعت نیز دست اعتصام در عروة الوثقی کلام معجز نظام زده اقتباس از آیات بینات و احادیث اشرف موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و غیرهم از آثار و اخبار در باب تفکر از نظم و نثر و امثال و روایات و حکایات

وپند و موعظه و نصیحت بنهجی ایراد نموده که مطبوع طبع خاص و عام و غافل
و جاهل شود و بزرگ و کوچک پسند خاطر آید و در اثنای امثال و
روایات و حکایات و پند و نصیحت و موعظه از بزرگان دین و اکابر
اهل یقین که بمعرض بیان آورده و امثال فرس که چون بنات النعش
پراکنده و پریشان بود همه را بر دین مثال یکجا جمع آورده چون
ترکیب زر و گوهر صفت ترجیح داده نظم

سخنها را بدستور خردمند بنظم و نثر باید داد پیوند
که گاهی طبع از آن آرام گیرد زمانی هم از آن برکام گردد

اگرچه در ادراک این امور جمعی از ارباب خاص و عام اندیشه خویش
را هدف تیر طعنهٔ مردم ساخته ولیکن بزبان المامور معذور در
دیوان اعتذار بموقف عرض بلغای بلاغت آثار میرساند که پیش
ازاین متقدمین این فن و متاخرین این انجمن در این باب تالیفی
نکرده اند و تصنیفی نساخته لیکن و در این شیوه نقشی بر نداخته

نظم سخنها اگرچه همه گفته اند در و بام معنی همه رفته اند

امّا در این مقدمه کسی ملتفت نشده و باین امثال نادره سخنان
اکابر

اکابر که پراکنده و پریشان بود لهذا این بی‌بضاعت از هر خرمنی خوشهٔ
و از هر گوشهٔ توشهٔ از خوان ریزهٔ اکابر جمع نموده با عدم
دانش و بینش باین بیدست و پائی دست و پائی کرده تا
سایل زود بمقصود رساند نظم

من که این دُرّ معانی سُفته‌ام آنچه گفتندم بگو آن گفته‌ام

مدتی در این وادی افتاده و در بحر
فکر غوطه خورده و کتب اشعار فارسی را در نظر آورده خصوصا
اشعار حکیم سنائی و فردوسی که نمک چاشنی هر دیگ طعام سخن است
و دیوان شیخ نظامی که ابیات او طعمهٔ طوطیان شکرشکن است
و طیبات شیخ سعدی که در مذاق اهل وفاق از عسل شیرین‌تر است
و غزلیات سلمان که در کام اهل کلام بمثابهٔ انگبین است و دیگر
خواجوی کرمانی که ابیاتش علاج سودازدگان است و مقالات
حکیم سنائی که نطق شیرین او ادویهٔ خوشبو و شربت دلجو است
و الفاظ خواجه حافظ شیرازی که شرابیست بی‌خمار و نشاهٔ ایست
خوشگوار و نطق شیرین خلاق المعانی که معنیش آب حیات است و امثالش
چون حب نبات و دیگر شعرا که هر یک شهرهٔ شهری و اعجوبهٔ

و مهری بعبه اندیش سخنان دلفریب و کلمات بازینت و زیب از میان
آنها برچیده و در این کتاب تألیفی افتاده و در هر بابی
و فصلی نطق و نطاق برکشاده و تصریح کرده و بیان نموده
و بجهت وثوق و راستی آن در هر جا استشهاد آنرا آورده
و هر چه بدیک بود بجهه آمده بر طبق اخلاص نهاده نقل
مجلس یاران نموده التماس از خداوندان طبع سلیم و ذهن مستقیم
آنکه بعین رضا نگرند و اگر سهوی نسیانی یا لغوی
در این تمثیلات و کتابت بنظر کیمیا اثر ایشان درآید
بموجب آیه کریمه انما المؤمنون اخوة بذیل عفو آنرا در
پوشند و بحکم آیه کریمه فاصلحوا بین اخویکم
بقلم اصلاح در رفع آن بکوشند تا بنتیجه آن
ان الله لا یضیع اجر المحسنین برسند و بهره مند
گردند نظم

دیدهٔ انصاف چو بینا بود — در شود آن دانه که یکتا بود
وز خجلم از عمل خام خویش — تو علامت مکن سینه ریش
در روش زمرهٔ آزادگان — بیت رد الطعنه برافتادگان
چشم هنربین بود از عیب پاک — بپوشد از عیب کند رو چه باک

چونکه در

چونکه در این باره رساندم کلام — بر که کنم ختم سخن والسلام

چونکه در قرآن مجید فرموده و لتعرفنهم فی لحن القول و از قول و فعل آدمی
علامت نیکبختی ظاهر میشود و شقاوت و بدبختی پدید میآید که هرچه
در ظرف هست بیرون سرایت میکند روایت است هر که در هر تنگی
و هم و غمی گرفتار شود و از غرق شدن در آب و در هر ورطهٔ بلا
و محنت یا اینکه هر روز توکل بخدا کرده بجهة هر مهمی این آیهٔ کریمه را بخواند
و بر خود بدم کرد و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء
قدرا که مداومت این آیه خواص بسیار دارد خصوص که سفر برود و هر که
هر روز مداومت نماید باین آیه در آنروز از آفات و بلیات ایمن
باشد

[illegible]

فرار زینجا دیده اینجا بپناه آمده ام
فرا زینجا ... اذا انزل نزل برزقه
الضیف ... [illegible] و دهان هدیه ...
یعنی فرا رسیده گناه و معصیتی تو بتو الی الله
هر کس توبه باید از هر گناه کردیدم بتوبه
توبتاً نصوحا ... شرف کردیدم

ن والقلم وما یسطرون ... الف ... ببندید
هر که در کلام خود و سود ...
سرکدام نقش جود را دیده از آن
حکایت کردیدم از کوزه جهان بیرون تراود
سر و دراست الکلام صفة المتکلم

قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول آدمرا
هر پایه که هست او را از سخن میتوان شناخت

لقمان گفت ای فرزند من فرزند هشیار را که در سفر خدمت بسیار
اکنون بفلان شهر برو و زری که قرض تحفه بفلان بازرگان
داده ام بستان و اسباب سفر را مهیا کرد و در وقت خروج
لقمان گفت ای فرزند این چهار کلمه از من بر سبیل پند بشنو و بدان
عمل کن اول آنکه با مرد کهن سال جهاندیده پرهیزکار صحبت مدار
آمیزش منما رفیق او مباش و سخن پیران را بشنو و از حرف پیران
بیرون مرو و هر چه گویند عمل نما دوم آنکه در سایه درخت میوه دار
خواب مکن اگر تنها باشی سیم چون با کشهر داخل شوی در مکان
و جای

و جای سودا گر منمانی چهارم آنکه اگر زن صاحب جمالی داری با کرا گوید
بخواند و فریفته او نشوی ای فرزند این چهار کلمه را در دل خود
نگاه دار زنهار که از سخن پیران
مزن در دادگامکر و حیل
که از مکر زنان افتی تو در دام

مملکت از عقل شود پایدار
کار تو از عقل تو گیرد قرار
نیاید بکف تیر جسته ز شصت
وگر صد بدندان گزی پشت دست
پادشاها چشم بد از مال و جاهت دور باد
خانه عمر تو تا روز ابد معمور باد
شها دین و دولت قرین تو باد
چراغ هدی شمع دین تو باد
نابرده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
کاسه چینی که صدا میکند
خود صفت خویش ادا میکند
هر کاری که همت بسته گردد
اگر خاری بود گلدسته گردد

تمثیل آورده اند که در روزگار قدیم در شهر نشابور در سر چهار سوق
جمعی از سوداگران نشسته بودند و از هر جا نقلی و حکایتی
میکردند که ناگاه دختری در آمد چون ماه شب چهارده در نهایت
خوبی و ملاحت و غایت حسن و صباحت نظم روئی چگونه روئی
روئی چو آفتابی موئی چگونه موئی هر حلقه پیچ و تابی و آن دختر
جامهٔ پاره پاره پوشیده بود چنانکه اندامش از شکاف جامه
پیدا بود هر چند میخواست که بدن خود را بپوشد از هر طرف چون
آفتاب از زیر ابر نمایان بود و آن دختر در عقب سر جوانی ایستاده
همه از جمال او حیران بودند که دختری با این وجاهت چرا گدائی
میکند دختر گفت ای ارباب غنا رحم کنید بر اصحاب عنا که از
کثرت کمی نعمت قلت و محنت افتاده ایم و مرا چندان
چیزی دهید که ستر خود را بپوشم و امشب شکم خود را سیر کنم
در میان بازرگانان جوانی بود که تیر عشق او را خورده با خود
گفت که دختر با این همه وجاهت چرا باید گدائی کند آخر
هر یک

هر یک چند درهمی با و دادند و آن دختر برفت آن جوان بیقرار گردید و بر خاست
و سر در عقب او نهاد چون باو رسید سر بر آورد و گفت ای سرو روان
و ای خورشید تابان ای آرام جان بیقرار بدین حسن و جمال که تراست
چرا گدائی میکنی و بشوهر نمیروی تا از این محنت گدائی خلاصی
یابی دختر گفت بینوایان و گدایان را که بخواهد و رغبت کند گفت
جان جهان اینک من مال بینهایتی دارم اگر قبول کنی من هم مال را
در راه تو فدا میکنم دختر گفت از تو منت میدارم اگر پدرم اجازت
دهد گفت پدرت کجاست گفت همراه من بیا تا بتو نمایم پس آن جوان
حیران و واله همراه او رفت تا از دروازهٔ شهر بیرون رفتند
و بدامنهٔ کوهی رسیدند عمارتی عالی دید دختر گفت تو اینجا باش
تا من بروم و دستوری حاصل کنم اما ای جوان اگر مرا میخواهی باید پدرم
هر چه بگوید قبول کنی آن جوان گفت که پدرت چه کاره است گفت پدرم
مردیست جهاندیده خوش طبع و لطیف و بهمه جا رسیده و بهمه
سخن آشنا اما هنر و صفتش گدائی است و او را عباس دوس
میگویند این بگفت و بدرون خانه رفت و بعد از زمانی چون

طاوس مست بیرون آمد لباس جواهر پوشیده و خود در آبدار و جواهر
آراسته با زیب و زینت تمام چون خورشید تابان بهمه چیز آراسته
چون آنجوان اورا دید عاشق او یکی بصد شد پس دختر او را اندرون
خانه برد بازرگان عمارت عالی دید با فروش آراسته و پر نور آئینی
با لباس ملوکانه بر بالای کرسی نشسته چون سلام کرد بر از جا برخواسته
و جواب سلام اورا با حسن وجهی باز داد و او را در بغل گرفت و
نوازش بسیار کرد و در پهلوی خود جای داده گرمی و بسیاری نمود
و گفت ای جوان خوش آمدی و صفا آوردی پس اشارت بدختر کرد
و دختر آمده در پهلوی او بنشست و کنیزان خوب صورت بخدمت
ایستاده پس در ساعت شربت آوردند و باهم خورده بصحبت مشغول
شدند جوان بازرگان مرد ظریف طبع لطیفه گوی دید لهذا از
ساعتی ما حضری آوردند و تکلیف بسیار کرده که کسی را چنین
نعمتی میسر نگردد چه آنرا عجب آمد از آن اسباب و تکلفات
و سامان خانه پس بعد از لحظه شراب آوردند دختر ساقی شد
دباهم

و باهم شراب خوردند چون سرگرم شدند کنیزان مغنیه آمدند و سرود شروع
بخوانندگی نمودند آنجوان محو جمال آن نازنین شده از آن لطافت
حیرت او دمبدم زیاده شد که چنین مرد سنجیده فهمیده سخندانی با این
دولت دختر خود را چرا گدائی میفرستد پس بازرگان سرگرم عشق
و شراب شده آن نازنین را در پهلوی خود نشسته دید حجاب از او بر
خواسته پس گفت یا شیخ اگر اجازت باشد سخنی بعرض رسانم گفت هر چه
خواهی بگوی گفت من حالت عجبی از تو مشاهده میکنم که با این حشمت و شان
دختر خود را بگدائی میفرستی این کار هیچ موافقت بحال تو ندارد
و سر این مقدمه چیست شیخ عیار گفت بدان و آگاه باش که من مردیم
که صفت من گدائیست و عیاری و مرا عباس دوس میگویند و باین کار
عادت کرده ام اگر مال عالم بمن دهند از عادت خود دست بر نمیدارم
و طلب میکنم در هر جا که باشد و میگیرم از هر چه باشد و میخواهم از هر که باشد
که گفته اند اندک اندک جمع گردد وانگهی دریا شود با وجود اینهمه
نعمت و اسباب که مشاهده کردی تا شب چیزی از گدائی در سفره نباشد

مرا خواب نمیبرد و دیگر مرا باید خبر مقاطعه است که هر روز یک نیاز
تنها بود که از برای من بیاورد و زنها همین قدر دخل میاورد
و همه اخراجات ما از این ممر است و کار ما این است و ما همین
کاره ایم امروز گدائی دختر را دیدی فردا گدائی مرا ببین فردا
شب بیا و تماشا کن تا روش گدائی بیاموزی القصه آن شب
بعیش و عشرت مشغول شده و همه مست شده و شیخ خود بنغمه و آهنگ
در آمد و صوت خوش و حرکت آن بازرگان را میکشید و هر دم تحیر
او زیاده میشد بعد از ساعتی دختر برخاست و برقص در آمده اصول
و تحول در کار میکرد ناز و غمزه و کرشمه و عشوه خود را باو مینمود که
زهره و مشتری برادر رشک میبردند بازرگان بیقرار و آرام گردید
و تمام شب بعیش و خوشی گذرانیدند چون روز شد شیخ با آن جوان گفت
وضو بساز و بمسجد رو تا تتمه از هنر مرا ببینی و از روش کار آگاه
شوی پس جوان برخاست و بمسجد رفت و شیخ نیز وضو ساخته بهمان
مسجد رفت جمع کثیری در آنجا بودند نماز گذارد و بعد از نماز شیخ برخاست
و حمد و ثنای باریتعالی را بزبان فصیح سنجیده آغاز کرد و گفت
ایها الناس

ایها الناس بدانید و آگاه باشید که من فقیرم و گوشه نشین و عیالمندم و بنان
خشکی محتاج اگرچه رزاق باریتعالی است مرا توکل هست و میدانم
که هر روزه رزق بندگان میرسد لیکن این عالم عالم اسباب است و هر
چیزی سببی میشود و بزرگان گفته اند که بجنبان تا کاهل نشوی
و روزی از خدا خواه تا کافر نشوی من خواستم که از قول الکاسب حبیب الله
محروم نمانم همه متوجه او شدند و گوش باو داشتند و از گفتگوی او
دلهای همه مردمان نرم شد آنگاه شیخ گفت ای مسلمانان همه بشنوید که
در این طلوع صبح که میامدم بمسجد ناگاه پایم در آن تاریکی بچیز سنگینی
خورد گمان کردم که گندم بریانست برداشتم و باحساس دست معلوم
کردم دیدم که جواهر و خلخال است پشیمان شدم که در گردن من
حق الناس بماند خواستم که آنرا بیندازم باز گفتم که مبادا بدست مرد
بی دیانتی افتد در این صورت من ضامن باشم که بصاحبش رسانم من بجان
سر بمهر آورده ام من مرد فقیر گوشه نشینم و رزق هر روزه بتازه میرسد
پس چرا زیر این بار گران باشم چون جمعی از مسلمانان حاضرند از خدا ترس در این

میسپارم
مسجد سید الکون در حضور قاضی و اهل علوم این امانت را باملی
تا هر که نشان این امانت را دهد مال خود را بگیرد که من ضعیف
فردای قیامت بحساب و عذاب آن در نمانم و مؤاخذ نباشم تمام خلق
مسجد بر او آفرین کردند و تحسین نمودند که ایزد بسیار خدا ترس
و با امانت و دیانت است پس حضار سر آن خریطه را گشودند
بعد از ملاحظه باز مهر کرده باملی بسپردند مردم همه گفتند این
عجب مرد صالح متقی است که از چندین زر و جواهر هیچ تصرف نکرده
وجود این مرد غنیمت است بعد از آن شیخ بنماز ایستاد بخضوع و تانی
میکوشید و آواز در گلو باریک میکرد و گریه کنان قرائت مینمود
چون از نماز فارغ شد سجدهٔ شکر بجای آورده با چشم پر آب روی
بمردمان کرده گفت ای مسلمانان این عمر عاریتی را بقائی و مال دنیا
را وفائی نیست ای مؤمنان این دنیا مزرعهٔ آخرت است و آنچه از
مال دنیا بیشتر از خود فرستاده ذخیره شما میشود برگ عیشی
بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست پس حالا که
فرصت دارید وقت را از دست مگذارید که هیچکس نداند
که فردا

که فردا چه خواهد شد و خدای تعالی در کلام خود فرموده وما تدری نفس ماذا
تکسب غداً پس ای متقیان هر یک بقدر همت خود آنقدر چیز بمن دهید
که امشب و فردا قوت عیال این شود پس من بدر توکل نشسته ام
و عیالمندم و هیچ ندارم پس همه اهل مسجد از روی رغبت هر کدام چند
درهمی باو دادند پس مبلغ کلی از این رهگذر بدست آورد چون
بازرگان همه را دیده شنید بهمراه شیخ بخانهٔ او رفت و از عشق
دختر بیقرار و آرام بود چون داخل شد دید که دختر بتمام رفته
و خود را بزینت تمام آراسته آمده در پهلوی او نشست شیخ گفت ای جوان
مشاهدهٔ هنرهای نمودی که بی رنج و تعب اینهمه زر بدست آوردم و آن
خریطهٔ زر از دختر منست فردا بمسجد بیا و شمهٔ از گدائی زنان ببین
بی ملاحظه دختر از روی ناز و کرشمه بجوان نگاه میکرد و عشوه در کار او
مینمود آن جوان میدید که گوشهٔ چشم عروسان دهر را جلوه گری میاموزد
و از تاب عذارش آفتاب عالمتاب را در آتش غیرت میسوزد و تیر
غمزه اش سینهٔ دل را چون هدف بلا رخنه میسازد و لب جان
بخشش بر شکر حلاوت میبخشد و قطعی خرامنده ماهی چو سرو بلند

مسلسل و گیسوی مشکین کمند پس آن سرو ناز بهر از نیاز خود را بادام رانجم
و دلش را ربود و هر ساعت بگوشهٔ چشمی بجانب او نگاه میکرد جوان در حالت
عشق میگفت **نظم** از هر نگهت حال دل زار تباه است قربان نگاه
تو گردم این چه نگاه است تا تو نگاه میکنی کار من آه کردنست مردم
از این نگاه تو این چه نگاه کردنست پس دختر چشم و گوشهٔ ابرو
با نجوان نمایسته خاطر نشان نمود که اگر وصال مرا میخواهی و فرزند از منی
آنچه پدرم میگوید باید قبول نمائی تا من بحکم تو سر در آورم او در جواب
میگفت بجان منت دارم القصه آنشب را هم بعیش و عشرت
گذرانیدند چون روز دیگر گردید شیخ با نجوان بدر مسجد رفته هر کدام
در گوشهٔ بنماز ایستادند بعد از نماز دید که زنی سر و پا برهنه موی
کنان و نوحه کنان بمسجد در آمد و بر سر و روی خود میزد یکی پرسید که ای
عورت ترا چه میشود پس آنعورت در برابر قاضی آمده زبان بدعا و ثنا گشاده
گشود و گفت ایمسلمانان عورتی هستم مضطر و در همسایگی شما دختر خود را
بشوهر میدادم و بمیان التماس کرد که ای خواهر خدا امشب پارهٔ زینت از
جائی برسم امانت بستان و دختر مرا زینت کن که تا بخانهٔ شوهر رود
آنوقت

و آنوقت وا پس دهم چون فردا پیش زنان اهل عصمت اعتبار داشتم پارهٔ
آلات و حلی حال از زینت کرده دلی بشب در این مسجد گذاشتم اکنون [illegible]
هرچند جستم نیافتم چون جمعی مؤمنان در اینجا حاضر اند اگر خبر از آن داشته باشید
از برای رضای خدا با من بگوئید که صاحب اگر اخیال احیانست که من دروغ
میگویم و طمع در آن کرده ام پس قاضی او را پیش طلبید و گفت ای عورت اینهمه
جزع و فزع مکن که آن امانت بدست مرد صالحی افتاده فردا آن
دستمال را بگو که امانت خود را بستان آنعورت چون این سخن را شنید
فی الحال بسجده افتاد و شکر حق تعالی بجا آورد آنگاه نشان امانت بگفت
پس آنجوان تسلیم او کردند بعد از دعا و ثنا آنعورت گفت ای مؤمنان
در راه خدا نمی چیزی دهید که دوک و چرخ و قدری پنبه خریده بعد از
خود و دختر خود سال خود را به پنبه ریسی مدار میگذرانم که طفلان
خورد و چند دیگر دارم از یمن توجه شما شاید از گرسنگی نمیرند پس
مردم را برادر رحم آمده چیزی باو دادند و آن زن زرها را جمع نموده
از پی کار خود برفت آنجوان با شیخ از مسجد بخانه آمدند دختر آمده
در پهلوی او نشسته زن شیخ آمده آن زرها را نزد او ریخت شیخ گفت
ای جوان حرفت و هنرها دیدی و صنعت ما را مشاهده نمودی این

شمهٔ تو از مهتاوه نوع گوئی اگر بمباشرت دختر من میل داری او را
بتو میدهم و از دامادی تو فخر دارم و از تو بهتر کجا بهم رسانم اما
شرط کرده ام که دختر خود را بکسی دهم که چیزی از گدائی بهتر بداند
و دست مرا بپخته بربندد و سر آمد امثال و اقران خود گردد
و ترا این صنعت میباید آموخت و این هنر را پیشه باید نمود تا
دختر در عقد تو در آید انجوان گفت یا شیخ اگر مطلب تو مال است
مرا مال بسیار است و من از معارف تجارم و مرا همه سوداگران
می شناسند گدائی و طلب چگونه کنم شرم و حیا مانع است شیخ گفت
تو چون این کار نکرده حق باتست اما گفته اند که گدائی هنر است و آموختنی است
من ترا بانوکر زمانی تعلیم کنم و ارشاد دهم اول باید که چند روز
در خانهٔ من باشی و با دختر من صحبت داری بعد از آنکه پیش یاران
خود روی و خود را دلگیر و غمگین با ایشان وانمائی البته یکی از دوستان
تو از احوال تو سؤال خواهد کرد که چرا ملولی یا یکی از آنها که دوست
خالص تو باشد از روی اضطراب بگوید ای برادر هیچ از حال
من خبر داری او مبالغه در پرسش خواهد کرد که چرا دلگیری پس تو
آهی از دل بکش و آواز را باریک کن و گریه در گلو بیاور و چنان
این اداها

این اداها بکار بر بعد از آن بگو که در اینجا شهری هست که عشقوام کشت
و کل طرفه مرا شکفته است در آن وقت این شعر بخوان شعر
مرا در دلیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد   اگر دم در کشم ترسم که
مغز استخوان سوزد   اکنون این لطیفه را از من نگاه دار که
در معنی شش کلمه که در جاها بکار تو آید انجوان گفت از کارخانه باید
آموخت که من داروئی ساخته ام که چون آستین خود در آن کشند
و بچشم مالند فی الحال گریه آورد و قدری از آن بتو دهم تا در وقت
احتیاج بکار بری فی الفور بگریه آئی چون اینها بجا آوردی آن یار
عزیز بجد میشود که ترا چه واقع شده تو در گفتن قدری تعلل کن
بعد از آن بگو چه گویم که ناگفتنم بهتر است   زبان در دهان
پاسبان سر است   مرا بحال خود گذار تا با آتش دل خود بسوزم پس ایشان
بجد خواهند شد آنزمان بگو که مدتها است که از مردم زر برسم
مضاربه گرفته ام از وطن خود بیرون آمده ام و در تجارت مرا
نقصان عظیم رسیده من از غیرت دندان بر جگر فشرده ام
و خون دل میخورم و در میان همسران بطپانچه روی خود را سرخ

میداشتم تا اینکه کار ردم با سخوان رسیده و بخیه از رو کار افتاده
در آنوقت این بیت را هم بخوان نظم تا کی زنم بسنگ
ملامت سبوی خویش دارم من از طپانچه چنین سرخ روی خویش
بعد از آن بگو که آنچه مال مردم بود همه را واپس دادم و شما
را محرم خود دانسته از حال خود آگاه کردم تا بدانید که بنان
شب محتاجم و هر لحظه سرشک از چشم بیبال تا اشک فرو ریزد
مصرع در گدائی گریه هم در کار هست اینگاه شایان
رحم کرده چیزی بتو خواهند داد چون جوان بازرگان این
قصه شنید بر خود پیچید منفعل شد و سر بگریبان فرو برده
در بحر فکر غوطه ور گردید باز شیخ گفت ای جوان اگر دختر میخواهی
همین است که با تو پوست کنده گفتم چون آنمرد بازرگان
از عشق دختر بی آرام بود لاعلاج قبول نمود و چند روز
در خانه شیخ بماند و شبها با دختر صحبت میداشت و عشق
او زیاده میشد و با هم شراب میخوردند و عیش میکردند
اما چیز دیگر جهت نبود تا آنکه از کسب گدائی چیزی
آورد

آورد و لیس روز دیگر برخاست و بشهر رفت و مصاحبان و رفیقان او
همه جمع شده و گفتند در این چند روز در کجا بودی و چه میکردی
چون پرده در میان بود شرم داشت که تعلیم شیخ را بگوید و از کسی
چیزی طلب کند اما از عشق دختر ملول و پژمرده خاطر بود آنشب با
یاران بسر برده مطلق وا نشد روز دیگر مبلغی زر که در صندوق
داشت برداشت و بخانهٔ شیخ رفت و پیش او گذاشت و گفت که این
زر گدائیست که از یاران گرفته ام شیخ نگاهی بآن زرها کرد
و اصلا متوجه زر نشد و گفت ای جوان تو مرا بازی میدهی من
هشتاد سال است که با این سامان نان گدائی میخورم و این
کار را ورزیده ام فریب ترا نمیخورم از زر گذشته بر تو معلوم است
که هرگز اینکار را نکردهٔ و لذت گدائی را نیافتهٔ و از این هنر
بهرهٔ نداری سخن اینست شوهر دختر من آنکس است که گدائی میکند
و الا سر خود گیر شتر دیدی ندیدی و بهمان رنج و محنت و مشقت سفر
گرفتار باش ای جوان بدانکه مرا عباس دوس میگویند اخذ و جر
گدائی را از کار دیدهای این عصر آموخته ام و در این فن سرآمد

همه شده ام و کسی بکرد فرزند رسیده تو مرا فریب نمیتوانی داد دختر
نیز باشاره شیخ از پیش او برخواست و برفت بازرگان دست
پاچه شده خریطهٔ زر را برداشت و از جا برخواست و گفت
اینمرتبه رفتم که از گدائی چیزی بیاورم شیخ گفت هرگاه آوردی
این دختر با تمامی اسباب و اموال اینخانه تعلق بتو دارد پس
آن جوان بیرون آمده بمکان خود رفت و از عشق دختر آه و ناله
و فغان میکرد یکی از دوستان پرسید که ای برادر در این سه چهار
روز در کجا بودی و این آه و ناله تو از بهر چیست و این سوز تو از
در کیست او جواب نداد پس از غلامان او پرسید که خواجهٔ شما را چه
واقع شده و او را چه رسیده است گفتند ما از حال او خبر نداریم
آن دوست باز پیش آن جوان آمده احوال پرسید و مبالغه نمود او را
تعلیم شیخ بخاطر رسیده آهی از دل بر کشید و بصدای آب و تاب شرح داد
سررشتهٔ این بر چشم مالیده بهایهای بگریه درآمد آن شخص گفت ای برادر
مصرع یار کار افتاده را یاری هم از یاران رسد آن جوان باز
شروع در فغان نمود آن دوست که او را بدین حال دید حیران برخواست
و نزد مصاحبان

و نزد مصاحبان و رفیقان آمده احوال باز گفت و خود بگریه درآمده همه بازرگانان
نزد آن جوان آمده تحقیق احوال او نمودند او همان تعلیم شیخ را تکرار میکرد
و سررشتهٔ این بر چشم میمالید و گریه بی حد و بیشمار مینماید هر یکی را دل بسوز آمده
هر کدام بخانهٔ خود رفته چند درهم برای او فرستادند مبلغ کلی بدست
او آمد روز دیگر آن نذرها را برداشته رو بخانهٔ شیخ روان گردید
چون شیخ عکس بر روی او نگاه کرد فی الحال از جا برخواسته او را مانند
جان در بغل گرفت و پیشانیش را بوسه داده گفت تو الحال فرزند معنی
و این دختر با تمامی این مالها که در اینخانه است تعلق بتو دارد حالا
پردهٔ حجابت دریده شد و سررشتهٔ بدست آوردی و لذت گدائی را
یافتی هرگز ترک اینکار نخواهی کرد دلبر از این بنشین و فراغت کن
دیدی که با این لطیفه چندین زر بدست آمد بی زحمت و مشقت که گفته اند
بی پیر مرو تو در خرابات گرچه سکندر زمانی چون از پیر و استاد
خود این هنر آموختی در سفرهٔ تو همیشه نان هست و کم نشود و
احتیاج بتعلیم دیگر نداری پس دست دختر بگرفت و بدست بازرگان
داده گفت اکنون برو بکوی که مال است پس آن بازرگان با جمله
محبوب خود رسید پس از آن بمکان خود رفته هر چه داشت بخانهٔ

بخانهٔ شیخ آورد و همه را اندر زیر خاک پنهان کرده ذخیره نمود تا که
بر سرش بماند و دیگران نخورند و بخل و امساک پیشه گرفت چنانکه
آب از دستش نمیچکید و بنان گدائی عادت کرده از خیرات
و عبادات باز ماند و همیشه افسوس و حسرت میخورد که حیف است از آن
اوقات که در سفر برّ و بحر صرف کردم و در مشقّت و رنج بسر بردم
و محنت عبث میکشیدم باو گفتند که این ندامت و افسوس
چیست گفت این غم و غصّه از این عمر است که بیحاصل گذرانیدم
و چندین تجارت بر و بحر کردم و همه سالها مایهٔ من ده دوازده
نمیشد و افسوس آن میخورم که چرا زودتر گدا نشدم مثل هذا
و چرا زودتر این حرفت نیافتم که کاری آسان و بی تعب
بوده است مثل است که بازرگان از تعلیم استاد خود کار را
بمرتبهٔ اعلا رسانید و خسّت طبع او بجائی رسید که از گدایان
طمع احسان داشتی دست گدائی پیش هر کسی دراز نمودی
و چشم حرص او هرگز سیر نشدی و بمحال امیدوار بود گویند روزی
بحمّام رفت و بدارو خانه قدم نهاده دید که شخصی از غرفهٔ
دارو

دارو خانه دارویش طمع شومش بحرکت آمده او را بر آن داشت که
از آنمرد چیزی طلب نماید پس دست دراز کرده گفت ای عزیز من
بیچاره ام و مستحق چیزی از برای خدا بمن ده آنمرد گفت ای
ابله حمّام و گدائی آنجوان گفت مرحبا باشد آنمرد گفت ای نادان
من علیلی ام بلرزکان گفت استهزا چندان نموده گفت هر که باشد
آنمرد گفت از مری خایه و دارد اگر بخواهی بدهم گفت هر چه باشد
دست ردّ بر سینهٔ من مگذار و مرا محروم مگردان از قضا آنمرد
عیاس دوس بود با خود خیال کرد که آیا این مرد که باشد که گفته اند
دست بالای دست بسیار است ایکاش مرا پسری مثل او بودی پس
اشتیاق ملاقات او و دخیره دماغش تحریکش غلبه کرده از حمّام
بیرون آمده بر سر جامه کن انتظارش میکشید ناگاه دید که دارو
خودش از دارو خانه بدر آمد برخواست و روی او را ببوسید گفت
ای فرزند اگر اجل مرا فرا رسد دیگر آرزوئی در دل ندارم که
تو بهم جهت گدائی از من بهتر شدهٔ چراغ مرا روشن میکنی

حالا خاطر فی بالکلیه از طرف باز ماندگان جمع شد آلعزیز
این تمثیل را از برای آن آوردم تا بدانی طلب از مردم گدائیست
و گدائی آدم را کاهل میسازد و بدبخت میکند و از بندگی
باز میدارد و در هر دو جهان سیه رو و شرمسار میگردد و در
نظرها خوار و بی اعتبار و همنشینی با هم نان و بدان و لئیمان
این نتیجه دارد پس بر شما باد که از مردم دون همت طامع گدای
خسیس طبع دوری کنید و با اینطایفه آمیزش مکنید و صحبت
مدارید که از طبیعت شما اثر میکند نظم هر که با دونان نشیند
عاقبت او دون شود   با خرد مندان تو بنشین تا خرد افزون شود
گر به بیند سیب تازی را زنخ پیش خر   رنگ آن همگون نگردد طبعشان
همگون شود   با فرومایه هر که یار شود   گر عزیز جهان که خوار شود
و در حدیث آمده که مَنْ خَالَطَ الاَرْزَاقَ حَقَرَ پس مرد عاقل
آنست که بداند که با چه کسان صحبت باید داشت و آمیزش با چه
کرده باید کرد و از احوال جوانان بازرگانان پند گیر و از
مصاحبت

مصاحبت این قسم جماعت چون از افعی گریزان باشد هر که با رسوا نشیند
عاقبت رسوا شود   مصرع   سگ تبه داند و کفشگر که در
انبان چیست   العزیز بپذیر و آگاه باش و همنشینی با
نیکان کن و از بدان و ناجنس دوری نما و از مجالسه و مؤانسه
و مصاحبت بد ذات و لئیم و خسیس و ارازل بگریز که از اینطایفه جز ضرر
دین و دنیا بتو میرسد نظم جان من هر چیز را باشد با اصل خود رجوع
در حدیث است بمضمون کلام مجید کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلَی اَصْلِهِ چونکه دانستی
چنین است خو مده بد اصل را العزیز با خلق خدا نیکوئی کن تا همان نیکوئی
بتو رسد و با کسی بدی مکن تا بد نبینی و با بدان همنشینی مکن تا بد نگردی
پس بدان که آدمی را در حیز وجود با صحبت ابنای جنس خود گزیر نیست که
حکمت الهی در سلسلهٔ قرب یکدیگر بسته است پس صحبت علما و فضلا
و صلحا و نیکان گرد غبار حرص ریا و زنگ نفاق از آئینهٔ دل زایل
گرداند نظم از آنهمه آداب نکوکاریست   پایهٔ اول ز ادب
یاریست   زانکه ز آداب نه برنا و پیر   هیچکس از یار ندارد گریز
چونکه معلوم شد که از یار و مصاحب گریزی نیست پس جهد کن تا در همه عمر
چ

همنشین پرهیزکار بدست آورید و صحبت با نیکان بدارید که از صحبت
ایشان شما را نیکوکار کند و از مجالست ناجنس و اوباش احتراز
نمائید که هم آینه در بلا افتید و در شما سرایت کند نظم
ببر پرهیز ای برادر از لئیمان   بنا کن خانه در کوی کریمان
ز همنان دون شوی و از بدان خس   ز نیکان نیک گردی از کسان کس
اگر دانا بود خصم تو بهتر   که با نادان شوی یار و برادر
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب راستی میفرماید اذا المرء
لم یحفظ ثلاثا فبعه ولو بکف من بارد وفاء الصدیق وبذل المال
وکتمان السر فی الفؤاد   معنی این گفتار اینست نظم
یار نیکو سه خصلتش گر نباشد   بفروشش بخاک کش که نیرزد زان بیش
آئین وفاداری و افشاندن مال   پوشیدن اسرار تو در سینهٔ خویش
الغرض بدانکه صحبت ظاهر و محبت باطن است یعنی از دلی بدلی تا
روزنی گشوده نشود میان دو کس هیچ پیوند نباشد چنانکه در مثلها
گویند که دل بدل راه دارد که القلب یهدی القلب یعنی تا هم روح
با هم متمسک نگردند و هم شخص با هم مصاحب نشوند از آنکه اشخاص
تابع

تابع ارواحند و قوالب پرتو قلوبند چون هم روح با هم اتصال یابند
از برکت مواصلت ایشان ظل صحبت بر سر ایشان افتد و عارف احوال
یکدیگر شوند و این صحبت حقیقی باشد و پیر معنوی در خزانه مثنوی جواهری
چند دربارهٔ صحبت پاکان در رشتهٔ نظم کشیده و ایراد آن از فایده
خالی نیست مثنوی   مهر نیکان را میان جان نشان   دل مده
بر صحبت جنس بدان   باد خندان باغ را خندان کند   صحبت
نیکانت از نیکان کند   گر تو سنگ صخره و مرمر شوی   چون بصاحب
دل رسی گوهر شوی   ایکه شام مردگی از خود رسته شد   رفت با نیکان
ز دل پیوسته شد   وای آن زنده که با مرده نشست   مرده گشت و
زندگی از وی بجست   حزم تیره حریف یار شد   تیرگی رفت و همه
انوار شد   نام مرده چون قرین جان شود   زنده گردد نام و
عین جان شود   سیل چون آمد بدریا بحر گشت   دانه چون آمد
بمزرع بذر گشت   سایهٔ شاهان طلب هر دم شتاب   تا شوی زان
سایه بهتر ز آفتاب   و این حالت وقتی میسر شود که شخص روح از جسم
حدوث پیاده گردد و خود را میل تا یافت در دیده کشد و حواس را

از عمل عقل معطل سازد و خود فضول باعتراض تنزل سر زبان اعتراض
بریده و نفس دغا را در بازار عزت و توحید بر سر چهار سوی و نهی
النفس عن الهوی سر مراد بر دارد و لشکر هوا و شهوت را که جند شیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون بصدمهٔ عشق شکند و دل را که
دار الملک حقیقت سعادت عبودیت نگذارد و خانهٔ طمع را
که مملو از اخلاق بشریت بطوفان نیستی خراب کند و بی اهمال حدوث
در عالم بقا قدم زند چون از دهام خلقیت بپا ساید خود را در
دریای نیستی افکند تا از خود فانی شود پس از آن از بهر لقای ابدی
سر بر آورد نظم حق را بحق شناس که در مذهب عقل در میکشد
نهنگ تحیر بدم ترا در این باب سخن بسیار است اما اگر خاموشی
از همه بهتر است نظم عاشقان راز بهرهٔ گفتا نیست راز نگه دار دل
محرم اسرار غیب العزیز بدانکه دنیا بازار آخرت است که امروز
در این بازار خرید و فروخت خوب کنی و عمل نیک بجای آوری تا در آن
دنیا یکرا ده بیابی نظم اگر ترا توشهٔ ره میدهد از تو یکی خواهد و
ده میدهد کرم ای خرمن این بوشده منت کاهی بکس منه
راست میگوید از بندهٔ خود یکی بده و ده بستان من جاء بالحسنة
فله عشر

فله عشر امثالها و در حدیث آمده که هیچ بامدادی نباشد که دو فرشته تجلی
ندا کنند که اللهم اعط منفقاً خلفاً ضعفاً و اعط ممسکا مالاً
تلفاً یعنی بار خدایا نفقه کنندگان را یکی ده بده و بخیلان را عطا کن
مال تلف شونده و در ابیات عارف معنوی این معنی را بیان میکند
نظم گفت پیغمبر که دایم بهر پند دو فرشته خوش منادی میکنند یا الهی
منفقان را ده دست دار یکدرمشان را عوض ده صد هزار یا الهی
ممسکان را در جهان تو مده الا زیان اندر زیان پس اگر خواهی که در زمان
نفقه از دست خود سؤالی بکنی و سود … بردار و مال خود را از برکت
نفقه و تصدق از تاراج حوادث روزگار در امان بدار

از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که از شبیخون عذاب خدا ترسد باید که
که کم خواب کند و منقولست که چهار چیز است که کمش بسیار است آتش
و خواب و بیماری و دشمنی از حضرت رسول منقولست که مادر حضرت سلیمان ع
باو گفت زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب شب آدمی را
در قیامت فقیر میگرداند و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز خدا را دشمن
میدارد خواب کردن بی آنکه بیدار کشیده باشد و خنده کردن
بی تعجب و باسیری چیزی خوردن و فرمود اول معصیتی که خدا را

کردند لشش چیز بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام
و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که مستی چهار است مستی شراب و مستی مال و مستی خواب و مستی
پادشاهی و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت موسی مناجات
کرد که پروردگارا کدام یک از بندگان خود را بیشتر دشمن میداری
خطاب رسید آنکسیکه شب تا صباح مانند مردار افتاده است و روز
را ببطالت بشب میرساند در احادیث بسیار وارد شده است
که بیشتر عذاب قبر از سهل شمردن بول و از کج خلقی است
در حدیث دیگر فرمود چون حجامت کنی و خون از محل بیرون آید پس
بگو پیش از آنکه محجمه را بریزند بسم الله اعوذ بالله الکریم
فی حجامتی هذه من العین فی الدم و من کل سوء
از حضرت صادق ع منقولست که شخصی حضرت رسول ص را بخانه برد
چون حضرت داخل خانه او شدند دیدند که مرغی بر بالای دیوار
تخم کرد و آن تخم افتاد و بر روی میخی که در میان دیوار بود بند شد
و نشکست حضرت تعجب فرمودند آنشخص گفت که از این تعجب
میفرمائید بحق آنخدائیکه ترا براستی فرستاده است هرگز نقصانی
بمن نرسیده است حضرت برخواستند طعام او را تناول نفرمودند
وگفتند

جهت سر کردن حجامت ... محجمه ... گویند

وگفتند که هرکه نقصانی باو نرسد امید خیر در او نیست و در حدیث دیگر
فرمود که خدا مؤمن را بهر بلائی مبتلا میکند و بهر مرگی او را میمیراند
اما عقلش را برطرف نمیکند نمی بینی که شیطان بر مال و فرزندان
و اهل حضرت ایوب مسلط شد و بر عقلش مسلط نشد که تا آن عقل
خدا را بیگانگی بشناسد در فقه الرضا مذکورست که بجهة حجامت کردن
روز چهارشنبه بدست مکر روز پنجشنبه خوبست که چون اراده حجامت
کنی چهار زانو در پیش حجام بنشین و بگو بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بالله الکریم فی حجامتی من العین فی الدم و من کل
سوء و اعلال و امراض و اسقام و اوجاع و اسئلک
العافیة والمعافات والشفاء من کل داء در احادیث
معتبره وارد شده است که چشم بد آدمی را بقبر و شتر را
بدیگ داخل کند پس کسیکه خوش آید او را چیزی از کسی الله اکبر گوید
منقولست که مؤمن باید از پنج چیز خالی نباشد مسواک و شانه
و جا نماز و تسبیح از تربت که سی و چهار دانه باشد و انگشتر عقیق
از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هم ستی با دوستان
خود هموار بکن و خود را برده باشان بلکه روزی دشمن تو
شوند و دشمن را با دشمنان خود هموار بکن شاید که روزی

دوست تو شوند از حضرت صادق ع منقولست که مطلع مگردان دوستان را
بر راز خود مگر رازی که اگر دشمن تو بداند ضرری بتو نرسد زیرا که گاه هست
که دوست یکروز دشمن میشود از حضرت امام موسی ع منقولست که بهترین عیش
دنیا فراخی خانه و بسیاری دوستانست و حضرت لقمان پسر خود را
گفت با صد کس دوستی بکن و با یک کس دشمنی مکن و راضی باش
که غلام نیکان باشی و راضی مشو که فرزند بدان باشی و از حضرت
صادق ع منقولست که پنج چیز است که در هر که نباشد زندگی بر او گوارا نیست
صحت بدن و امنیت و توانگری و قناعت و مونس موافق
هر که خود را (از انظار) پنهان دارد اختیار با خودش است و هر سخنی که از دو کس
گذشت فاش میشود در حدیث دیگر فرمود قطع آشنائی از دوستان پدر
خود مکن که روشنی احوالت بتاریکی مبدل میشود و فرمود که هر که محبت
خود را بغیر محلش بگذارد خود متعرض قطع شده است و از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقولست که هر که خود را در محل تهمت در آورد ملامت نکند
کسی را که گمان بد باو میبرد و در حدیث دیگر فرمود هر چند ایمان
بنده زیاد میشود تنگی روزیش بیشتر میشود و فرمود که اگر نه این بود که
مؤمنان الحاح و مبالغه در دعای طلب روزی میکردند هر آینه ایشان
را بحال تنگتر از آنچه دارند میانداخت از حضرت رسول ص منقولست
که بسیار نظر مکنید بسوی اصحاب بلا و آنها که حوزه دارند که اندوهناک
میشوند

میشوند و از حدیث دیگر فرمود از کسیکه حوزه داشته باشد بگریزید چنانچه از
شیر میگریزید و با او سخن مگوئید مگر آنکه بقدر یک ذراع از او دور باشید
و از حضرت صادق ع منقولست که چون ایشان را می بینید از خدا عافیت
بطلبید و از مرض ایشان غافل
مشوید که مبادا بشما سرایت کند
و از حضرت صادق ع منقولست که پنج کسند
که بهمه حال از ایشان اجتناب میباید
کرد کسیکه حوزه داشته باشد و پیس و
و دیوانه و ولد الزنا و عرب بادیه نشین
و در حدیث دیگر فرمود که کم نظر کنید باهل
بلا و بفرزندان ایشان مروید
و چون با ایشان بگذرید
بگذرید که باشما نرسد آنچه بایشان
رسیده است و در حدیث موثق
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که چون شخصی را ببینی که ببلائی
مبتلا است بگو الحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به و
فضلنی علیک وعلی کثیر ممن خلق
و آهسته بگو که او نشنود و در حدیث
حسن از آن حضرت منقولست که چون
کسی از صاحبان بلا را ببینی سه مرتبه
آهسته بگو که او نشنود الحمد لله
الذی عافانی مما ابتلاک به ولو
شاء فعل که هر کس چنین کند هرگز
آن بلا باو نرسد و در حدیث معتبر

که ضم که تکبر ترا چو رخ ماه منم
در بادیه عشق تو گمراه منم
اکنون چو بهمی تنگدری الیح جهان
در خرمن عاشقان یکی کاه منم

لمؤلفه
در این میدان بود مرد سخنگوی
ز زخم حادثه سرگشته چون گوی
نباشد در دل صاحب امانی
ز خاموشی نکوتر میهمانی

نوع دیگر
اگر طوطی زبانی و لیک کلام
نه خود را در قفس بیند و نه در دام

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیحد و ستایش بیعد دبیشلی را سزد که با بیمای
دلگشای و آله المثل الاعلی آیات کفایات بینات
در مبادی دین مبین برافراشت و باشارت
باشارت ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً
ما بعوضةً فما فوقها اعلام وارسال رسل در خاطر
انظار اعتبار اخبار و آثار بر پا داشت و لقد ضربنا
للناس فی هذا القرآن من کل مثل و درود نامعدود
از معبود ودود بر روح پرفتوح مصدوقه انا ارسلناک
شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً
منیراً و سلام و صلوات آنسر وری را سزاست که ندای
جانفزای انا افصح العرب والعجم بگوش عرب و عجم
رسانید و خسرو ممالک انا املح بشش جهت عالم دو اند
و بر آل و اولاد او که هر یک گواهی انجم و رهنمای ا...
امم

ناصر الدین شاه قاجار

در زمان دولت پادشاه عادل و صاحبقران باذل
السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان الخاقان ابو الفتح والنصر والظفر خلد الله
ملکه و سلطنته ما دام الدهر و وزارت وزیر
اعظم و دبیر معظم ابو المجد و صاحب المعالی قواماً
للشوکة والعظمة والاقبال و دارثاً للریاسة والکناسة
والاجلال ملاذ الملهوفین و ملجأ المظلومین آقا میرزا
علی اصغر خان امین السلطان دام جلاله العالی

لازال وجوده المفیض للمستظلین مغیثاً و مفیضاً
والاسلام مروجاً و مشیداً الی ظهور القائم عجله
حسب الامر بندگان جناب جلالتماب اجل اکرم افخم آقای

امین الملک ادام الله اقباله العالی این مختصر رساله
موسومه به پنج حدیث از مؤلفات این اقل
ابناء العلماء شیخ محمد جواد ابن العالم المحقق
والفاضل الکامل المدقق زبدة العلماء الراسخین
وعمدة الفقهاء المجتهدین آقا شیخ مهدی سلمه الله
تعالی بزیور طبع آراسته گردید امید از کرم ناظرین
این مجموعه عفو و اغماض است که بر این ذره
خورده نگیرند و بدعای خیر یادم فرمایند
وقد فرغ من تسوید هذه الاوراق فی غرة شهر شوال
من سنه خمس وثلثمائة بعد الالف من الهجریه ۱۳۰۵

علیه السلام
حضرت عبد العظیم
این کتاب پنج حدیث
در ثواب زیارت
سید کریم
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعلنا من امة خیر النبیین وسید
المرسلین ورحمة للعالمین وشفیع المذنبین الذی
کان نبیاً وآدم بین الماء والطین وصیرنا
من شیعة امیر المؤمنین ولسان الصادقین ووزیر
المصطفی بکم علم الهدی خازن علم الله ومختاره من خلقه
قاید السابقین الی الجنة وحجة الله علی بریته و
حبله المتین لسان الله الناطق ید الله القوی وجه الله
المضیء جنب الله باب الله الذی من تمسک بولایته
امن من النار قاتل الناکثین والقاسطین والما

رقين ابي اليتامى كهف الأرامل الى المكارم
والمفاخر عم يتسائلون عن ولايته يوم القيمة
وهي النبأ العظيم ثم لتسالن يومئذ عن النعيم
الذي تبليغ امامته شرط الرسالة واكمال الدين واتمام
النعمة وقال الرسول في حقه مَنْ كُنْتُ مولاهُ
فهذا عليٌّ مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه الذي وجبت مودته وامرنا لطاعته
صلوة المؤمن وحي الصلوة وحي على خير العمل ويعسوب
الدين الضارب السيفين والطاعن بالرمحين
والبايع ببيعتين والمهاجر بهجرتين وقاتل
بدر وحنين الذي نزل على اعدائه سئل سائل
بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع وعلى
كتف النبي لكسر الاصنام ولم يدرك فضله العقول

والاو

والاوهام اخ الرسول وزوج البتول وابو الأئمة
المعصومين وسيد الاوصياء المرضيين الذي عنده
ديوان الشيعة واسمائهم وهم عند الموت لا يخافون
ولا يحزنون وفي قبورهم لا يعذبون وهم الشهداء
والصديقون وعند ربهم يفرحون ويدخلون
الجنة بغير سؤال وهم من فزع يومئذ آمنون ولا
يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آبائهم
او ابنائهم او اخوانهم او عشيرتهم وعاد وافية الاولين
و والوافية الابعدين عون المؤمنين وشفيع لهم عند رب
العالمين وداعيهم يوم المحشر الى حوض الكوثر قسيم الجنة
والنار للمؤمنين والكفار الذي حبه الجنان وبغضه
النيران مطلوب كل طالب علي بن ابي طالب وصلى الله على
رسوله والأئمة الميامين من آله وسلم تسليما كثيرا ولعن الله

اعدائهم وکانت لهم جهنم جزاء ومصیرا وبعد
چنین گوید بنده معصیت‌کار درگاه حضرت کردگار خانه
زاد فرزند حیدر کرار خادم روضه عظیمه پور خادم
شریعت نبویه واقل ابناء العلماء ابن محمد مهدی بن
ربیع محمد جواد الشریف الشاهزاده عبد العظیمی که
بر دوستان و شیعیان و زائران سید کریم
و محدث علیم عالم آل محمد گل گلستان احمد حضرت
شاهزاده عبد العظیم علیه التحیة والتسلیم مستحسن بلکه
متحتم است که قدر و منزلت و بزرگی و بزرگواری
آنحضرت را بدانند و بفهمند که چه قدر اعتماد داشتند
ائمه اطهار با آن بزرگوار و ثواب زیارت آنجناب
را بشنوند و بخوانند تا موجب زیادتی بصیرت
و اعتقاد ایشان گردد در مقام شکرگذاری
حضرت

حضرت احدیت برآیند که چنین نعمت بزرگ با ایشان
مرحمت فرموده و بفیض شرفیابی زیارت آنحضرت
با آنها عنایت فرموده و بواسطه زیارت آن
بزرگوار مستوجب بهشت عنبرسرشت خواهند شد لهذا
بنده بی‌بضاعت با عدم لیاقت و کمال خجالت از
کتب اخبار احادیثی که در ثواب زیارت آنحضرت
از ائمه اخیار علیهم السلام وارد شده با ترجمه و قلیلی
از فضائل آن ابو الفضائل در این مختصر جمع کردم
و مسمی نمودم به پنج حدیث زیرا که محتوی است بر پنج
حدیث که در ثواب زیارت آنجناب است که چهار آن
از علی سیم وارد شده و یکی از علی چهارم علیهما السلام
و مشتمل است نیز بر پنج حدیث در فضیلت آنحضرت
و قول پنج نفر از علماء اعلام در جلالت قدر آن امام

امامزاده وامقام هرچند باعتباری بعضی مکرر
باشند ضرر ندارد و امید است که این مختصر مطبوع
طبع شیعیان گردد و اگر نقصی در آن ببینند
بخوبی قلم اغماض درکشند و این بنده عاصی و والدینش
از دعای خیر فراموش نفرمایند وبالله المستعین انه
الموفق وخیر معین حدیث اول درکتاب روضات
الجنات عالم فاضل کامل آقا میرزا محمد باقر خلف ارشد
مرحوم میرزا زین العابدین خونساری است که در شرح احوال
رجال از تابعین اهل عصمت بوده و آن کتاب
بر ترتیب حروف تهجی است در باب عین تفحص کرده
از احوال خیر مآل حضرت عبدالعظیم نویسد که شهید
ثانی در تعلیقه که بر خلاصهٔ علامه نوشته نوشته
عبدالعظیم هو العبد العظیم المدفون بمسجد الشجرة و
قبره

وقبره يزار وقد نص على زيارته الامام علي بن موسى
الرضا عليه السلام قال ع من زار قبره وجبت له على الله
الجنة وقد ذكره بعض النسابين يعنی عبدالعظیم که
اسمش با مسمی است یعنی بنده بزرگ خداست مدفنش مسجد
شجره است و قبرش زیارتگاه است بتحقیق که تنصیص و تصریح
کرده است بر زیارت کردن او امام الثامن علی بن
موسی الرضا که هر که زیارت کند قبر عبدالعظیم را واجب میشود
برای زایر بر خدا بهشت یعنی خدا زایرش را به بهشت
میبرد و مؤید این حدیث شریف فرمایشی است که
میرداماد درکتاب رواشح سماویه فرموده و در
من زار قبره وجبت له الجنة یعنی وارد شده است
کسیکه زیارت کند قبر عبدالعظیم علیه السلام را واجب شده است
برایش بهشت در یکی از کتابهای رجال که مؤلفش نزد مؤلف

مجهولست منزلیه و قد نقل بعض مشایخنا المعتمدین
ان الرضا نص علی زیارته یعنی برخی از استادان
که محل اعتماد است نقل کرده که امام ثامن ضامن
راضی بالقضاء حضرت رضا ع نص فرموده بر زیارت
حضرت عبدالعظیم   حدیث ثانی   روایت فی
بعض کتب الاخبار ان الرضا قال من زارنی بعد موتی
ضمنت له الجنة ومن لم یقدر علی زیارتی فلیزر اخی
عبدالعظیم الحسینی بالری   مؤلف گوید که در بعضی از
کتابهای حدیث دیدم که صدرنشین ایوان تسلیم و رضا
حضرت امام رضا علیه السلام فرمود هر که زیارت کند
مرا بعد وفاتم ضامن میشوم برایش بهشت را و هر که توانائی
بر زیارت من ندارد پس باید زیارت کند برادرم
عبدالعظیم حسینی را در ری و امر بزیارت و عموم من
وذکر

وذکر اخوت دلالت بر فضیلت و ثواب زیارت
بینهایت دارند از این حدیث شریف بر میاید هر که
زیارت کند حضرت عبدالعظیم را حضرت رضا علیه السلام
ضامن است که او را به بهشت برد زیرا که امر باین
زیارت اشعار دارد که بدل اوست در ثواب و عموم
هم دارد و این اخوت گفتن: اخا العرب بلکه ارتباط
معنویست   حدیث سیم فی بعض کتب الاخبار
ان الرضا علیه السلام قال اذا عجزت عن زیارت
جدی الحسین ع فزر السید الزاهد العابد عبدالعظیم
بالری فانه اجزاک وگفت که هر گاه عاجز شوی
از زیارت جدم حسین پس زیارت کن سید تارک
دنیا و پرستنده خدا عبدالعظیم را در ری بدرستیکه
ان زیارت با ان مزد برابر میگرداند تورا

و کفایت میکند ترا از آزار دی جهنم و دخول بهشت
مؤلف گوید این حدیث و سایر اخبار مرویه از حضرت
رضا علیه السلام اخبار از مستقبل است که در ری مدفون
حضرت عبد العظیم علیه السلام و محط رحال شیعیان
و دوستان و بدل حرم محترم حسینی رضوی علی مشرفهما
سلام الله خواهد شد   حدیث چهارم بقول
مؤلف علی ما فی بعض الکتب ان الرضا علیه السلام قال
من زار عبد العظیم الحسنی بالری کان کمن زار ابا
عبد الله الحسین بکربلا یعنی امام ع و فرمود که هر که از
شیعیان زیارة کند عبد العظیم حسنی را که در ری
مدفون میگردد مثل کسیکه زیارت کرده
جناب سید الشهداء علیه السلام را بکربلاء و وجه شبه در
اینجا ثواب است یعنی ثواب زائر اینجناب مانند ثواب
زائر

زائر آنجناب است که کمن زار الله فی عرشه و بنا بر ثبوت
عموم منزلت ایام مخصوصه مثل عرفه که خدا اول نظر میکند
بزوار سید الشهداء و بعد توجه میفرماید باهل عرفات
و در برخی ایام رسیده که بهشت بزائر واجب میشود اما
مزار و واجب التعظیم عبد العظیم از حضرت جواد روایت
کرده که هر که زیارت کند امام حسین ع را در شب بیست و سیم
ماه مبارک رمضان و آن شبی است که امید شب قدر است
و در آن شب هر امر محکم و مقدر میشود مصافحه کنند با او
روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در نیمه شعبان هم
با زائر مصافحه نمایند ارواح یکصد و بیست و چهار هزار
پیغمبر از آدم تا خاتم و همین قدر فضیلت کفایت میکند
و اما مقدمات باید ارسی فضایل از برای زائر حضرت
عبد العظیم ثابت باشد مثل آنکه در هر قدمی ثواب

یکنج و یکعمره برای زائر حضرت عبد العظیم ثابت باشد
من باب عموم تضعیه شرطیه امید است آن با حصول
اجابت دعا تحت این قبه عظیمه منوره و اما
بعضی فروعات که انجرم حکم حایر حسینی داشته
باشد اصلا دلالت ندارد حدیث
پنجم روی الصدوق فی ثواب الاعمال فقال حدثنی
علی بن احمد قال حدثنی حمزه بن قاسم العلوی رحمه الله
علیه قال حدثنی محمد بن یحیی العطار عمن دخل علی ابی
الحسن علی بن محمد الهادی من اهل الری قال
دخلت علی ابی الحسن العسکری فقال این
کنت فقلت زرت الحسین فقال اما انک
لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار قبر الحسین
علیه السلام بسند سابق ابن بابویه علیه الرحمه روایت
میکند

روایت میکند از مردی از اهل ری که بحضور باهر النور
نادی دین شرفیاب شده بود که داخل شدم بر پدر امام
حسن عسکری پس فرمود کجا بودی معروض داشتم که بزیارت
امام حسین مشرف شدم پس فرمود اگر زیارت کرده
بودی قبر عبد العظیم را که نزد شماست یعنی در ری هر آینه
بودی مثل کسیکه زیارت کرده قبر امام حسین را
مؤلف عرض میکند با وصف آنکه در ادله سنن تسامح است
من باب عموم حدیث من بلغ این حدیث معتبر است صدوق
که با مسلمیت و علی بن احمد وی را وثاقها مند و مرحوم
میرزای استرابادی در رجال وسیط فرموده کان علی
بن احمد مرضیا و حمزه که راوی دویم است از او
لاد زادهای حضرت ابو الفضل العباس است بقول شهید ثانی

وغیره و جلیل القدر بوده و در رجال مسطور است که
محمد بن یحیی عطار قمی شیخ اصحاب ما است و ثقه و بسیار
حدیث روایت کرده و کلینی از وی احادیث نقل
نموده به سند معتبر پس باید گفت که از دلالتش که ظاهر
خصوصیت در اینجا ملحوظ نیست بعلت ذکری از عجز و
غریبیت نظیر خطاب با اعرابی فکفّر بعد از عرض اعرابی
هلکت و اهلکت واقعت اهلی فی نهار رمضان که فقها
حکم را عام گرفته اند یعنی خصوص مورد باعث تخصیص حکم
نمیشود پس دلالت دارد که ثواب زیارت این دو مطلقا
مساویست یعنی تفضلا خدا ثواب زیارت سید الشهداء
علیه السلام را بزائر حضرت عبد العظیم عطا میفرماید و بجهت
مرحمت درباره شیعیان حرم اینجا را بدل حرم حسینی
قرار

قرار داده و باید دانست که معنی زیارت چیست مرحوم
شیخ جعفر نور الله مرقده فرموده زیارت حضور است
و سلام معروف و مرحوم مغفور شیخ محمد حسن هم تفسیر
بحضور نموده و فی المجمع الزیارة فی العرف قصد
المزور اکراماً و تعظیماً له و استیناساً به در اصلاح
قصد زیارت کرده شده است بجهة گرامی داشتن و تجلیل
نمودن مراد او انس گرفتن با او و زیارت عام است
و اطلاق بر مرده و زنده هر دو میشود فمن زار
حیاً و لم یکن منه شیئاً فکانما زار میتاً قوله الهیکم
التکاثر حتی زرتم المقابر و در حدیث غبّوا فی زیارة
القبور و غبّوا فی زیارة المریض و معنی زیارة چنانچه
در السنه مشهور است همان حاضر شدن بمدفن مزور
مقصود است و سلام کردن و قرآن و دعا خواندن

وطلب مغفرت برای خود بوسیله مزور محترم و در زیارت
اهل قبور نسبت بزائر و مزور هر دو موجب مغفرت است
و رفعت رتبه وجهه زیارت کردن مقابر و مراقد
شاید برای تکمیل مراتبی که در دار دنیا این ابدان
و هیاکل نموده اند و فیض نامتناهی با ایشان رسیده
پس از مبدء فیض انقطاع فیوضات بعد از حیات
ظاهری از ایشان نشده بلکه بیشتر و زیادتر در عالم
برزخ بقدر افاضه الهیه بر اجساد و اجسام برزخیه
ایشان بر قبورشان میشود و هر کجا هم باشند کمال توجه
را بمضجع و مدفن خودشان دارند و سلب توجه
از آن محل و مورد نمی نمایند پس هر که نزد تربتش محترم مستحق
امداد حاجت و مطلب خواست از آن جهت که
آن قبر مهبط ملائکه است لابد بزائر هم بهره میدهند

پس از

پس از توجه و حضور زایر المزور محترم از خداوند رحمن
برای زائر خود فیض و مددی خواهد و دعای مزور در
هم بهدف اجابت میرسد پس هرچه مزور مرتبه اش
زیادتر فیض بزائر بیشتر میرسد در کتاب مزور از کتاب
هدایة الائمه که از مرحوم شیخ حر علیه الرحمه است مذکور است
قال النبی یا علی ان الله جعل قبرک و قبر اولادک بقعة
من بقاع الجنة وعرصة من عرصاتها یعنی جناب ختمی مآب
بشبیه اوصیا و شاه اولیا فرمود که خدای تعالی قرار
داده است قبر تو و قبر فرزندانت بقعه از بقعه های بهشت
و فضای از فضاهای آن ظاهر از اولاد سادات
میباشند نه از اولاد روحانی که شامل علماء بشود
و جسمانی فقط منهم نیست نظر معاد که هم جسمانیست و هم
روحانی هرچند حدیث عام و منصرف بائمه طاهرین است

ولی وفاً باب عموم منزلت که تشبیه شده زیارت حضرت عبد العظیم
بزیارت سید الشهداء و حضرت رضا سلام الله علیهم و نسب
ظاهری و ارتباط معنوی آنجناب بایشان چنانچه
عالم آگاه او را خوانده اند احتمال شمول میرود که
که مدفن آنحضرت هم بقعه از بقاع بهشت باشد در ثواب
الاعمال است که پیغمبر فرمود مَن زارَنی او احداً من ذریتی
زرته یوم القیمة این حدیث هم مثل حدیث سابق احتمال
شمول دارد و الله تعالی و برای بصیرت شیعیان پنج حدیث هم
در فضیلت آن بزرگوار عرض نمایم حدیث اول در
جنة النعیم که از تألیفات عالم ربانی حاجی میرزا باقر
محدث است در روح و ریحان هشتم در فضل حضرت
عبد العظیم ذکر کرده که در سنه ۱۲۹۴ هزار و دویست و نود و
چهار در نجف اشرف علی ساکنها الالف التحیة و التحف
ورزق

ورزقنا الله زیارة روضة السعادة والشرف کتابی از خط
شریف کافی الکفاة اسمعیل صاحب بن عباد وزیر فخر الدوله
دیلمی اوراقی در فضیلت حضرت عبد العظیم نوشته بود زیارت
کردم و صورتش را برداشتم و آنرا از زوایای غرویه
و فتوحات خفیه دانستم از آنجمله این حدیث شریف است
و طوقش دلالت بر صدقش میکند روی ابو تراب
الرویانی قال قال لی سمعت اباحماد الرازی یقول دخلت علی علی
بن محمد بسر من رأی فسئلته عن اشیاء من الحلال و الحرام
فاجابنی فلما ودعته قال لی یا اباحماد اذا اشکل علیک
شیء من امر دینک بناحیتک فاسئل عن عبد العظیم
عبد الله الحسنی فاقرء منی السلام یعنی ابو تراب عبید الله بن
موسی رویانی گفت که اباحماد از اهل ری بود گفت
داخل شدم بسامره خدمت ذی سعادت حضرت
امام علی نقی علیه السلام و بعضی از مسائل حلال و حرام

از آنحضرت پرسیدم چون خواستم وداع نمایم مولای فرمود
ای اباحماد هرگاه مشکل شود بر تو چیزی از امر
دینت در حدود خودت پس سؤال کن از عبد العظیم
حسنی و او را از من سلام برسان داعی عرض
میکند ابلاغ سلام از امام کمال افتخار از
برای امامزاده والامقام دارد و امر بفرا
گرفتن احکام دینیه از مصداق و ما ینطق
عن الهوی دلالت بر علم و عدالت و حجت بودن
حضرت عبد العظیم از جانب حجة الله دارد بعلت
آنکه مفتی باید عالم کامل و متقی باشد و آنچه
احادیث که در مدح علماء اعلام وارد شده
منجمله مداد العلماء خیر من دماء الشهداء
و آنچه در

و آنچه درباره متقین فرموده اند اولئک علی هدی
من ربهم اولئک هم المفلحون جمیع اینها
شامل آن سید کریم و آن محدث علیم است و بفرمایش
حضرت حجة اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة
احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله حجة امام
زمانش بوده و بیان و تفصیل این مقام را در تحفه العظیمه
عرض کرده ام حدیث دویم در بعضی کتب اخبار
مسطور است که روزی محدث علیم شرفیاب خدمت سرا
سعادت امام دهم شد در مجلس بزرگی و جمع کثیری
خدمت هادی دین نشسته بودند حضرت عبد العظیم
در موخر مجلس نشسته امام علی النقی متوجه آن بزرگوار
شدند و از آنکسیکه مقدم بر آنجناب بود مسئله

سؤال کردند عاجز شد امام علیه السلام آنحضرت عبد العظیم
رسیدند جواب عرض کرد پس امام امر فرمود بآنشخص
عاجز از مسئله برخیزد و آنحضرت مقدم بر او نشست
باز امام از آنکه مقدم بر آنحضرت نشسته بود مسئله
رسیدند عاجز شد بامر امام آنحضرت جواب
معروض داشت پس امام لوی فرمودند و مقدم
شدند و همچنین از کسانیکه مقدم بودند یک یک
مسئله سؤال فرمودند و عاجز شدند هر که عاجز
میشد حضرت بر او مقدم میشدند تا آنکه متصل
شدند بامام و کمال عنایت را درباره وی
فرمودند پس رو باهل مجلس فرمودند و فرمودند
این عالم

این عالم آل محمد است باید بدینگونه محترم باشد پس کسی
در عالمیت او شبهه نیست زیرا که کلام امام است و این است
که داعی در زیارت مؤلفه عرض کردم السلام
علیک یا عالم آل محمد

حدیث سوم

که دال بر فضیلت و بزرگواری حضرت عبد العظیم است
سید شریف احمد نسابه مجاور مدینه طیبه در کتاب
عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب گفته اما عبد العظیم
ابن عبد الله بن علی المکنی بابی القاسم کان
رجلا عظیما و هو المدفون فی مسجد الشجرة بالری و قبره
یزار قال النجاشی قال ابو علی محمد بن همام حدثنی
غنیة بن عبد الله عن علی بن علی عن الحسن بن علی
العسکری انه سئل عن عبد العظیم بن عبد الله فقال

لولاه لقلنا با اعقب علی بن الحسن بن زید
یعنی عبد العظیم بن عبد الله که کنیه اش ابو القاسم است
و مدفون است در مسجد شجره ری و قبرش زیارتگاه است
بخاری بسند مذکور روایت کرده که سؤال شد از
امام یازدهم از حال عبد العظیم بن عبد الله حسنی فرمود
حضرت عسکری اگر نبود عبد العظیم هر آینه میگفتم که
علی بن حسن بن زید بلا عقب بود داعی عرض
میکنم یعنی موجب افتخار اجدادش تا زید میباشد
عرض تعریف الجناب است نه ذم دیگران کما علت
بن رسول الله عدنان وازاین حدیث بر میآید
که اهل سنت هم با نطقی وسخنی در بزرگواری کفرش
ندارند حدیث چهارم سید الحکماء میر داماد
رضی الله

رضی الله عنه در کتاب رواشح سماویه که فحص معتمد است
در معرفت بعضی از رجال حق و کبار اهل علم فرموده
من الذایع الشایع ان طریق الروایة من جهة ابی
القاسم عبد العظیم بن عبد الله الحسنی المدفون بمسجد الشجرة بالری
رضی الله وارضاه من الحسن لانه ممدوح غیر منصوص
علی توثیقه وعندی ان الناقد البصیر والمتبصر الخبیر
یستحیان ذالک ویستقبحان جداً ولو لم یکن له
حدیث عرض الدین وحقیقة المعرفة وقول سیدنا
الهادی ابی الحسن الثالث انت ولینا حقاً مع ماله
من النسب الظاهر والشرف الباهر لکیفی اذ لیس سلالة النبوة
والاطهار کاحد من الناس اذا امن واتقی وکان عند آبائه
الطاهرین مرضیاً مشکوراً فکیف وهو صاحب الحکایة

المعروفة التی قد اورده النبی صلعم فی ترجمته وهی
ناطقة بجلالة قدره وعلو مرتبته وفی فضل زیارتها
اخبار متظافرة وقد ورد که هر که زیارت قبره وجبت
له الجنة وروی الصدوق ابو جعفر بن بابویه فی
ثواب الاعمال مسنداً فقال حدثنی علی بن احمد
الی آخره وآنچه مذکور شد ذکر کرده است خلاصه
مضمون فرمایش میر داماد است که بسیار است در طریق
روایت که حضرت عبد العظیم است این خبر را حسن گویند
که ممدوح است وتصریح بوثاقت وعدالتش
نشده اصول خبر وحدیث چهار است اول صحیح
که جمیع طبقات عادل ضابط باشند دویم حسن
که در بین شیعه ممدوحی باشد که عدالتش وعدم آن
معلوم نباشد سیم موثق که در بین مسلم ثقه
غیر امامی

غیر امامی باشد و در هر یک از این سه باید سند متصل
بمعصوم باشد ومجهول الحال غیر ممدوح وفاسق در
بین نباشد وغیر این سه را ضعیف نامند از مقطوع
ومرسل ویا آنکه در بین فاسقی باشد یا غیر ممدوحی
وغیر ثقه اگرچه مجهول الحال باشد ومیفرماید نزد من این است
که گوهر شناس بینا دانکه طلب بینائی کرده وباخبر شده
اینده وحیا میکند وقبیح میشمارند این را قطعاً وفرضاً
یعنی شبهه در وثاقت وعدالت را اگر نبود برایش
حدیث عرض واظهار دین وبیان حقیقت معرفت
وتصدیق ائمه دین او را همین اخبار امام از ولایت
ومحبت او بطریق تاکید بمضمون هر والاهم فقد والا الله
دخل فی اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

با آنچه برای اوست از نسب طاهر و شرافت ظاهر هر آینه
کافی بود بعلت آنکه نیست اولاد پیغمبر و اولاد اولادش
مثل یکی از مردم زمانیکه ایمان آورد و بپیغمبر میرسد
و ملیا شد نزد پدران طاهرین خود پسندیده شده
که خبر داده شده پس چگونه خواهد بود که وی صاحب
واقعه و حکایت مشهوره معلومه است که ذکر کرده است
نجاشی در ترجمه او و این حکایت گویا تکلم کننده است
بزرگی قدر و بلندی مرتبه او چنانچه در فضیلت زیارت
حضرت عبد العظیم اخبار بسیار است و بتحقیق وارد شده
هر که زیارت کند واجب میشود برای او بهشت و
روایت کرده است صدوق بسند مذکور از آنکه
خدمت هادی دین مبین را ادراک نموده و از
اهل ری بوده گفت داخل شدم بر پدر امام حسن عسکری
پس پرسید

مجلسی نقل میکند دفن او است که در خاتمه حکایت شیخ صاحب نکاح آمده مراد او از

پس پرسید کجا بودی عرضه داشتم که زیارت کردم امام حسین را
پس فرمود آن بزرگوار آگاه باش بدرستیکه اگر زیارت
کرده بودی قبر عبد العظیم را که نزد شما است هر آینه بودی
مثل آنکس که زیارت کرده قبر امام حسین را و الحق بعد
از ملاحظه حدیث عرض دین که صدر و ذیلش ندا میکنند
بوثاقت و عدالت و اخبار وارده در باب زیارت
آنحضرت که این مضامین از عدالت گذشته اشعار
بعصمت دارند و امر امام ابا حماد رازی بسؤال امر دین
مطلقا دیگر جای تامل نیست   حدیث
پنجم عرض دین آنحضرت که در چهارم اشاره بان شده است
و در تحفه العظیمه مشروحا عرض کرده ام و در این مختصر
با ترجمه ذکر میشود قال الصدوق فی اماليه حدثنا
علی بن احمد بن موسی الدقاق و علی بن عبد الله الوراق

جميعاً قالا محمد بن هرون الصوفي قال حدثنا ابو تراب
عبد الله موسى الروياني عن عبد العظيم بن عبد الله
الحسني قال دخلت على سيدي علي بن محمد بن
علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن
علي بن ابي طالب فلما بصر بي قال لي مرحبا بك
يا ابا القاسم انت ولينا حقاً فقلت له يا ابن رسول الله
اني اريد ان اعرض عليك ديني فان كان
مرضياً ثبت عليه حتى القى الله اني اقول ان الله
تبارك واحد ليس كمثله شيء خارج عن الحدين
حد الابطال وحد التشبيه وانه ليس بجسم ولا صورة
ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور
الصور خالق الاعراض والجواهر ورب كل شيء
ومالكه وجاعله ومحدثه وان محمداً صلى الله
عليه وآله

عليه وآله عبده ورسوله وخاتم النبيين ولا نبي
بعده الى يوم القيمة واقول ان الامام والخليفة
و ولي و ولي الامر بعده امير المؤمنين علي بن ابي طالب
ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم
جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم
محمد بن علي ثم انت يا مولاي فقال عليه السلام ومن
بعدي الحسن ابني فكيف الناس بالخلف من بعده
قال فقلت فكيف ذلك يا مولاي قال لانه لا يرى
شخصه ولا يحل ان يذكر اسمه حتى يخرج فيملأ الارض
قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً قال فقلت
واقررت واقول ان وليهم ولي الله وعدوهم
عدو الله وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله
واقول ان المعراج حق والمسألة في القبر حق
وان الجنة حق وان النار حق والصراط حق والميزان
حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث

من فی القبور واقول ان الفرایض الواجبة الصلوات
والزکوة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف
والنهی عن المنکر فقال علی بن محمد یا ابا القاسم هذا
والله الذی ارتضاه لعباده فاثبت ثبتک الله
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والاخرة شیخ صدوق
بسند مذکور از محدث علیم روایت کند که داخل شدم
بر مولای خود امام مبین هادی دین امام علی نقی
پس چون دید مرا بلفظ مرحبا بک که متعارف بود
تعارف واظهار مرحمت فرمودند یعنی جای تو وسیع است
و بعد فرمودند تویی دوست ما بطریق یقین که در زمره
اولیاء الله پس خدمتش معروض داشتم که ای فرزند رسول
خدا استدعا و اراده دارم که بحضور مبارکت عرضه دارم
دینم را اگر پسندید حضرت ثابت باشم بر او تا
تا لبیک حق را اجابت کنم پس رخصت داد که بیاور

عقایدت

عقایدت را ای ابا القاسم پس عرضه کردم که میگویم و اعتقاد
دارم که خدای تبارک و تعالی یکیست و نیست مثل او
چیزی از ممکنات که همه محتاجند و ناقص و اوست کامل من
جمیع الجهات و بیرون است از حد نفی صفات ازاو
مثل قدرت و علم و خارج است از تشبیه بخلق که جسم باشد
یا دیده شود یا عمل قبیح و بیفایده بکند و اینکه نیست او جسم
که قابل طول و عرض و عمق باشد و نه صورت خارجی و نه
ذهنی و نه عرض که تغیر پذیر باشد و نه جوهر که ممکن است
و حادث و زوال دارد بلکه خدا یگانه و جسم دهنده
جسمها و صورت دهنده صورتهاست آفریننده عرض و
جوهر است و پروردگار هر چیزی است و پادشاه اشیاء و قرار
دهنده و نو پدید آورنده همه چیز است و اینکه میگویم محمد بن
عبد الله بنده شایسته خداست و رسول اوست و خاتم
پیغمبران است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت

نشین و صاحب فرمان که اطاعتش
ی مومنان علی بن ابی طالب
ـلام است پس ذکر کرد ائمه را واحدا بعد واحد
تا حضرت هادی دین پس آنحضرت فرمود بعد از من پسرم
امام است پس چگونه خواهد بود حال مردم بجانشین بعد
از ان پس جناب عبد العظیم گفت معروض داشتم پس چگونه است
ان ای آقای من امام فرمود دیده نمیشود شخص ان و حلال
نیست ذکر اسم آن تا اینکه ظاهر شود پس پر کند زمین را
از عدل و داد چنانکه پر شده است از ظلم و جور گفت پس
عرض کردم و اقرار کردم و تصدیق نمودم باین هم امام
و میگویم و اعتقاد دارم که دوست ایشان دوست خدا است
و دشمن ایشان دشمن خدا است و طاعت ایشان
طاعت خدا است و نافرمانی ایشان معصیت خدا است
و میگویم که معراج پیغمبر حق است و سؤال در قبر و بهشت
وجهنم

وجهنم و صراط و میزان جمیعا ثابت و حقند و اینکه قیامت
آینده است و نیست شکی در این و اینکه خداوند زنده
میکند هر که در قبرها است و میگویم که فریضه های واجبه
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی
از منکر ند پس امام فرمود ای ابا القاسم قسم بخدا
این دین خدا است که پسندیده است آن را برای
بندگانش پس ثابت باش باین طریقه ثابت دارد
تورا خدا بقول حق ثابت در دنیا و آخرت والسلام
و ختم میکنم این مختصر را المختصری از قول علمای اعلام
و فقهای عظام و مروجین احکام در جلالت قدر این
امامزاده والامقام شیخ صدوق ره فرمودند
وکان عبد العظیم ورعا عابدا مرضیا سید مرتضی
و علم الهدی میفرماید عبارتیکه ترجمه او این است

ومیگویم اینکه پیشوا و جانشین و صاحب فرمان که اطاعتش
لازم است بعد از پیغمبر آقای مومنان علی بن ابی طالب
علیهما السلام است پس فرزند کرد امامت را واحد بعد واحد
تا حضرت هادی دین پس آنحضرت فرمود بعد از من پسرم
امام است پس چگونه خواهد بود حال مردم بجانشین بعد
از ان پس جناب عبد العظیم گفت معروض داشتم پس چگونه است
ان ای آقای من امام فرمود دیده نمیشود شخص ان و حلال
نیست ذکر اسم آن تا اینکه ظاهر شود پس پر کند زمین را
از عدل و داد چنانکه پر شده است از ظلم و جور گفت پس
عرض کردم و اقرار کردم و تصدیق نمودم باین در امام هم
ومیگویم و اعتقاد دارم که دوست ایشان دوست خداست
و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان
طاعت خداست و نافرمانی ایشان معصیت خداست
ومیگویم که معراج پیغمبر حق است و سؤال در قبر و بهشت
و جهنم

و جهنم و صراط و میزان جمیعا ثابت و حقند و اینکه قیامت
آینده است و نیست شکی در این و اینکه خداوند زنده
میکند هر که در قبرها است و میگویم که فریضه‌های واجبه
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی
از منکر ند پس امام فرمود ای ابا القاسم قسم بخدا
این دین خداست که پسندیده است آن را برای
بندگانش پس ثابت باش باین طریقه ثابت دارد
ترا خدا بقول حق ثابت در دنیا و آخرت والسلام
و ختم میکنم این مختصر را بخبری از قول علمای اعلام
و فقهای عظام و مروجین احکام در جلالت قدر این
امامزاده والامقام شیخ صدوق ره فرمودند
و کان عبد العظیم ورعا عابدا مرضیا سید مرتضی
و علم الهدی میفرماید عبارتیکه ترجمه او این است

حکایت معروفی است برای سید پارسای دانا
تارک دنیا که بلند مرتبه است و بزرگ منزلت ابو القاسم
عبد العظیم که در مسجد شجره در ری در قبه معموره مشهور
مدفون است و خدمت سه نفر از ائمه طاهره را ادراک
نموده جواد و هادی و عسکری علیهم السلام را و اما
از احادیث که حضرت عبد العظیم روایت کرده
مستفیض شده اند سیم از علماء میرداماد است که
ذکر شد چهارم صاحب بن عباد است که چیزی فرموده که
ترجمه بعضی از آن اینست و آنجناب پارسا صاحب
دین و عبادت و شناخته شده بامانت و صدق
گفتار و دانای بامرهای دین و موحد و قائل
بعدل و بسیار حدیث از امام جواد و هادی سلام
الله علیهما روایت کرده است و تعلیقات هم ایشان
بجناب عبد العظیم مرقوم داشته اند و کتاب یوم و لیله
یعنی

یعنی در اعمال شبانه روز از آنحضرت هست و روایات
دیگر هم هست که ترجمه کرده ام و هر چند صاحب بن عباد
وزیر فخر الدوله دیلمی بوده ولی از مروجین احکام
ائمه انام علیهم السلام بوده است پنجم مرحوم مجلسی
میفرماید که حضرت عبد العظیم از اکابر محدثین و اعاظم
علماء و رواة اخبار است و از اصحاب امام محمد تقی و
امام علی نقی علیهما السلام بوده است و نهایت توسل
بخدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان
روایت کرده است و قبر شریف او در ری مشهور و معلوم است
و شیخ نجاشی بسند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت
کرده است که حضرت عبد العظیم از خلیفه گریخت و بری آمد
و مخفی شد در سردابی در خانه مردی از شیعیان در
سکة الموالی و در آنجا عبادت خدا میکرد و روزها

میداشت و شبها بنماز میایستاد و پنهان بیرون میآمد
و زیارت میکرد قبری را که در مقابل قبر اوست در راه
در میان بود و میگفت این قبر مردی از فرزندان حضرت
امام موسی است و پیوسته در انجا میبود و یک و ده
از شیعیان خبردار میشدند از احوال او تا آنکه اکثر
مردم ری او را شناختند پس شخصی از شیعه حضرت رسالت
پناه را در خواب دید که آنحضرت فرمود مردی از فرزندان
مرا از سکة الموالی برخواهند داشت و مدفون خواهند
کرد نزد درخت سیب در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب
و اشاره فرمود بهمین مکانیکه در آنجا مدفون شد پس آن
شخص رفت المکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت
از برای چه میخری این درخت و جای این درخت را آن شخص خواب
خود را نقل کرد صاحب باغ گفت من نیز این خواب را دیده ام
و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کردم بر آن
سید

سید و سایر شیعیان که در آنجا مردهای خود را دفن کنند
پس عبد العظیم بیمار شد و برحمت ایزدی واصل گردید چون
او را برهنه کردند که غسل دهند در جیبش رقعه یافتند
که در آنجا نسب خود را نوشته بود که منم ابو القاسم عبد العظیم
پسر عبد الله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر حسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام است و ابن بابویه و ابن قولویه بسند معتبر
روایت کرده اند که مردی از اهل ری بخدمت حضرت
امام علی نقی رفت حضرت از او پرسید که کجا بودی گفت
بزیارت حضرت امام حسین رفته بودم فرمود که اگر زیارت
میکردی قبر عبد العظیم را که نزد شماست هر آینه مثل کسی بودی
که زیارت امام حسین کرده باشد این حدیث بیش گذشت چون
در نهایت اعتبار بود من باب اعد ذکر نعمان لنا ان
ذکره هو المسك ما كررته يتضوع مکرر شد
و احادیث وارده در فضیلت زیارت الطریق زیارتنامه مؤلف شد

وآن اینست

زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام مشهور بر پنج حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وخاتم
النبیین ولا نبی بعده الی یوم القیمة واشهد
ان علیا امیر المؤمنین وولی الله ووصی
رسوله وخلیفته بلا فصل بنص رب العالمین
واشهد ان الحسن والحسین والتسعة
النجباء من ولد الحسین ائمتنا الی یوم الدین
اللهم صل علی محمد وآل محمد الائمة المعصومین
وصل علی ملائکتك المقربین والانبیاء
والمرسلین والشهداء والصدیقین وصلی
علی

علی جمیع عبادك الصالحین اللهم صل علی سیدنا
السید الکریم ومولینا المحدث العلیم ابی القاسم
عبد العظیم الذی قال فی حقه السید الاجل
الاعلی وسند الوری مولینا علی بن موسی الرضا
من زار عبد العظیم الحسنی بالری کمن زار ابا
عبد الله الحسین بکربلاء اللهم بشفاعته المقبولة
ودرجته الرفیعة ان تنفس به کربی وتغفر
به ذنبی وتسمعه کلامی وتبلغه سلامی
السلام علیك یا ابن رسول الله محمد بن عبد الله
سید المرسلین السلام علیك یا ابن امیر المؤمنین
وسید الوصیین السلام علیك یا ابن فاطمة
الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیك

يا ابن خديجة الكبرى ام المؤمنين السلام عليك
يا ابن الحسن المجتبى سيد شباب اهل الجنة اجمعين
السلام عليك يا عالم آل محمد انت الذي قال
في حقه قرة عين المؤمنين وغيظ الملحدين ابو
الحسن الثاني علي سلطان السلاطين من زارني
بعد موتي ضمنت له الجنة ومن لم يقدر
على زيارتي فليزر اخي عبد العظيم الحسني بالري
مولاي مولاي انا زائرك فتقبل زيارتنا وا
جعلنا من زوارك في الدنيا والآخرة السلام عليك
يا من تشرف واتقى بشرف صحبة الجواد النقي
واهتدى بهدى نقي التقي انت الذي قال
في حقك حجة الله وولي الله وعيبة علمه
وحافظ سره علي بن موسى الرضا من زار
قره

قره وجبت له على الله الجنة سيدي انا زائرك
فاستدع من الله تعالى ان يعتقني من النار
ويدخلني الجنة السلام عليك يا راوي اخبار الائمة
الاخيار وناشر آثار آبائك السلام عليك
يا من قال فيه السيد امامنا السعيد الرضا المرتضى
اذا عجزت عن زيارة جدي الحسين فزر السيد
الزاهد العابد عبد العظيم بالري فانه اجزاك
وكفاك يا سيدي انا زائرك وعارف بحقك
فاجزني جزاء الخير جزاء زائر عمك الشهيد
المظلوم السلام عليك يا سيدي وابن ساداتي
ومولاي وابن موالي يا ابا القاسم يا عبد العظيم
بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن
بن علي بن ابي طالب السلام عليك يا من قال فيه

السید الصفی واما منا الزکی الهادی علی النقی
لرجل من اهل الری اما انک لو زرت قبر
عبد العظیم لکنت لمن زار قبر الحسین بن علی یا
مولای لکل احد وسیلة وانت وسیلتی الی الله
تعالی فی الدارین فکن شفیعی وشفیع والدیّ
بحق اجدادک الطاهرین وآبائک الطیبین وجدتک
الطاهرة فی یوم القیمة السلام علیک وعلی
روحک الطیب وبدنک الطاهر وعلی آبائک و
امهاتک واخوانک وابنائک ورحمة الله و
برکاته اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم بهم موتانا
واشف بهم مرضانا واحفظ بهم مسافرینا واد بهم
دیوننا ووسع بهم ارزاقنا   تمام شد اینکتاب.
مخفی نماند که محتوی است بر پنج حدیث در ثواب زیارت حضرت عبد العظیم
علیه

علیه السلام و پنج حدیث در فضیلت آن بزرگوار که بعضی از آنها مرسل
و بعضی مقطوع است و قول پنج نفر از علماء اعلام در بزرگواری
آنحضرت و این عشری از اعشار و اندکی از بیشمار فضایل و مناقب
آن بزرگوار است واما تفصیل آن از احوال اجداد و آباء و اعمام
و زوجه و اولاد و کنیه و لقب و شرح تشرف فرمائی آنحضرت
بری و وفات آنحضرت و شرح عرض دین و تشرف یابی حضور بعض
از ائمه اطهار و احادیث وارده در فضیلت آن بزرگوار و اخباریکه
آنحضرت روایت کرده از اهل عصمت و قول کثیری از علماء اعلام
در بزرگواری آنحضرت در کتاب مستطاب تحفة العظیم که از
مؤلفات این حقیر محمد جواد الشریف ابن محمد مهدی
شاهزاده عبد العظیمی است مفصلاً مسطور است هر که خواهد
بآن رجوع نماید   قد فرغت من تالیف هذا
المختصر فی غرة الشوال فی مدرسة الاملیة صانها الله
عن الحوادث الزمان وجعل ثواب بنائها لبانیها
وکاتبها فی ١٣٥… حرره حقیر کمترین [illegible]
دوشنبه ٢٣ محرم الحرام ١٣٤٨ [illegible]
[illegible]

یا علی یا علی عظیما یا ابو الحسن یا بو تراب
حل مشکلات سرّ دین فخر قوم الجناب
شاه مردان شیر یزدان قدرت پروردگار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

یا رازق العباد ما را از غمها نجات ده
ما را از دست ساقی کوثر برات ده
یا رازق العباد یا اولیا ولی
یا مظهر العجایب یا مرتضی علی

حکایت آورده اند که شیخ جنید بغدادی بعزم سیر از شهر بغداد بیرون رفت و مریدان از عقب او میرفتند شیخ از احوال بهلول پرسید مریدان گفتند او مرد دیوانه ایست او را چه میکنی گفت او را طلب کنید و بیاورید که مرا با او کار است تفحص کردند او را در صحرائی یافتند و شیخ را پیش او بردند چون شیخ پیش رفت دید که خشتی زیر سر نهاده و در مقام حیرت مانده شیخ سلام کرد بهلول جواب سلام او را داد و پرسید که چه کسی گفت منم شیخ جنید بغدادی گفت توئی ای ابو القاسم گفت آری گفت توئی شیخ بغداد که ارشاد خلق میکنی گفت آری بهلول گفت یا شیخ طعام خوردن خود را میدانی گفت آری میدانم بهلول گفت چگونه میخوری گفت اول بسم الله میگویم و از پیش خود میخورم و لقمه کوچک بر میدارم و بطرف راست میگذارم و آهسته میخایم و بلقمه دیگران نظر نمیکنم و در خوردن از یاد حق غافل نمیشوم و هر لقمه که میخورم الحمد لله میگویم و در اول و آخر دست میشویم بهلول برخواست و دامن بر شیخ افشاند و گفت تو میخواهی که مرشد خلق باشی و طعام خوردن خود را نمیدانی و براه خود رفت پس مریدان شیخ را گفتند یا شیخ این مرد دیوانه است جنید گفت دیوانه بکار خویشتن هشیار است

و سخن رهت از دیوانه باید شنود از عقب او روان شد و گفت مرا با او کار است
چون بهلول به ویرانه رسید باز بنشست شیخ هم مرتبه پیش او رفت و بنشست
بهلول گفت چه کسی گفت شیخ بغدادی گفت که طعام خوردن خود را نمیداند
بهلول گفت بارے سخن گفتن خود را میدانی گفت آری بهلول گفت چون
سخن میگویی ای شیخ گفت سخن در وقت ضرورت بقدر میگویم و بموقع
و بجا میگویم و بقدر فهم مستمعان میگویم و خلق را بخدا و رسول
دعوت میکنم و چندان سخن نمیگویم که مردم از من ملول گردند و دقایق
علوم ظاهر و باطن را رعایت کنم پس هرچه تعلق با داب کلام داشت
بیان کرد بهلول گفت چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمیدانی برخاست
و دامن بر شیخ افشاند و باز برفت مریدان گفتند یا شیخ دیدی
که این مرد دیوانه است تو از دیوانه چه توقع داری جنید گفت مرا
با او کار است شما نمیدانید باز از عقب او میرفت تا باو رسید بهلول
گفت تو از من چه میخواهی تو که طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمیدانی آیا بارے
خوابیدن خود را میدانی گفت بلی میدانم بهلول گفت چون
میخوابی گفت چون از نماز عشا و اوراد فارغ میشوم داخل
جامه خواب میشوم پس آنچه آداب خوابیدن بود که از حضرت رسول اکرم
رسول

صلی الله علیه و آله رسیده بیان نمود بهلول گفت دانستم که خوابیدن هم نمیدانی
خواست که برخیزد جنید دامنش بگرفت و گفت یا بهلول من نمیدانم
تو مرا قربةً الی الله بیاموز بهلول گفت دعوی دانائی میکردی که
میدانم لهذا از تو کناره میکردم اکنون که بنادانی معترف شدی
ترا بیاموزم اینها که تو گفتی فرع است و اصل در خوردن آنست
که لقمه حلال باید و اگر حرام را صد از اینگونه آداب بجای آوری که فایده ندارد
و سبب تاریکی دل شود جنید گفت جزاک الله خیرا و در سخن گفتن باید که دل
پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن از برای خدا باشد و اگر از برای
غرضی یا مطلب دنیا باشد یا بیهوده و هرزه بود هر عبارت که بگوئی آن وبال
تو باشد پس سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد و دیگر در وقت خواب کردن آنها
همه که گفتی فرع است اصل اینست که در وقت در دل تو بغض و کینه و حسد
مسلمانان نباشد و حب دنیا و مال دنیا در دل تو نباشد و در ذکر حق باشی
تا خوابت برد جنید دست بهلول را ببوسید و او را دعا کرد و مریدان
که آن حال دیدند و او را دیوانه میدانستند خود را و عمل خود را
فراموش کردند و از سر گرفتند پس این تمثیل برای آنست که هر مرد
مؤمن بداند که از آموختن چیزی که نداند ننگ و عار نباید داشت

چنانچه شیخ جنید از طول طعام خوردن و سخن گفتن و خواب کردن آموخت
و عجب و غرور و نخوت کننده از تابعان شیطان است اینها را
از سر باید کرد تا طلب و مقصود اصلی برسی حسبنا الله و نعم الوکیل
حکایت آورده‌اند که جعفر عراقی یکی از زهاد و صلحای عصر بود روایت
کرده که روزی نزد سفیان ثوری رفتم در پیش او پیر نورانی دیدم او را شیخ
ذاکر گفتندی و او هرگز از یاد حق غافل نبودی و سخن بجز ضرورت نگفتی
و از خلق کناره گرفتی سفیان گفت شیخ با و گفتم یا شیخ حکایتی بر سبیل
تمثیل بیان کن شیخ تاملی کرد و گفت مصرع از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر
است الحمد سفیان ای سفیان هیچ حکایتی بهتر از اینکه دایم بیاد حق باشی باز سفیان
الحاح نمود پس گفت فرا از شیخ عبد الله شنیدم که گفت روزی بصحرا رفته بدامن کوهی
رسیدم ناگاه ماری سیاه عظیمی نزد من آمد و گفت از تو امان می‌طلبم که
یکی قصد من کرده است که از عقب می‌آید شیخ او را در زیر عبای جای داد
در ساعت دهقانی بیل بر دوش رسید گفت ماری از خیل ما گریخته
بکدام طرف رفت شیخ گفت از عقب دشمن گریخته نباید رفت آن مرد
باز گردید شیخ برگشت پس مار را گفت تو نیز برون آی و براه خود برو
مار گفت بکجا روم تو با من نیکی کرده تا در عوض ترا زخم نزنم نخواهم
رفت شیخ گفت از من در گذر در راه خود گرد برو مار گفت نمی‌روم
تا زخمی نزنم شیخ گفت مرا از شغل و ذکر خدا باز مدار و وقت

مرا ضایع

مرا ضایع مکن مار گفت ذکر و فکر ترا امشاید و دشمن تست و زخم و نیش زدن عادت
ما است و تو بر خود ستم کردی چرا بی تجربه و رفیق درین صحرا آمدی گفت رفیق من جلاد
و حرز من ذکر او مار گفت رفیق تو که صاحب الطلب و ذکر که حرز است بیار تا با هم
جدال کنیم شیخ گفت پس ای مار مرا مهلت ده تا دو رکعت نماز کنم مار مهلت
داد شیخ دو رکعت نماز کرد و دست بدعا برداشت و با خضوع و خشوع گفت
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بسوز دل بنالید هنوز شیخ
از مناجات فارغ نشده بود که از غیب آوازی شنید مصرع ذکر ذاکر
حفظ جان ذاکر است شیخ این ندا از عالم غیب شنید قوتی و قدرتی دیگر
در خود مشاهده نمود گفت الهی تو بر همه چیز قادر و توانائی و تو بینائی و دانائی که
از من چه بوجود آمد و آنچه می‌کنیم بفضل و کرم تست و بتو امید دارم که فرمودی
ان الله لا یضیع اجر المحسنین و من نکته را منقول کرده‌ام اگرچه این مار غدار
ظالم است اما تو قادر و توانائی که دفع شر او کنی در ساعت قوت و قدرت دیگر
بر خود دید گفت ای دشمن آدم بیا و هرچه خواهی بکن مار حلقه زده قصد جستن کرده
خود را بر اندام شیخ انداخت و گردن کشید تا بر گردن شیخ زند شیخ گفت یا حی یا قیوم
دست کرده پس گردن مار را بگرفت و قوت کرد چنانکه چشمهایش از جا در آمد
و بزنهار و جزع و زاری درآمد امان خواست شیخ گفت تو خود گفتی که زاری
و جزع دشمن فریب مخور که آخر دشمن کار خود میکند و گفتی که دشمن را امان

نباید داد که در ساعت لب بالا ولب زیر او را بگرفت و قوت کرد تعز او را
بر وجه عمود و بلند احسنت وسجدهٔ شکر بجا آورد و دیگر هرگز آن قوت
وتوانائی از شیخ پیر ضعیف نرفت غرض آن بود که اثر ذکر و دعا با خلاص
وصدق بر مردم ظاهر کردد که تا بدانند که ذکر و دعا خیر حربه و صلاح مؤمنست
که در روز بلا و محنت و جفا و در ورطهٔ بیم و هلاکت هیچ بدرقه بهتر
از دعا نیست که سلاح مردانست و در همه جا و در همه حال دستگیر
و محمد باشد پس ای مؤمن این تمثال برای آنست که از بد عملان و بدکیشان
واهل فسق و فجور کناره کیری و دوستی با اینطایفه نکنی و دائم بذکر خدا
مشغول باشی چون خاصیت ذکر و فکر بر تو معلوم شد که باعث رستکاری
که حق تعالی فرموده فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ پس هرگز از فکر و ذکر غافل مشو
بزرگان گفته اند راه بزن راه خدا هم ببین اگر با این راه
رنان بدکار ملیشیم اما از جملهٔ ایشان نیستیم و شمار از برای خدا از آزاد
کدم واجر آن از خدا می خواهم غریبان را نکو دار و میازار که در غربت
دل آزرده است بسیار وحضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت واذکروا هادم
اللذات یعنی یاد آورید شکنندهٔ و خراب کنندهٔ مبانی لذتهای دنیا را که آن
مرگست یعنی هر که یاد مرگ بسیار کند حب دنیا از دل او سرد شود و باندک چیزی قانع
کردد و هستی دنیا سر هم کند انست یا ایها الغافلان دار غافلان از عقبی بترسید
والله خدا ببینید و بشنید و آتش دوزخ را فراموش مکنید و بر خود رحم کنید
وخود را

وخود را کرفتار دنیا مسازید و عذاب روز قیامت را بیاد آورید چنانکه حق تعالی در کلام مجید
فرموده مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود که
ای مؤمنان موحدان از حرمت دنیا بر کردید که فانیست و دل بعقبی بندید که باقیست
و ترس خدا و آثار صلاح و تقوی را شعار خود سازید تا در دنیا و آخرت رستکار و از
عذابها سالم و ایمن باشید امروز هرچه ممکن است توشهٔ آخرت بردار و کار دنیا را
سهل انکار و بر خود آسان شمار و ترک زیادتیها کن که آنچه زیاده قسمت است بتو
نخواهند داد و از برای آسایش نفس خود چیزی از پیش بفرست که مال تو آنست که از پیش
فرستاده باشی و آنچه از تو ماند مال وارثست آورده اند که چون فردای
قیامت شود سر از کور بردارند و اذا القبور بعثرت در آن وقت قدرت
آن نباشد که قدم از قدم بردارد تا که از عهدهٔ این چهار سؤال بیرون نیاید دیگر
سؤال کننده از مؤمن عن عمره فیما افناه یعنی عمر عزیز خود را در چه صرف کردی چون
از عهدهٔ سوال بیرون آمدی که سؤال کننده عن جسده فیما ابلاه یعنی قد و سرو
اسیار اکه چون کمان کرده و موی سیاه را سفید ساخته در کجا و در چه حال صرف
نمودی چون از عهدهٔ این سؤال بیرون آید پرسند عن عمله فیما عمله یعنی از آنچه دانستی
و شنیدی عمل کردی و متابعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نمودی بعد از آن پرسند عن
ماله این اکتسبه وفیما صرفه یعنی ای بنده مال از کجا کسب کردی و بچه صرف
کردی ای مؤمن از این تمثیل پند کیر و هشیار باش و از خواب غفلت بیدار کرد
و بر خود رحم کن و ظلم و ستم بر خود روا مدار و دین خود را از برای دنیا
تباه مکن و آبروی خود را مریز و بار روز مقدر را بسازید و دانسته خود را

در عذاب میدارند و انکه حق تعالی در کلام خود خبر داده قوله تعالی ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا و هر که بحکم خدا و فرمان رسول
صلی الله علیه و اله عمل نکرد جای در درک اسفل است و حق سبحانه و تعالی دوزخ را از خشم
و غضب خود افریده و انرا هفت طبقه کردانیده و هر طبقه را برای قومی جهنمی
کرده چنانکه فرموده لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم ای مومن اگر
ایات را باور نداری کافری و اگر باور داری و نجواهی که از اتش دوزخ نجات
یابی امروز که فرصت و اختیار داری انچه خدا و رسول منع فرموده باز کرد و توبه کن
و کمیرت عفو پناه بر واز کردهای زشت پشیمان باش و در خلوت قطره چند از
دیده ببارد کار خود را باصلاح اورد تا فردا در انجا در زمانی که اتش خشم
غضب و اتش الهی را فرو نشاند و ابرو ادمی ز ادراز اب چشم است و حضرت رسول صلی الله علیه
فرموده اطفئوا غضب ربی و بزرکان گفته اند که اب دو تاست یکی اب
چشم و یکی اب چشمه یکی شستن جامه را بکار اید و دیکری شستن نامه را شاید
اب چشم نشان زندگی دل است و جمود چشم علامت غفلت و سیاهی دل است که
فرموده جمود العین من قسوة القلوب وکثرت الذنوب و نسیان الموت
من طول الامل و طول الامل من حب الدنیا راس کل خطیئة نظم
چون خدا خواهد بجاباری کند میل ما را جانب زاری کند ای خوشا چشمی که
کاو کریان اوست ای خوشا طبعی که او بریان اوست آخر هر
کریه صد خنده است مرد آخر بین خدا این بنده است

شخصی از حضرت رسول سوال کرد از تفسیر این آیه الذین امنوا یتقون لهم
البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یعنی انکسانیکه ایمان آوردند و پرهیزکار
بودند ایشان را بشارت هست در زندگانی دنیا و در آخرت حضرت فرمود
که بشارت زندگانی دنیا خوابهای نیکوست که مومن در دنیا می بیند

الحمد لله ... از ... دارم
... و ... فی ...
... بنشسته
... کرد این ...
... اعضا و جوارح ...
... خود ...
در ... پنجشنبه ... بیست و ششم شهر
صفر المظفر ۱۳۴۸

ماعون یعنی قرض دادن

بعضی وهم عاریه انچه میگویند که

ماعون از همسایه بگیرند نیز الحق یا ابی بخواهد

ماعون نیز قرض دادن زکوة

وبعضی را گویند

بعرکة بعضی یهود و نصاری